

ماجرای کودتای سرلشگر قرنی

سرهنگ غلام رضا نجاتی

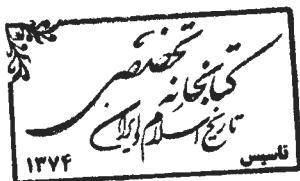


مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

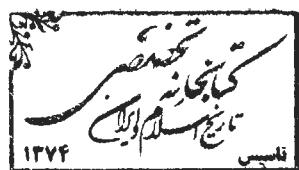


نهضه، خیر، استاد، علم، از تقدیم جب، بهجت، درستگان

۱۸۰ تومان

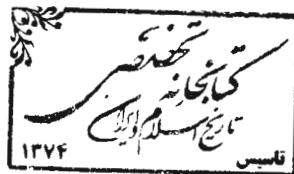


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



موسسه خدمات فرهنگی رسا

ماجرای کودتای سرلشگر قرنی



سرهنگ غلام رضا نجاتی



۹۷۹
۰۶/۰۶/۲۹



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

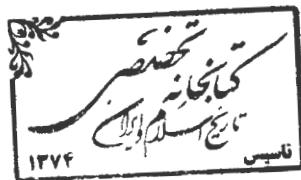
تهران، صندوق پستی ۵۹۱۹ - ۰۵۸۷۵ - ۸۸۳۴۸۴۴، تلفن:

از این کتاب تعداد ۳۳۰۰ نسخه در چاپخانه تقویم چاپ

و در کتابسازی فرنو صحافی گردید

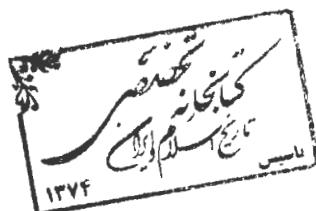
چاپ اول - ۱۳۷۳

کلیه حقوق محفوظ است



فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۲۳	کودتای سرلشگر قرنی
۶۸	یادداشت‌های مؤلف
۸۳	گفتگو با سرهنگ طاهر قنبر
۹۵	خاطرات اسفندیار بزرگمهر
۱۱۷	گزارش دکتر حسن ارسنجانی به شورای عالی حزب آزادی ایران
۱۳۱	فهرست اعلام



پیشگفتار

توطنه سرلشکر محمدولی قرنی علیه رژیم شاه در اواسط دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰ میلادی) یکی از پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد بشمار می‌رود. درک علل و موجباتی که سرلشکر قرنی یکی از فعالان کودتا و از معدود افسران مورد توجه و اعتماد محمدرضا شاه را که در رأس رکن دوم ستاد ارتش قرار داشت و به منزله چشم و گوش شاه بود، به فکر تغییر حکومت و در نهایت کودتا علیه رژیم شاه انداخت، مستلزم نگرشی هرچند کوتاه پیامون اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران، طی ماههای اول بعد از کودتا می‌باشد. این بررسی به لحاظ استفاده از استناد و مدارک دولتی آمریکا و انگلیس که در سالهای اخیر به تدریج از طبقه‌بندی «سری» خارج می‌شود و در دسترس پژوهشگران قرار می‌گیرد، و نیز در جهت روشنگری بیشتر زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران، بخصوص موضوع مورد بحث ما (کودتای سرلشکر قرنی) حائز اهمیت است.

پیامدهای کودتای ۱۳۳۲
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳ اوت) برای دولتهای آمریکا

و انگلیس، پیروزی بزرگی بود، ولی پیروزی نهائی نبود. ملت ایران نیز، در مبارزه ضد استعماری خود، یک «نبرد» را باخت و لی در عرصهٔ پیکار نهائی از پای در نیامده بود.

لندن و واشینگتن برای حصول اهداف استعماری خود، راه طولانی و دشواری را در پیش داشتند. براندازی دولت ملی دکتر محمد مصدق، بازگرداندن شاه فراری به ایران، همچنین استثمار یک رژیم حشن و سرکوبگر برای به جریان انداختن نفت ملی شده ایران، از طریق تحمیل قرارداد کنسرسیوم، یکی از اهداف کوتاه‌مدت استعمارگران بشمار می‌رفت. هدف اصلی و درازمدت دشمن، سرکوب نهضت ملت ایران و ریشه‌کن ساختن آن در تمامی ابعاد، و یا مخدوش کردن آن بود.

به جریان انداختن دوباره نفت ایران برای غرب و متعددین آمریکا، به مدت ۲۵ سال و به بهای هر بشکه کمتر از ۲ دلار^۱، مستلزم تصویب قرارداد در مجلسی بود که نمایندگان آن به دقت «دست‌چین» شده باشند. ولی برگزاری این انتخابات و تشکیل چنین مجلسی، جز در محیط اختناق و سرکوب ملت ایران، امکان نداشت.

طرح ایجاد فضای مناسب، برای تحکیم رژیم کودتا و برگزاری انتخابات دورهٔ هیجدهم مجلس شورای ملی، از فراید کودتا، به مورد اجرا گذارده شد؛ دستگاه مخفوف فرمانداری نظامی به کار افتاد، گذشته از مصدق و بیشتر وزیران کایپنه او و نیز شماری از رهبران جبههٔ ملی، هزاران زن و مرد آزادیخواه، در تهران و شهرستانها به زندان افتادند. بسیاری از دستگیرشدگان، در سیاه‌چالهای فرمانداری نظامی سرتیپ فرهاد دادستان

۱. نفت و بحران انرژی، تألیف دکتر رضا طوسی، انتشارات کیهان، ۱۳۶۳، صفحه ۱۰۵.

و سرتیپ تیمور بختیار شکنجه شدند، گروهی از وطن پرستان، در برابر جوخه‌های اعدام قرار گرفتند و با فریاد «زنده باد ایران» جان باختند. دولت دست نشانده سپهبد فضل الله زاهدی، برای پیشبرد مقاصد دشمن، و در مقابله با «مقاومت» ملت ایران، به شیوه‌های تقطیع، سازش، تهدید، فشار و سرکوب متول شد، ولی به رغم خشونتهاي دستگاه و فرمانداری نظامی، قشرهای وسیع جامعه به ندای سازمان «نهضت مقاومت ملی» پاسخ مشتث دادند؛ «مقاومت» در برابر رژیم کودتا، به تدریج شکل گرفت و صفوں مبارزان مستحکم تر شد.^۱

مشکل رژیم کودتا و حامیان انگلیسی-آمریکائی آن، تنها مقابله با مردم و سرکوب نیروهای ملی و مذهبی نبود. دولت زاهدی، در عرصه اقتصادی و مهم‌تر از آن گستردنگی فساد ناشی از غارت دارائی مملکت و نیز ناتوانی و بی‌لیاقتی اداره کنندگان کشور، در تنگنا قرار داشت؛ بیشتر پستهای کلیدی را، در دولت و نیروهای مسلح کودتاچیان و وابستگان انگلستان و آمریکا اشغال کرده بودند و خود را نجات دهنده شاه و حتی ایران و نیز مجاز به غارت مملکت می‌دانستند. کمکهای فوری ۲۳,۴۰۰,۰۰۰ دلاری آیینه‌اور رئیس جمهوری آمریکا به دولت زاهدی، چند روز پس از پیروزی کودتا و نیز کمک بلاعوض ۴۵ میلیون دلاری سوم و پنجم سپتامبر ۱۹۵۴ (پنج هفته بعد از کودتا) به مصارف غیر لازم رسیده و یا حیف و میل شده بود.^۲

۱. برای آگاهی بیشتر از چگونگی فعالیت «نهضت مقاومت ملی» در مبارزه با رژیم کودتا، رجوع کنید به «تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب» تألیف غلامرضا نجاتی، انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۷۱، جلد اول، صفحات ۱۰۹-۱۲۹.

۲. همان کتاب، صفحات ۱۳۲-۱۲۹.

در صحنه سیاسی، بین شاه و نخست وزیر بر سر اداره امور مملکت اختلاف وجود داشت: زاهدی با اتکاء به حمایت واشنگتن-لندن، به خواستها و دستورات شاه اعتنای کرد، حتی در انتصابات نیروهای مسلح شخصاً تصمیم می‌گرفت و این رویه برای شاه که سودای قبضه کردن قدرت را در سر می‌پروراند، قابل تحمل نبود. برای آگاهی بیشتر پیرامون اوضاع سیاسی ایران و اختلافات شاه و زاهدی بر سر قبضه کردن قدرت در هفته‌های اول پس از پیروزی کودتا، بخشی از گزارش مربوط به مذاکرات محروم‌انه سفیر آمریکا با شاه را در زیر نقل می‌کنیم:

«تلگرام ۷۸۸/۰۰۹-۱۸۵۳»

از سفیر ایالات متحده آمریکا (هندرسون)

به وزارت امور خارجه

سری اولویت دارد

تهران ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۴

(۲۷ شهریور ۱۳۳۲) ساعت ۹ بعداز ظهر

۷۰۳ - امروز صبح، شاه به درخواست من، مرا پذیرفت.
مذاکراتمان نود دقیقه طول کشید. پس از تعارفات معمول پرسیدم از روند اوضاع راضی است؟ در پاسخ گفت: رویه مرفته خوشنود نیست. شکایات زیادی از دولت جدید می‌رسد. بیشتر نارضایتی‌ها، مربوط به ضعیف بودن اعضای کابینه و واگذاری مشاغل کلیدی به کسانی است که در گذشته بی‌لیاقتی و نادرستی آنها به اثبات رسیده است، حتی برخی از علماء (رهبران روحانی) که در گذشته نسبت به زاهدی روش دوستانه داشته‌اند، اکنون انتقاد می‌کنند [...]

Zahedi کوشش می‌کند افسران بازنشسته فاقد صلاحیت و آلوده به فساد را به خدمت برگرداند و با این کار، ارتش را تضعیف می‌کند.

شاه افروز: او چند بار در این مورد با زاهدی مذاکره کرده ولی ظاهراً به اخطار و توصیه‌های او توجه نشده است.
 من در پاسخ به اظهارات نومیدکننده شاه گفتم: یقین دارم، هردو، یعنی او و زاهدی، حسن نیت دارند و مایلند با یکدیگر کار کنند ولی از اینکه مبادا با یکدیگر صراحةً بیان نداشته باشند نگرانم. زاهدی از آن نوع مردانی است که شاه باید با او نه با اشاره، بلکه با صراحةً گفتگو کند و او را تشویق نماید که نظریاتش را بدون ملاحظه با شاه در میان بگذارد.....

من به شاه گفتم، در تهران شایع است که بین او و زاهدی، درباره ارتش اختلاف نظرهایی وجود دارد. از یک طرف گفته می‌شود زاهدی بدون مشورت با شاه اقداماتی به عمل می‌آورد، از سوی دیگر می‌گویند شاه با صدور دستورات مستقیم به ستاد ارتش، تصمیمات زاهدی را ختی می‌کند...»

طرز بیان و گفتار سفیر آمریکا با پادشاه ایران آمرانه است، هندرسن در مورد وظایف و اختیارات شاه و مسئولیت دولت، از زاهدی نخست وزیر جانبداری می‌کند و می‌گوید:

«من اهمیت نقش ارتش را از جنبه سیاسی و نیز نتایج ناشی از تغییرات در سطح بالای فرماندهی و سازمانی نیروهای

مسلح را در رابطه با ثبات کشور در آن دوران حساس، خاطرنشان ساختم و گفتم شاه نباید چنین تغییراتی را، لاقل پیش از آگاه ساختن نخست وزیر، موجب شود [...] شاه در پاسخ گفت: او به عنوان فرمانده کل قوا می‌تواند بدون مراجعه به نخست وزیر فرامین خود را مستقیماً به ستاد ارتش صادر کند. از سوی دیگر نخست وزیر نباید به ستاد ارتش دستور صادر کند، مگر از طریق وزیر دفاع، و پس از مشورت قبلی با شاه. من در جواب گفتم: به طور کلی شاه باید فرامین عمدۀ خود را از طریق نخست وزیر و وزیر دفاع به ستاد ارتش ابلاغ کند. چه در غیر اینصورت، نخست وزیر و وزیر دفاع از برخی رویدادهایی که باید خود را برای مقابله با آن آماده کنند، بی خبر خواهند ماند. شاه تکرار کرد در نظر ندارد بدون اطلاع قبلی نخست وزیر، دستورات مهم را به رئیس ستاد ارتش صادر کند....»

سپس موضوع انتخابات مجلس شورای ملی مطرح می‌شود، سفير آمریکا اصرار دارد انتخابات زودتر انجام گیرد. شاه که نگران تحکیم دولت فضل الله زاهدی است و میل ندارد نخست وزیر نامزدهای مورد نظر خود را به مجلس هیجدهم بفرستد، با برگزاری انتخابات موافق نیست. وی لزوم کمک بیشتر آمریکا را به ایران، پیش از حل مسئله نفت و تصویب آن در مجلسین شورا و سنا، عنوان می‌کند و در عین حال دولت زاهدی را به ناتوانی در انجام برنامه‌های اقتصادی و نیز فساد متهم می‌سازد. سفير آمریکا، ضمن دفاع از دولت، هر نوع کمک جدیدی را به ایران، قبل از حل مسئله نفت، ناممکن می‌داند:

«شاه گفت: از تعداد بیکاران کاسته نشده و اقدامی برای بهبود وضع اقتصاد کشور صورت نگرفته است. من در جواب گفتم: این انتقاد بسیار غیر منصفانه است و یادآور شدم که دولت نه تنها وارث آشفتگی‌های مالی و اقتصادی گذشته است، بلکه سیستم مالیاتی کهنه، دولت را با مشکل دست به گریبان کرده است [...] سپس از شاه پرسیدم آیا با برگزاری انتخابات مجلس مخالف است؟ شاه گفت به عقیده او، تازمانی که دولت برنامه وسیع پیشرفت اقتصادی در جهت کمک به مردم را – نه با وعده وعید – بلکه در عمل اعلام و شروع نکند، انجام انتخابات خطرناک خواهد بود. من خاطرنشان کردم که دولت برای اجرای چنین برنامه مهمی، پول در اختیار ندارد و احتمالاً تا قضیه نفت حل نشود و مجلس [قرارداد] کنسرسیوم و درخواست وام را تصویب نکند، کاری نمی‌توان کرد. شاه گفت: اگر ایالات متحده آمریکا علاقمندی بیشتری به نجات ایران و اهمیت خطر کمونیسم نشان دهد، دلیل ندارد کنگره آمریکا پیش از حل مسأله نفت، با درخواست اعتبار بیشتری برای ایران در ژانویه، به منظور انجام اقدامات اجتماعی پیش از برگزاری انتخابات، موافقت نکند. آیا آمریکا، حل قضیه نفت را به بهای از میان رفتن استقلال ایران ترجیح می‌دهد؟ در پاسخ به شاه گفتم: به عقیده من، اگر قضیه نفت حل و فصل نشود، ایران استقلال خود را از دست خواهد داد، و افزودم: برای کنگره آمریکا موافقت با کمک بیشتر به

ایران در صورتی که مذاکرات مربوط به نفت پیشافت نکند، ظاهراً ناممکن است. افزون بر این، جامعه بریتانیا خشمگین خواهد شد و دولت انگلیس زیر فشار قرار خواهد گرفت. شاه نیز مانند من بخوبی می‌داند که اگر انگلستان و آمریکا در مورد ایران اتفاق نظر نداشته باشدند و اعمال یکدیگر را خشی کنند، صحنه فعالیت شورویها هموار خواهد گردید. شاه این نظریه را تأیید کرد و گفت: با اینحال می‌ترسد که برگزاری انتخابات آزاد پیش از برنامه‌ریزی مؤثر قبلی، موجب شود که گروهی از عناصر آشوبگر و غیرمسئول به مجلس راه یابند و کار دولت را فلچ کنند....»

محمد رضا شاه، سپهبد زاهدی و لوی هندرسون سفیر آمریکا، در یک امر اتفاق نظر دارند و آن سرکوب مردم ایران و ایجاد فضای مناسبی برای برگزاری انتخابات و تصویب لایحه قرارداد کنسرسیوم و دیگر قوانین مورد نظر است، ولی تعبیر آنها از «انتخابات آزاد» و واژه‌هایی چون «عناصر وطن پرست»، «آزادی» و «دموکراسی» یکسان نیست و هریک در راستای مقاصد خود عمل می‌کنند، به نظر سفیر ایالات متحده آمریکا «انتخابات آزاد» انتخاباتی است که وابستگان، یا هوای خواهان واشنینگتن در مجلس حضور داشته باشند و قبل از هر کاری، لایحه قرارداد کنسرسیوم را بدون هیچ‌گونه اعتراض و ایرادی تصویب کنند و از دولت زاهدی و دولتها وابسته بعده پشتیبانی نمایند.

شاه برای مقابله با سپهبد زاهدی و نیز تحکیم پایه‌های استبداد سلطنتی خواهان مجلسی است که نمایندگان آن را تحت فرمان و کنترل خود داشته

باشد، بدین منظور برگزاری انتخابات «تحت ناظارت» یا فرمایشی را توصیه می‌کند.

سپهبد زاهدی مایل است اکثریت مجلس را طرفداران او در اختیار داشته باشند، تا با استفاده از پشتیبانی سفیر آمریکا برنامه‌های مورد نظر را که اهم آن تصویب لایحه کنسرسیوم بود، اجرا کند و در ضمن در برابر بلندپروازیهای شاه ایستادگی نماید.

برای درک مقاصد و نظریات شاه و سفیر آمریکا، پیرامون انتخابات دوره هیجدهم قانونگذاری، مذاکرات آنها را دنبال می‌کنیم:

«... من (هندرسون) به شاه گفتم: اگر از طریق «انتخابات آزاد»

ایران تواند مردان وطن دوست را که می‌خواهند و می‌توانند قوانین مورد نیاز را که متنضم حفظ استقلال ایران و تأمین سعادت مردم است تصویب کنند، به صحنه بیاورد، به نظر من تأمین استقلال دموکراتیک در ایران ناممکن است و در چنین شرایطی باید یکی از این دو راه را انتخاب کرد (الف) ایران بدون آزادی دموکراتیک، برای یک دوره معین (ب) ایران بدون آزادی دموکراتیک، در پشت پرده آهینی.

شاه گفت: در چنین اوضاعی، شاید انتخابات «تحت ناظارت» مطمئن‌تر باشد. من گفتم شاه و دولت بهتر می‌توانند در این مورد قضاوت کنند و افزودم: جسارتاً می‌گوییم، اگر منظور از انتخابات «تحت ناظارت» پر کردن مجلس از روشنفکران هوشمند وطن دوست و وظیفه‌شناس با خصوصیات رهبری باشد، این گروه بر افراد دست دوم، و

چه بسا بدنام، که هنر آنها فقط دادن رأی «آری» است، ترجیح دارد. شاه گفت با این نظریه کاملاً موافق است، مشروط بر اینکه پیش از انتخابات، زاهدی افراد بی صلاحیت و مشکوک را از کابینه و نیز اینگونه مشاوران را از وزارت خانه‌ها بیرون کند....»

کشمکش بر سر تعیین نامزدهای نمایندگی مجلس

اختلاف نظر بین شاه و سپهبد زاهدی نخست وزیر، بر سر تعیین نامزدهای نمایندگی مجلس، ادامه می‌یابد. زاهدی لیست کسانی را که باید به نمایندگی انتخاب شوند، آماده کرده بود، شاه نیز با تظاهر به عدم مداخله در امر انتخابات عده‌ای را برای نامزدی انتخابات در نظر گرفته بود. گروه اخیر، انتخابات را «تقلیبی» و زاهدی را متهم به جانبداری از کاندیداهای فاقد صلاحیت و آلوده به فساد، متهم کرده بودند.^۱

در گزارش ۷ ژانویه، هندرسون به وزارت خارجه آمریکا درباره انتخابات گفته شده است:

«علاء وزیر دربار اظهار داشت: چند هفته پیش [اسdaleh] علم، رئیس املاک سلطنتی به او گفته است به دستور شاه، صورت اسامی عده‌ای را برای نامزدی نمایندگی مجلس تهیه کرده است و شاه لیست مزبور را با صورت اسامی نامزدهای نمایندگی از سوی زاهدی مطالعه نموده و از

۱. تلگرام سری شماره ۱-۷۶۴/۲۱/۷۸۸ - تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۵۴ سفیر آمریکا به وزارت امور خارجه.

اینکه اسامی افراد دو لیست با هم شباهت دارند خوشنود شده است. پس از آن برای یکدست کردن اسامی نامزدها در لیست جدید، تغییرات زیادی صورت گرفته و چند تن از نامزدهای مقام بالا، با افرادی که شهرت چندانی ندارند جایجا شده‌اند. افراد نزدیک به نخست وزیر ادعا می‌کنند که شاه با تعیین نامزدهایی از افراد متوسط و نیز ناسیونالیستهای تندروی عوام فریب ضعف نشان داده است، حتی به طور محترمانه می‌گویند چرا [حسین] مکی جزء نامزدها نیست؟...»

هندرسون در بخش دیگری از گزارش خود پیرامون شایعه مداخلات آمریکاییها و انگلیسیها در انتخابات ایران می‌گوید:

«... برخی از سیاستمداران ناراضی نیز، ما را متهم می‌کنند و می‌گویند «آمریکاییها و انگلیسیها نامزدهای نمایندگی مجلس را تعیین کرده‌اند و در امر انتخابات دستور می‌دهند [...] ما پیوسته سعی داریم ایرانیانی را که از ما درخواست کمک می‌کنند قانع کنیم که در انتخابات مداخله نداریم. انگلیسیها کمتر از ما متهم به مداخله گردی در انتخابات به وسیله «عوامل» خود در ایران هستند...»^۱

با نزدیک شدن تاریخ شروع انتخابات، گفتگو و کشمکش بر سر تعیین نامزدهای نمایندگی شدت می‌یابد. هندرسون سفير آمریکا، بعد از ظهر روز ۱۸ دی (۸ ژانویه ۱۹۵۴) برای آگاهی از نتیجه کار، به دیدار سپهبد

۱. تلگرام شماره ۵۷۴/۲۱/۱-۵۷۴ - به تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۵۴.

Zahedi می‌رود، اردشیر زاهدی نیز به عنوان مترجم حضور دارد. نخست‌وزیر نسبت به وضع انتخابات دلگرم است. به گزارش سفیر آمریکا، شاه و زاهدی بر سر نامزدهای تعیین شده توافق کرده‌اند:

«با اینحال نخست‌وزیر از فهرست اسامی آنها رضایت کامل ندارد و با نامزدی برخی، به دلایل زیر موافقت کرده است:

- ۱) دولت او، از جنبه سیاسی نسبت به چند تن از نامزدهای تعیین شده متعهد است و نمی‌تواند درقبال کمکهای گذشته آنها ناسپاس باشد.
- ۲) برخی از نامزدها، در حوزه فعالیت خود دارای چنان موقعیت سیاسی قوی هستند که جز توصل به زور نمی‌توان مانع انتخاب آنها گردید...»

سپهبد زاهدی اذعان می‌کند افرادی مانند قنات آبادی، مصطفی کاشانی و میراشرافی به او تحمیل شده‌اند و می‌گوید:

«... این فرصت طلبان، در دوران دشواری که یاران کمی در اختیار داشت، نسبت به او و دولتش ابراز وفاداری کردند و اینک نمی‌تواند آنها را کنار بگذارد...»

نخست‌وزیر کودتا، نتیجه بررسی خود را روی نامزدها بدین شرح برای سفیر آمریکا توضیح می‌دهد:

«نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که روی پشتیبانی حدود ۴۰ تن از ۱۳۶ تن نامزدهای تعیین شده که خود را طرفدار دولت او نشان می‌دهند نمی‌توان حساب کرد، محتمل است شش تن از آنها با تظاهر به عوام‌فریبی، برای دولت او مشکل ایجاد کنند...»

با اینحال به گزارش سفیر آمریکا، سپهبد زاهدی معتقد است با چنین مجلسی دولت او می‌تواند قرارداد نفت و دیگر لواجع مهم را، به نحوی که مورد قبول ملت ایران باشد، به تصویب برساند.

انتخابات رسوای مجلس هیجدهم

شاه و زاهدی امیدوار بودند که با استفاده از دستاوردهای هفت ماه ترور، وحشت و سرکوب پس از کودتا، انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی را، در محیط آرام برگزار کنند. نهضت مقاومت ملی نیز، که پیشگامی مبارزه علیه رژیم کودتا و خشی ساختن توظیه‌های پنهانی هیئت حاکم را به عهده گرفته بود، با شعار «یا پیروز می‌شویم، یا رسوا می‌کنیم» وارد صحنه شد. نامه‌ها شکایات و اعلام جرم‌هایی مبنی بر تقلب در انتخابات منتشر ساخت که در مطبوعات معتبر جهان معنگس‌گردید، و انتخابات دوره هیجدهم به «انتخابات شعبان بی مخ» معروف شد.^۱ نهضت مقاومت ملی، با ارائه اسناد و شواهد فراوان، موارد تخلفات و تقلب در جریان رأی‌گیری را ضمن اعلام جرم، برای رسیدگی به دیوان عالی کشور تسليم کرد، به سازمان ملل شکایت برد و خبرنگاران خارجی را از چگونگی برگزاری انتخابات، از طریق ارعاب و تهدید مردم ایران و نیز بی‌اعتبار بودن مصوبات مجلس هیجدهم آگاه ساخت.^۲

۱. تلگرام شماره ۷۸۸/۲۱/۱-۸۵۴ مورخ ۸ زانویه ۱۹۵۴ - سری؛ از سفیر ایالات متحده

آمریکا در ایران (هندرسون) به وزارت خارجه؛ به نقل از:

Foreign Relations of the United States, 1952-1954. V.X. Iran, 1951-1954. U.S. Government Printing office, Washington, 1989.

۲. رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، صفحات ۱۱۵-۱۲۰.

کِنْت لَو (Kennett Love) خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز، که در تهران ناظر بر جریان انتخابات بوده، در گزارش ۱۱ مارس ۱۹۵۴ (۱۳۳۲) گفته است:

«پس از طی سه روز خشونتبار و قانون‌شکنی‌ها و بی‌نظمی‌هایی که شدت و حدّت آن، مردم ایران و ناظران خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود، انتخابات مجلس در تهران، امشب پایان یافت. [...] از روز سه‌شنبه تا امروز صبح، کشتی‌گیر ریش سیاه سابق (شعبان جعفری)^۱ رهبری گروهی او باش مسلح به چاقو و زنجیر را به عهده داشت. گروه او برای جستجوی رأی‌دهندگان مظنون مخالف رژیم، از یک مرکز رأی‌گیری، به مرکز دیگر می‌رفتند. در صفحه‌های می‌گرفتند و مظنونین را به شدت کتک زده و سبا با چاقو مجرروح می‌کردند [...] هرچند مصدق نخست‌وزیر سابق، از هفت ماه پیش در زندان به سر می‌برد، ولی همچنان به عنوان قهرمان ملی، الهام‌بخش مخالفان سیاسی رژیم است.»

نتیجه انتخابات مجلس هیجدهم برخلاف انتظار بود و موجب نگرانی رژیم کودتا را فراهم ساخت. شاه که خود در این انتخابات فرمایشی نقش اساسی داشت، فرصت را برای برکناری زاهدی مناسب دانست. وی در

۱. شعبان جعفری، معروف به «شعبان بی‌مخ»، از سرداران او باش جنوب تهران بود؛ او، در تظاهرات ضد دولتی سالهای ۱۳۳۱-۳۲ و نیز سرکوب مخالفان شاه و زاهدی پس از کودتا دست داشت و جنایات زیادی مرتکب شد. پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ از ایران فرار کرد و در حال حاضر در آمریکا بازنشستگی فلاکت‌باری دست به گردید.

مذاکرات روز ۲۷ مه (اوایل خرداد ۱۳۲۳) با هندرسون موضوع برکنار کردن زاهدی و تصویب قرارداد نفت (کنسرسیوم) را مطرح می‌کند ولی سفیر آمریکا با ادامه زمامداری زاهدی و تصویب قرارداد به وسیله دولت او، جانبداری می‌نماید و شاه را از این فکر برخدر می‌دارد. برای درک بهتر روابط یک رژیم دست‌نشانده، با دولت وابسته، بی‌مناسبت نیست بخش دیگری از مذاکرات سفیر آمریکا با وزیر دربار، سپس با شاه را در زیر نقل کنیم:

«شماره تلگرام ۲۸۵۴ - ۲۵۳۳ / ۳ - ۸۸۸

از سفیر ایالات متحده آمریکا (هندرسون)

به وزارت امور خارجه (رونوشت لندن)

سری اولویت دارد

تهران ۲۸ مه ۱۹۵۴ (ساعت ۶ بعداز ظهر)

شب ۲۵ مه، علاء وزیر دربار توصیه کرد برای من مفید خواهد بود که از شاه درخواست ملاقات کنم. من این پیشنهاد را پذیرفتم. صبح روز ۲۶ به دربار تلفن کردم و برای روز ۲۷ مه ترتیب ملاقات داده شد. صبح همانروز ابتدا به دیدار علاء رفتم. در مذاکرات طولانی که با او داشتم گفت: احتمال دارد شاه نظریه مرا در مورد تعیین نخست وزیر دیگری برای ادامه مذاکرات مربوط به نفت جویا شود. برخی از مشاوران شاه به او گفته‌اند ایالات متحده آمریکا، بخصوص انگلیسیها متمایل به انعقاد قرارداد با دولت زاهدی نیستند و در صورتی که او با شخص دیگری که وجهه ملی دارد، تعویض شود، نیل به

توافق سهل‌تر خواهد شد. این نظریه نیز وجود دارد تا زمانی که زاهدی بر سر کار است، مذاکرات با دشواری روبرو خواهد بود [...] من به علاء گفتم، این توصیه شاه مرا شگفت‌زده ساخته است زیرا اطمینان دارم آمریکا و بریتانیا کاملاً آماده‌اند با دولت زاهدی قرارداد نفت را به پایان برسانند [...] سپس علاء گفت: مطبوعات آمریکا در ماههای اخیر روش خصمانه‌ای نسبت به دولت زاهدی در پیش گرفته‌اند؛ از فوریه گذشته، روزنامه‌ها و مجلات ایالات متحده آمریکا به طور آشکار مطالب نادرستی درباره ایران می‌نویسن. آنگاه علاء مجله لایف را (گویا شماره ۱۹ آوریل بود) که در آن عکس [شعبان] «بی‌مخ» و گروه او باش تحت امر او و نقشی که در انتخابات ایران داشته، چاپ شده بود، به من نشان داد و گفت: با توجه به روش خصمانه و اهانت‌بار مطبوعات ایالات متحده آمریکا، برای مردم ایران دشوار است باور کنند دولت آمریکا طرفدار زاهدی است. در پاسخ گفتم: درباره مطالب مجله لایف و مطالب دیگری که در گذشته انتشار یافته است حرفی ندارم ولی این نوشت‌ها منعکس‌کننده سیاست آمریکا نیست، همچنین به علاء خاطرنشان کردم که او نیز طی اقامت طولانی خود در ایالات متحده آمریکا متوجه این موضوع شده است که مطبوعات و روزنامه‌نگاران اغلب علیه سیاست دولت آمریکا مطالبی می‌نویسند و بدین کار مباهات می‌کنند. در مورد زاهدی گفتم: یقین دارم هر کس

جانشین او شود، در مورد حل مسئله نفت، با مشکلات بیشتری روبرو خواهد شد.....»

در ملاقات روز بعد (۲۷ مه) شاه نظر هندرسون را پیرامون تعویض زاهدی با شخص دیگری به منظور پیشرفت مذاکرات نفت جویا می‌شود. سفیر آمریکا همان گفته‌های خود را به علاء تکرار می‌کند و در تأکید از پشتیبانی زاهدی می‌گوید:

«من اطمینان دارم که دولتهای آمریکا و انگلیس ادامه مذاکرات درباره حل مسئله نفت را با دولت زاهدی استقبال می‌کنند و تأخیر در پیشرفت مذاکرات ربطی به زاهدی ندارد [...] به ضرس قاطع، زاهدی مورد تأیید دولت بریتانیا می‌باشد. این گفته من که افکار عمومی انگلیسیها نسبت به زاهدی مساعدتر از آمریکاییها است، برای شاه خوش آیند نبود....»^۱

روز ۲۹ مه، جان فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا در پیامی به هندرسون خاطرنشان می‌کند که سقوط دولت زاهدی مشکلات جدی به بار خواهد آورد و تأکید می‌نماید که پشتیبانی از او باید ادامه یابد^۲ از این پس مذاکرات پیرامون شرایط پیشنهادی کنسرسیوم در راستای نظریات شرکتهای آمریکایی و انگلیسی تا تصویب قرارداد ادامه می‌یابد. در تاریخ ۱ روئن هندرسون به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع می‌دهد که در دیدار شب پیش (۳۱ مه) شاه تصمیم خود را در پشتیبانی کامل از زاهدی

۱. همان، صفحات ۱۰۱۶-۱۰۱۷.

۲. تلگرام سری شماره ۲۸۵۴-۲۵۵۳/۸۸۸.

اعلام کرد. همچنین او و سفیر بریتانیا به شاه خاطرنشان ساخته‌اند که مجلس باید قرارداد را به تصویب برساند. شاه نیز لزوم پشتیبانی از تصویب قرارداد در مجلس را تأیید کرده است.

تلگرام ۱۵۴ / ۲۵۵۲: ۸۸۸/ ۲۴۴۸

تصویب قرارداد کنسرسیوم در مجلس هیجدهم

در فروردین ۱۳۳۳ دولت زاهدی به رغم اعتراضات مردم ایران انتخاباتی را که رسوابی آن در سراسر جهان انعکاس یافت برگزار کرد. مهم‌ترین اقدام نمایندگان مجلس هیجدهم، که اکثریت قریب به اتفاق آن وا استگان کودتای ۲۸ مارداد، جیره خواران دربار و عوامل وابسته به CIA و MI6 و مالکان و بازرگانان طرفدار رژیم شاه- Zahedi بودند، تصویب فوری قرارداد کنسرسیوم بود.^۱

روز ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ دوره هیجدهم مجلس شورای ملی گشایش یافت. در مهر ۱۳۳۳ دکتر علی امینی لایحه قرارداد کنسرسیوم را برای تصویب، تسلیم مجلس شورای ملی کرد. قرارداد کنسرسیوم یک قرارداد استعماری بود که با تدارک و توطئه قبلی، در محیط تهدید و خفغان به

۱. اسامی چند تن از نمایندگان دوره ۱۸ بدین شرح بود: ابوالحسن حائری‌زاده (رهبر اقلیت مجلس هفدهم)، سید مهدی میراشرافی، رضا حکمت (سردار فاخر)، سید مصطفی کاشانی (فرزند آیت‌الله کاشانی)، منوچهر تیمورتاش، مهدی مشایخی، محمدحسین استخر، سید جعفر بهبهانی، ابوالحسن عمیدی نوری، ارسلان خلعت‌بری، امیرحسین خزیمه علم، سرتیپ محمدعلی صفاری، نورالدین امامی خوئی، عبدالحسین اورنگ، سید حسن امامی (امام جمعه تهران)، سید محمدعلی شوشتری، محمدعلی مسعودی، مهندس کاظم جفروندی، فتح‌الله پور سرتیپ، محمدرضا خرازی. دکتر محمد شاهکار، رضا افشار، احمد بهادری، مهدی ارباب، حسن کاشانیان، عصاد الدین تربتی....

ملت ایران تحمیل شد و موجبات وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران را به ایالات متحده آمریکا و غرب فراهم ساخت. دکتر امینی وزیر دارائی و رئیس هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات بانمایندگان کنسرسیوم، در دفاع از لایحه، به طور ضمنی به تحمیلی بودن آن اشاره کرد و گفت: «... ما، مدعی نیستیم که راه حل ایده‌آل مشکل نفت را پیدا کرده‌ایم و قرارداد فروشی که بسته‌ایم همان چیزی است که ملت ایران آرزو می‌کند...»^۱

سپهبد زاهدی نخست وزیر نیز در جلسه مشترک هیئت رئیسه مجلسین شورا و سنا، در دفاع از قرارداد بخصوص درباره محاسب تمدید آن تا مدت ۴۰ سال گفت:

«... با تمدید قرارداد، درواقع کلاه سر انگلیسیها و آمریکاییها رفته، برای اینکه تا هفت هشت سال دیگر نیروی اتم جای سوخت نفت را در دنیا می‌گیرد و ذخایر نفت ایران بی مصرف می‌ماند. در این صورت پس از ده سال، هرچه از کنسرسیوم بگیریم، وجهی است بازیافتی...»^۲
 سرانجام، قرارداد کنسرسیوم، بدون آنکه یک کلمه آن حذف شود در جلسه ۲۹ مهر مجلس شورا و ۶ آبان ۱۳۳۳ در مجلس سنا به تصویب رسید. به همین مناسبت ژنرال آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا و وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا، به محمدرضا شاه تبریک گفتند و پشتیبانی او را در حل مسئله نفت ستودند!

-
۱. روزنامه رسمی کشور، مذاکرات مجلس شورای ملی، ۵ مهر ۱۳۳۳.
 ۲. از بیانات ساتور رضاعلی دیوان بیگی در مجلس سنا، در پاسخ به سخنان سپهبد زاهدی. متن این نطق در روزنامه رسمی کشور درج شده و در جزو جدالگانه نیز انتشار یافته است.

شاه نیز که دستیابی دوباره به سلطنت را مدبون آمریکا و انگلیس می‌دانست، به پیام سران دوکشور به گرمی پاسخ گفت و از مساعدتهای آنها قدردانی کرد. در پیام شاه به رئیس جمهوری آمریکا گفته شده بود: «..... آن حضرت اطمینان داشته باشد که کمکهای ذیقیمتی که حضرت رئیس جمهوری شخصاً و دولت آمریکا و سفیر شایسته آن، لوی هندرسن به این منظور کرده‌اند، موجب کمال سپاسگزاری است.»^۱

برکناری سپهبد زاهدی

سرانجام در فروردین ۱۳۳۴ محمدرضا شاه، سپهبد زاهدی را مجبور به کناره‌گیری کرد. از آن پس زاهدی به مدت شش سال در مقام نمایندهٔ ایران در بخش اروپائی سازمان ملل در ژنو زندگی کرد و در سال ۱۹۴۰ در همانجا درگذشت. حسین علاء جانشین زاهدی سیاستمدار کهنسال و محافظه‌کار، نخست وزیر مطیع و سربراهمی بود، با آمریکاییها دوستی و ارتباط قدیمی داشت. رویدادهای مهم در دولت علاء، الحاق ایران به پیمان بغداد، مسافت شاه به مسکو، اعدام شش تن از افسران نیروهای مسلح عضو سازمان نظامی حزب توده، تحويل یازده تن طلای ایران که از اواسط دهه ۱۳۲۰ در اختیار شورویها بود، و در دوران حکومت مصدق، از تحويل آن خودداری کرده بودند.

در فروردین ۱۳۳۶ دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر شد. اقبال مطیع‌ترین و متملق‌ترین نخست وزیر دوران پادشاهی محمدرضا شاه بود.

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۷ و ۱۸ آبان ۱۳۳۳.

وی خود را «غلام خانهزاد» شاه می‌دانست. از وقایع مهم دوره نخست وزیری اقبال ورود جان فوستر دالس به ایران، مسافرت شاه به اسپانیا، ایجاد سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، کودتای عبدالکریم قاسم در بغداد، شناسائی «دوفاکتو» اسرائیل از سوی ایران، قطع روابط سیاسی قاهره و تهران، سومین سفر شاه به آمریکا، امضای قرارداد دفاعی دوجانبه بین ایران و ایالات متحده آمریکا و واگذاری ۲۴ میلیون دلار وام از سوی بانک جهانی به ایران و بازدید ژنرال آیزنهاور از تهران بود. در همین دوران، فعالیتهای مخفی سرلشکر قرنی در زمینه طرح کودتایی CIA در جریان آن بود شتاب گرفت.

بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که آمریکاییها، چند ماه پیش از شروع مبارزات انتخاباتی نامزدهای رئیس جمهوری و روی کار آمدن جان کنندی، لزوم اجرای برنامه رفورم اقتصادی و اجتماعی را به محمد رضا شاه توصیه کرده و از راههای مختلف او را زیر فشار گذاشته‌اند که عمدت‌ترین آن، عملیات محربانه قرنی و همکاران او به منظور ایجاد فضای باز سیاسی، انتخابات آزاد و پیاده کردن طرح اصلاحات اجتماعی مورد نظر واشنگتن بوده است. اقدامات بعدی شاه، پس از افشا شده توطئه کودتا و بازداشت قرنی و چند تن از همکاران او، انتصاب دکتر امینی به نخست وزیری و اعلام برنامه رفورم اجتماعی و اصلاحات ارضی، در راستای همین برنامه بوده است.^۱

* * *

۱. برای آگاهی بیشتر درباره رویدادهایی که منجر به نخست وزیری دکتر علی امینی و حوادث بعد از آن گردید، رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، صفحات ۱۴۰-۱۲۲.

در بررسی رویدادهای تاریخی و فعالیتهای سیاسی پنهانی و نیز شناسائی عناصری که در توطنهای پشت صحنه عملیات دست داشتند و نقش آفرین بوده‌اند، نمی‌توان تنها به یک نگرش تحقیقاتی اکتفا کرد، چنین روشی ممکن است بخشی از زوایای پنهانی حادثه را از نظر ما پوشیده نگاه دارد. برای درک و تشخیص تمامی ماجرا باید صحنه عملیات از ابعاد مختلف مورد مطالعه قرار گیرد.

در مورد توطنه کودتای سرلشکر قرنی، دکتر گازیورووسکی، باگشت و گذار پرداخته‌ای موضوع را بررسی و به بحث و تحلیل کشیده است و به یاری اسناد و مدارک معتبر اوضاع نابسامان ایران را در سالهای ۱۳۲۲-۳۹ که منجر به فشار آمریکاییها روی شاه برای روی کار آمدن دولت مورد نظر آنها برای اجرای برنامه‌های رفورم گردید، تشریح کرده است؛ زمینه‌چینی‌های سیاسی پنهانی، جلسات سری، ارتباط CIA با عوامل ایرانی و دست‌اندرکاران توطنه و مباحثات تالارهای دربسته، از نگاه تجزیین مؤلف مخفی نمانده است.

ما نیز برای کامل‌تر شدن این پژوهش و به منظور درک نقاط باریک صحنه‌عملیات و نیز شناسائی دیگران و نقش آنها، تحقیق و بررسی بیشتری را ضرور دانستیم و با استفاده از سند معتبری که در آن موارد غالباً در رابطه با کودتای سرلشکر قرنی مشهود است و نیز مصاحبه با یکی از شخصیت‌های نظامی-سیاسی، گوشه‌های دیگری از ماجرا را که تاریک مانده بود، روشن ساختیم؛ سند مورد بحث، گزارش دکتر حسن ارسنجانی، دبیرکل حزب آزادی است که به اتهام همکاری با قرنی، تحت تعقیب دادرسی ارتش قرار گرفته و پس از آزاد شدن از زندان علل و چگونگی دستگیری خود و نیز انحلال حزب را به دستور شاه برای

اعضای شورای عالی حزب، تشریح کرده است.

در مصاحبه با سرهنگ طاهر قبیر، که طی چهار دهه پیش از انقلاب، در جریان فعالیتهای سیاسی ضد رژیم پهلوی در متن رویدادها بوده و یا نظارت داشته و ضمن دوستی و ارتباط نزدیک با سرلشکر قرنی، در حاشیه عملیات او قرار داشت، موارد جالبی پیرامون شخصیت نظامی و فعالیتهای سیاسی او بیان شده است.^۱

* * *

دکتر مارک ج گازیورووسکی M.J.Gasiorowski استاد علوم سیاسی دانشگاه لوئیزیانا و نویسنده کتابی که در پیش روی دارید، از پژوهشگرانی است که پیرامون روابط آمریکا با کشورهای جهان سوم، بهویژه ایران بررسی و تحقیق می‌کند. نخستین اثر او، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که به عنوان رساله دکترای وی در سال ۱۹۷۸ در مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه انتشار یافت.^۲ کار دیگر او، کتابی است تحت عنوان: نه شرق، نه غرب: ایران، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا که با همکاری خانم نیکی کدی در سال ۱۹۹۰ منتشر شد. کتاب: دیپلماسی آمریکا و شاه کوشش دیگر تحقیقاتی گازیورووسکی، پیرامون چگونگی مداخلات ایالات متحده آمریکا در ایران و پیامدهای آن در دوران سلطنت محمدرضاشاه به شمار می‌رود.^۳

۱. گزارش دکتر ارسنجانی در اجلاس شورای عالی حزب آزادی و متن مصاحبه با سرهنگ طاهر قبیر، در پایان کتاب نقل شده است.

۲. این رساله به وسیله نویسنده این مقاله ترجمه شد و در سال ۱۳۶۹ از طرف شرکت سهامی انتشار منتشر گردید.

۳. این کتاب به ترجمه آقای جمشید زنگنه در سال ۱۳۷۱ به وسیله مؤسسه خدمات فرهنگی رسانه انتشار یافت.

دکتر گازیوروسکی در میان پژوهشگران غرب، دارای ویژگیهای است؛ عمدۀ تحقیقات او درباره رویدادهای سیاسی ایران، از دهۀ ۱۳۲۰ تاکنون صورت گرفته است و یکی از کارشناسان برجسته مسائل ایران و خاورمیانه به شمار می‌رود. او برخلاف اغلب پژوهشگران و نظریه‌پردازان غربی و شرقی، بخصوص آمریکاییها، و فارغ از حسابگریهای سیاسی روز، برای شناخت صحیح واقعیتها، ماجرا را به آزمایشگاه دیالکتیک می‌کشد. در این رهگذر سیاست دولت آمریکا را زیر سؤال می‌برد و در بسیاری از موارد در انتقاد از عملکرد سیاسی مقامات آمریکائی تردید به خود راه نمی‌دهد. وی درباره آثار و پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد چنین گفته است:

«کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ در ایران، که با حمایت ایالات متحده آمریکا صورت گرفت، در مقام یکی از حوادث مهم تاریخ جهان پس از جنگ جهانی [دوم] درآمده است. این کودتا، حکومت دکتر مصدق، آخرین رژیم دموکراتمنش و مردمی را که در ایران به وجود آمده بود، برانداخت و رژیم دیکتاتوری جایگزین آن همه فعالیتهای سیاسی جامعه را سرکوب کرد. تش حاصل از این نظام سهم بسزائی در تکوین انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران داشت. اگر مصدق سرنگون نشده بود، شاید انقلابی هم رخ نمی‌داد...»^۱ مؤلف کتاب «دیپلماسی آمریکا و شاه» در تحلیل سیاست وابستگی شاه به واشینگتن و نتایج آن در دوران انقلاب می‌گوید:

۱. مارک ج. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد، صفحه ۱.

«.... پیش از انقلاب، بسیاری از ایرانیان، دقیقاً از نقش آمریکا در پایبرجایی و تقویت رژیم شاه آگاه بودند و این موضوع سبب می‌شد که پادشاه خود را «شاه آمریکائی» بخوانند و به انقلاب چهره‌ای بسیار ضد آمریکائی بدهند. ولی هیچ‌کدام از بررسیهایی که درباره علت بروز انقلاب ایران صورت گرفته و یا در زمینه سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران به عمل آمده، اثر روابط آمریکا-ایران را بر سیاست داخلی ایران به روشنی تحلیل نشده است.»^۱

کتاب کودتای قرنی، از جنبه روش تحقیق در نوع خود آموزنده است. مؤلف برخلاف آن دسته از نویسنده‌گانی که با تحریف حقایق و افسانه‌پردازی‌های عوام پسند سعی دارند رویدادها را در راستای مقاصد خود تفسیر کنند. نظریات خویش را بر زمینه جهان‌بینی علمی پیاده کرده و نشان داده است چگونه می‌توان واقعیت‌های تاریخی را با استناد به مدارک و شواهد معتبر ارائه کرد.

مطالعه این کتاب که روشنگر بخشی از زوایای پنهان تاریخ معاصر ایران است، برای عموم بخصوص جوانان بسیار مفید است.

۱۳۷۲ زمستان

غلامرضا نجاتی

۱. دیپلماسی آمریکا و شاه، صفحه ۳۶.

کودتای سرلشکر قرنی^۱

در ۲۷ فوریه ۱۹۵۸ (اسفند ۱۳۳۶ خورشیدی) ژنرال ولی‌الله قرنی، رئیس اطلاعات ستاد ارتش ایران (رکن دوم) به اتهام شرکت در فعالیتهاي سیاسی که در آن موقع برای کارکنان دولت ممنوع بود، بازداشت گردید. چند تن دیگر نیز به علل فعالیتهاي تحریک آمیز سیاسی به وسیله نیروهاي امنیتی دستگیر یا تحت بازجویی قرار گرفتند. در اخبار کوتاه مطبوعات و نیز اعلامیه رسمی دولت گفته شده بود که قرنی و همکاران او، در توطئه‌ای که یک دولت خارجی در آن دست داشته است (به نام آن دولت اشاره نشده بود و مفهوم آن ایالات متحده آمریکا بود) علیه رژیم شاه اقدام کرده‌اند. قرنی در بهار ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) محاکمه و به سه سال زندان محکوم گردید. وی تا سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) کم و بیش در فعالیتهاي سیاسی حضور داشت. و در اولین دولت پس از انقلاب (دولت وقت) مدت کوتاهی رئیس ستاد کل نیروهاي مسلح ایران بود، سرانجام در بهار ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) به وسیله گروه اسلامی ناشناخته به نام «فرقان» به قتل رسید.

۱. این تحقیق به وسیله دکتر گازیورووسکی برای مترجم فرستاده شده و همزمان در مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه در واشینگتن انتشار می‌یابد.

هرچند فعالیتهای سیاسی قرنی در پایان دهه ۱۹۵۰ (دهه ۱۳۳۰) به نتیجه نرسید، ولی اقدام او در آن دوران حساس به نشانه وسعت و گسترده‌گی مخالفان رژیم شاه با اهمیت تلقی شد. همچنین چگونگی روابط شاه و ایالات متحده آمریکا، بیش از آنچه گمان می‌رفت، در معرض تردید و ابهام قرار گرفت. افزون بر این، ماجراهای قرنی، تأثیر مهمی در سیاستهای آینده ایران بجای گذاشت؛ توانگر وهای مخالف را تضعیف کرد، روابط ایران و آمریکا را به سختی مختل ساخت و متعاقب رویدادهای سالهای بعد، شاه را به تقویت بیشتر دستگاههای امنیتی، و نیز اجرای برنامه وسیع رفورم و ادار کرد. این بررسی به منظور ارزیابی جامعی از ماجراهای قرنی صورت گرفته است.^۱ هرچند بسیاری از کسانی که در این کار مداخله داشته‌اند، فوت کرده‌اند و هنوز هم امکان دسترسی به بسیاری از اسناد فراهم نیست، با اینحال منابع کافی به منظور بررسی کلی پر امون فعالیتهای قرنی و نتایج آن، و نیز آگاهی از چگونگی سیاستهای مربوط به ایران در دسترس پژوهشگران می‌باشد.

زمینه فعالیتهای سیاسی قرنی

ماجرای قرنی، در جریان بحران سیاسی ایران اتفاق افتاد. پس از کودتای طرفداران سلطنت در اوایل ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) شاه به نابودی یا تضعیف همه سازمانها و احزابی که رژیم او را تهدید می‌کردند، کمر بست. وی در این راه موجبات بیزاری مردم ایران را از فعالیتهای سیاسی فراهم ساخت و با ایجاد آشوب و بی‌نظمی، رژیم خود را از پشتیبانی مردمی محروم کرد. ایالات متحده آمریکا، پس از برانگیختن کودتای ۱۹۵۳ کمک‌های اقتصادی و نظامی فراوانی در اختیار شاه گذاشت. در همان زمان برخی از مقامات دولت آمریکا، با درک این موضوع که شاه

پایگاه پشتیبانی مردمی ندارد، نگران شده بودند و لزوم اجرای رiformهایی را به او توصیه می‌کردند. شاه در واکنش به اینگونه فشارها، در آغاز سال ۱۹۵۷ (۱۳۴۶ خورشیدی) با شروع پاره‌ای رقابت‌ها، در زمینه فعالیتهای سیاسی، موافقت کرد. با اینهمه، در آغاز سال بعد، نتیجه اینگونه اقدامات و روند فعالیتهای سیاسی به درستی روشن نبود.

مهم‌ترین سازمان سیاسی در ایران، پیش از بازداشت قرنی، جبهه ملی بود. جبهه ملی در اکتبر ۱۹۴۹ (پاییز ۱۳۲۸) به رهبری دکتر محمد مصدق، حقوقدان و سیاستمدار برگسته تشکیل شد. این سازمان، ائتلافی بود از احزاب و گروههای سیاسی، و بزرگترین سازمان موتلف سیاسی طرفدار رiform اجتماعی و اقتصادی و ملی کردن صنعت نفت ایران، که در اختیار شرکت بریتانیایی انگلیس و ایران بود.

جبهه ملی به سرعت مورد توجه و پشتیبانی طبقه متوسط جدید کشور و دیگر عناصر شهری قرار گرفت و در آوریل ۱۹۵۱ (اردیبهشت ۱۳۳۰) شاه را وادار ساخت مصدق را به نخست وزیری تعیین کرد. مصدق طی ۲۸ ماه زمامداری پرتلاطم، با دولت بریتانیا و طبقه بالای سنتی ایران و نیز با شاه، که قدرت و اختیاراتش از سوی جبهه ملی تهدید می‌شد، در کشمکش و سیزی بود. سرانجام، با کودتایی که CIA رهبری آن را به عهده داشت^۳ سقوط کرد. جبهه ملی نیز بشدت ضعیف شد. کمی پس از کودتا، سازمان جانشین آن به نام نهضت مقاومت ملی به وسیله چند تن از رهبران جبهه ملی و گروهی از روشنفکران ترقیخواه مذهبی و شخصیتهای بازار تشکیل گردید. نهضت مقاومت ملی طرفدار اجرای رiform‌های مورد درخواست جبهه ملی بود و از همان عناصری که جبهه ملی خواهان پشتیبانی آنها بود، طلب یاری می‌کرد. فشار و سرکوب شدید

پس از کودتای ۱۳۳۲ نهضت مقاومت ملی رانگزیر ساخته بود فعالیتهای خود را به طور مخفی انجام دهد و برای جلب پشتیبانی توده‌ها، با مشکلات زیادی مواجه گردد. در سپتامبر ۱۹۵۷ (پاییز ۱۳۳۶) نیروهای امنیتی حدود هفتاد تن از اعضاء طرفداران نهضت مقاومت ملی و همه رهبران آن را دستگیر کرد و درنتیجه مدت چند سال نهضت مقاومت را از انجام فعالیتهای مؤثر، محروم ساخت.^۴

یکی دیگر از سازمانهای سیاسی مهم ایران، پیش از بازداشت قرنی، حزب توده طرفدار شوروی بود. حزب توده در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) تشکیل شد و طی مدت کوتاهی پایگاه پشتیبانی وسیعی به دست آورد، ولی در اواخر دهه ۱۳۴۰ به دنبال سرکوب شدید پس از کودتا، شهرت و اعتبار حزب توده بشدت نزول کرد و در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) با کشف شبکه بزرگ آن در نیروهای انتظامی پیش از پیش تضعیف گردید. پس دستگیری خسرو روزبه، یکی از رهبران روشنفکر آن در سال ۱۹۵۷، حزب توده تا اوخر دهه ۱۹۷۰ (دهه ۱۳۵۰) فعالیت چندانی نداشت. در این دوران [محمد رضا] شاه درگیر مقابله روزافزون با طبقه ستی و متنفذ بالای کشور نیز شده بود؛ طبقه‌ای که در اوائل دهه ۱۹۵۰ علیه مصدق از او پشتیبانی کرده بود. برخی از عناصر این طبقه که مناصب بالای کشور را در اختیار داشتند، عامل رشد فساد و مانع انجام بسیاری از اصلاحات بودند.

پس از عزل فضل الله زاهدی (جانشین مصدق) در آوریل ۱۹۵۵ (بهار ۱۳۳۴) شاه به تدریج در برابر این طبقه آزادی عمل پیدا کرد؛ از اوخر دهه ۱۹۵۰ همزیستی بین شاه و طبقه ستی اعیان به صورت نگران‌کننده‌ای درآمد. منوچهر اقبال از آوریل ۱۹۵۷ تا سپتامبر ۱۹۶۰

(بهار ۱۳۳۶ تا پاییز ۱۳۳۹) نخست وزیر بود، بسیاری از مقامات عالیرتبه کشور، قویاً مورد پشتیبانی طبقه سنتی اعیان بودند، ولی آزادی عمل تدریجی شاه، موجب سرخوردگی شمار قابل توجهی از افراد این طبقه را فراهم می‌ساخت.

شاه با از دست دادن پایگاه نیرومند طبقه سنتی بالای کشور، توأم با نارضایتی روزافزون مردم، ناگزیر بود به نیروهای امنیتی تحت فرمان خویش متکی باشد. عمدت ترین عناصر ترکیب دهنده نیروهای امنیتی کشور، در ارتش بودند. پلیس، ژاندارمری و نیز ساواک – سازمان اطلاعات که به تازگی تأسیس شده بود – اهرم‌های مورد انتقاد رژیم شاه محسوب می‌شدند.^۶

شاه، با وقوف به این نکته که نیروهای امنیتی، ضامن بقای او هستند، برای بالا بردن میزان وفاداری افسران نیروهای مسلح، از هیچ کوششی فروگذار نکرد؛ پس از کودتای ۱۹۵۳ همه افسران ارشدی را که با جبهه ملی، حزب توده و دیگر سازمانهای مخالف، ارتباط داشتند، برکنار ساخت. افسرانی که وفاداری خود را به او اثبات کرده بودند، بخصوص شرکت‌کنندگان در کودتا را در پستهای فرماندهی بالا گمارد، حتی برای جلب وفاداری اینگونه افسران، دست آنها را در آلودگی به فساد باز گذاشت. از سوی دیگر، برای جلوگیری از توطئه آنها علیه رژیم خود، و نیز ممانعت از قدرتمند شدن مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی، رقابت و دشمنی بین آنها را دامن می‌زد. بدینسان اغلب افسران ارشد در نیروهای امنیتی، بیشتر به خاطر حفظ مقام و منصب خود و نیز دستیابی به مال و منال، که منوط به اجازه و تأیید او بود، به شاه وفادار بودند.^۷

در این دوران، قدرتمندترین مقام امنیتی، ژنرال تیمور بختیار، افسر

جاهطلب و فاسدی بود که در رأس ساواک قرار داشت. بختیار به نحو چشمگیری مورد علاقه و احترام طبقه بالای سنتی، هچنین بسیاری از مقامات آمریکایی، انگلیسی، بخصوص رئیس پایگاه CIA در تهران بود. دو تن دیگر از مقامات جاهطلب و قدرتمند نیروهای امنیتی، ژنرال (سرلشکر) حاج علی کیا و ژنرال (سرلشکر) مهدی علوی مقدم بودند؛ اولی، رئیس اطلاعات نیروهای مسلح در ستاد کل (رکن دوم) و دیگری رئیس شهربانی کل کشور بود. کیا و علوی مقدم نیز به فساد و بدnamی شهرت داشتند و با طبقه سنتی بالا مربوط بودند. کیا، با سفارت بریتانیا، بخصوص شاپور ریپورتر، عضو سازمان جاسوسی MI-6 انگلستان، که با شاه و شماری از افراد طبقه سنتی طبقه بالا ارتباط تکانگ داشت، مربوط بود.

از اوایل سال ۱۹۵۸ (زمستان ۱۳۳۶) رقابت بین بختیار، کیا و علوی مقدم و نیز قرنی شدت یافت، آنان مراقب هم بودند و هریک سعی می‌کرد، به هر طریق که ممکن است، دیگری را نزد شاه بی اعتبار سازد. ناگفته نماند که در این دوران، بختیار، کیا و علوی مقدم، مانند بیشتر افسران ارشد نیروهای امنیتی، به رغم جاهطلبی‌های شخصی، نسبت به شاه و فادرار بودند.^۸

در همین دوران، بسیاری از افسران جزء در نیروهای مسلح و انتظامی، برخلاف همکاران ارشد خود، نسبت به شاه چندان وفادار نبودند. شماری از آنها بشدت تحت تأثیر جبهه ملی، یا حزب توده و دیگر سازمانهای سیاسی مخالف قرار داشتند و در برابر شیوع فساد در کشور و نیز ناتوانی شاه در انجام برنامه‌های رiform احساس نوミدی می‌کردند و حتی نسبت به گروههای اپوزیسیون، بیشتر از رؤسای خود همدل و علاقمند بودند.

هرچند این طبقه از افسران در رتبه پایین، قدرت و نفوذ چندانی نداشتند، ولی موفقیت هریک از سازمانهای مخالف رژیم در جلب آنها، اهمیت زیادی داشت، زیرا آنان فرماندهان بلا واسطه سربازان تحت امر خویش بودند و می‌توانستند در پشتیبانی از مخالفان، و یا سرکوب آنها نقش اساسی ایفا کنند. بدین ترتیب، نارضایی در میان افسران جزء، در آن دوران تهدید بزرگی علیه رژیم شاه بود.^۸

پس از کودتای ۱۳۲۲ کارآیی نیروهای مسلح و امنیتی ایران به خاطر کمک‌های قابل توجه اقتصادی ایالات متحده آمریکا، بیشتر شد. آمریکا در مذاکرات برای توافق بر سر مذاکرات نفت در سال ۱۳۲۳ (قرارداد کنسرسیوم) که منجر به ازدیاد درآمد نفت گردید، به یاری ایران شافت و اینگونه کمک‌ها، در بهبود وضع اقتصادی کشور و فروکش کردن ناآرامی‌ها مؤثر بود. در عین حال موجب وابستگی بیشتر شاه به آمریکا و نیز اعمال نفوذ سیاستگران ایالات متحده آمریکا — به طور نامحدود — روی او گردید.^۹

پس از سقوط مصدق و تحکیم رژیم، آمریکا با استفاده از نفوذ خود، شاه را تشویق به انجام اصلاحات نمود. در این موقع، برخی از مقامات آمریکایی، که از وجود فساد و نابرابری و فقدان آزادیهای سیاسی که می‌توانست ناآرامی‌هایی را فراهم سازد که منجر به سقوط شاه شود، و یا یک رژیم بی‌طرف و یا طرفدار شوروی بر سر کار آید و در نهایت منافع ایالات متحده را در معرض مخاطره قرار دهد، نگران شده بودند. در چنین شرایطی، در صدد برآمدن برای مقابله با ناآرامی‌ها، شاه را وادار سازند اصلاحاتی در زمینه سیاسی و اقتصادی به عمل آورد. بدین منظور، مقامات سیاسی سفارت آمریکا در تهران و نیز مأموران «سیا» به منظور

برانگیختن آشوب و ناآرامی و نیز ارزیابی [کارآیی] سازمانها و گروههای مخالف رژیم، با افراد سرشناس اپوزیسیون تماس برقرار کردند. این تماسها که از نظر شاه پوشیده نمی‌ماند، او را بیش از پیش نگران ساخت، زیرا گمان می‌کرد ایالات متحده آمریکا پشتیبان یکی از احزاب مخالف است و چه بسا، در جریان یک بحران علیه او توطئه کنند. نگرانی که به هیچ وجه مورد نداشت.^{۱۱}

* * *

نگرانی ایالات متحده آمریکا از شدت یافتن ناآرامی‌های مردم موجب گردید به یکی از مأموران CIA در تهران اجازه داده شود با شروع نوعی عملیات مخفی، شاه را تشویق به شروع اصلاحات کند. این شخص برای اجرای طرح مورد نظر، به دو اقدام مبادرت کرد: نخست یک سلسله فعالیتهای تبلیغاتی در زمینه تهیه مقالاتی از سوی CIA پیرامون لزوم اصلاحات بود که در مطبوعات ایران انتشار یافت. اقدام دیگر مأمور «سیا» معرفی سام پاپ بربیور (Sam Pope Brewer) گزارشگر روزنامه نیویورک تایمز به چند تن از اعضای جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی و تشویق او به چاپ گزارشی پیرامون ناآرامی‌های ایران بود. در این مقاله، که در اوایل سال ۱۹۵۸ (زمستان ۱۳۳۶) در روزنامه نیویورک تایمز انتشار یافت، گفته شده بود که سرکوب، فساد و نابرابری در ایران گسترش یافته و نارضایی مردم به مرحله‌ای رسیده که «امنیت داخلی ایران و ثبات منطقه خاورمیانه را در معرض مخاطره قرار داده است» همان مقام «سیا» برخی از عوامل «ساواک» را آگاه ساخت که از اقدام «بربیور» هواخواهی می‌کند تا شاه را متوجه سازد که ایالات متحده به‌طور جدی خواستار اجرای اصلاحات در ایران است.

شاه پس از اطلاع از این خبر بشدت ناراحت شد. وی با لحن خشمگینی «بریور» و نیز شخصیتهای اپوزیسیون را که «شبانه با بیگانگان تماس گرفته‌اند» سرزنش کرد، همچنین حدود هشت تن از اعضای اپوزیسیون را به زندان انداخت.^{۱۲}

فشار ایالات متحده آمریکا به شاه و چه بسا درک و خامت اوضاع، موجب گردید که از سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) با آزادی فعالیتهای سیاسی به طور محدود موافقت کند. مهم‌ترین اقدام او در این مورد، لغو اجرای مقررات حکومت نظامی در بهار ۱۳۳۶ و ایجاد دو حزب سیاسی «ملیون»، [ظرفدار دولت] و حزب مخالف «مردم» بود، ولی هیچ‌یک از این دو حزب مورد پشتیبانی چندان مردم قرار نگرفت. از فشار به مطبوعات نیز کاسته شد، چند سازمان مخالف اجازه فعالیت یافتند و یا آزادی عمل بیشتری پیدا کردند.^{۱۳}

از میان مهم‌ترین سازمانهای اپوزیسیون که اجازه فعالیت تحصیل کردند، حزب آزادی مورد بحث ما می‌باشد. این سازمان در سپتامبر ۱۹۵۷ (پاییز ۱۳۳۶) به وسیله گروهی از نمایندگان ترقیخواه مجلس و کارکنان دولت که اغلب در گذشته عضو حزب توده بودند، تشکیل شد. حزب آزادی – بی‌آنکه موجب رنجش شاه را فراهم سازد – طرفدار اصلاحات وسیع سیاسی-اقتصادی بود. بدین منظور، نوعی موضع سیاسی بین حزب مردم و نهضت مقاومت ملی اختیار کرد که بیشتر مورد توجه طبقه متوسط ترقیخواه قرار گرفت. رهبر حزب آزادی حسن ارسنجانی، شخصیت بر جسته و واقع‌گرای «چپ» بود. او و شماری از اعضای حزب آزادی، با [دکتر] علی امینی، وزیر اسبق دارایی و سپس سفیر ایران در آمریکا، که به درستکاری و تکنولوگیات هوایخواه اصلاحات شهرت داشت

و مورد تحسین مقامات آمریکایی بود، دوستی و ارتباط داشتند. بدین ترتیب حزب آزادی به عنوان عامل حرکت و پیشرفت اهداف سیاسی امینی شناخته می‌شد. ارسنجانی و امینی با احمد قوام [قوام‌السلطنه] که از دیرباز مخالف شاه بود و چند بار نخست‌وزیر شده بود، ارتباط داشتند. قوام وابسته به خاندان سلطنتی قاجار بود که در سال ۱۹۲۵ به وسیله پدر [امحمد رضا] شاه منقرض گردید. اتحاد و همکاری بین قوام و ارسنجانی، شاه را نسبت به مقاصد آنها و نیز حزب آزادی بشدت بدگمان ساخت. وی نگران از اقدام آنها علیه خود، به سه تن نمایندگان مجلس که به او وفادار بودند، توصیه کرد به حزب آزادی پیونددند و او را از فعالیتهای رهبران آگاه سازند.^{۱۴}

قرنی در صحنه سیاست ایران

قرنی در سال ۱۹۱۱ یا ۱۹۱۲ در تهران متولد شد. پدرش از صاحب منصبان پست ایران بود. [ولی‌الله] قرنی پس از طی دوره متوسطه به ارتش ایران پیوست و دوره [دانشکده] افسری را با رتبه بالا به پایان رسانید، سپس در دو واحد توپخانه خدمت کرد. در سال ۱۹۴۳ یا ۱۹۴۴ پس از طی دوره ستاد و فرماندهی، به ریاست ستاد لشکر دوم در تهران منصوب شد. در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹ خورشیدی) به درجه سرهنگی نائل آمد و فرماندهی پادگان رشت، در مرکز گیلان را عهده‌دار گردید. در اوت ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) ضمن همکاری با نیروهای سلطنت طلب، در سازماندهی و عملیات ضد دولت مصدق در رشت شرکت داشت. در این موقع، سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق او را از کار برکنار کرد. پس از کودتای ۱۹۵۳ قرنی، مانند شماری از افسران

که علیه مصدق فعالیت کرده بودند، ترفع یافت و به درجه سرتیبی نائل شد و به ریاست رکن دوم ستاد ارتش منصوب گردید.^{۱۵} او در این مقام نه تنها مسئول امور اطلاعات نظامی بود، بلکه به دستور شاه اخبار و اطلاعات مربوط به امور سیاسی کشور را در اختیار شاه می‌گذاشت. بدین ترتیب قرنی با عهده‌دار شدن اینگونه مسئولیتها، در زمرة مهم‌ترین مقام نظامی و امنیتی که با شاه ارتباط نزدیک داشت درآمد و مورد توجه و اعتماد او قرار گرفت. قرنی در چنین موقعیت و مقام عالی، درگیر توطئه‌های سیاسی شد.

نظریات سیاسی قرنی، به رغم موقعیت ممتاز او در نیمة دهه ۱۹۵۰، با نقطه‌نظرهای شاه و بسیاری از مقامات بلندپایه کشور، تفاوت قابل ملاحظه‌ای داشت؛ هرچند از کودتای سلطنت طلبان پشتیبانی کرده بود، ولی فساد و سرکوب پس از کودتا و ناتوانی دولت در انجام اصلاحات او را نگران ساخته بود. وی تحت تأثیر ارسنجانی، یکی از نزدیکترین دوستانش، مسائل و مشکلات موجود را ناشی از ادامه نفوذ طبقه بالای سنتی کشور، چون زاهدی، اقبال، بختیار و علوی مقدم می‌دانست. قرنی متوجه شده بود که شاه سعی دارد نفوذ این طبقه را کاهش دهد ولی از موفقیت محدود شاه در این زمینه احساس ناشکیبایی می‌کرد و نگران بود که وضع موجود در نهایت به یک رژیم سلطنتی دیکتاتوری تبدیل شود. سرانجام بدین نتیجه رسید که تنها راه حل برای رفع مسائل و مشکلات فراینده کشور، ایجاد یک دولت توانا برای پایان دادن به حاکمیت طبقه سنتی بالا و وادار ساختن شاه به قبول نظام پادشاهی مشروطه و انجام اصلاحات گسترده است. هرچند قرنی طرفدار سیستم سیاسی چندحزبی بود، با اینحال برای تحقق این منظور، ایجاد یک دوره حکومت

استبدادی را ضرور می‌دانست. با بررسی نقطه‌نظرهای ترقیخواهانه و در عین حال تمایلات استبدادی فرنی در آن دوران، می‌توان او را شیوه [سپهد] علی رزم آرا، اصلاح طلب نظامی و نخست وزیر سال ۱۹۵۰-۵۱ (۱۳۲۹-۳۰ خورشیدی) و نیز جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری مصر دانست.^{۱۶}

* * *

همسو نبودن عقاید و نظریات فرنی با نظریات دیگر سیاستگران ایران در آن زمان، همراه با رقابت بین مقامات عالیرتبه نظامی و امنیتی، احتمال پشتیبانی مقامات مزبور را از فعالیتهای سیاسی او، مردود ساخته بود. چندی بعد، خصوصت بختیار، علوی مقدم و کیا نسبت به او، این پیش‌بینی را به اثبات رسانید.^{۱۷} با اینحال، فرنی در میان برخی از مقامات نظامی و امنیتی، چون ژنرال غلامرضا یاوری، ژنرال اسماعیل ریاحی، ژنرال فریدون کوششی و ژنرال حسن علوی کیا، معاون ساواک، دوستان و هواخواهانی داشت؛ علوی کیا، از افسران وفادار به شاه بود، به همین دلیل نظریات او با نقطه‌نظرهای فرنی همسوی نداشت، ولی از دوستان قدیم وی بود؛ یاوری در فعالیتهای فرنی به طور همه‌جانبه شرکت داشت. ریاحی، کوششی و علوی کیا، در صورت موفقیت بیشتر فرنی محتملأً از او پشتیبانی می‌کردند. فرنی در میان افسران درجات متوسط و نیز افسران جزء دوستانی داشت، بسیاری از این افسران با او نقطه‌نظرهایی مشترک داشتند و او را افسری شجاع، شریف و فروتن می‌دانستند و در صورتی که فعالیتهای سیاسی وی به موفقیت نزدیک می‌شد، از او پشتیبانی می‌کردند.^{۱۸}

فرنی، با عنوان یکی از افسران عالی‌مقام ارتش، کم و بیش با همه

نخبگان سیاسی ایران، از جمله اعضای خانواده سلطنت، مقامات بلندپایه دولت، روشنفکران، روحانیون و نیز بسیاری از بازرگانان و سیاستمداران درگیر فعالیتهای مخفی سیاسی، آشنا بود. شماری از دوستان نزدیکش در دو سازمان سیاسی عضویت داشتند؛ این دو سازمان، یکی جمعیت «برادران» بود که به ابتکار سید حسن امامی، امام جمعه تهران تشکیل شده بود و با حزب توده مبارزه می‌کرد. در جمعیت برادران چند تن از مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی چون کوششی، علوی و کیا و شماری از نخبگان سیاسی ستی عضویت داشتند و به هواخواهی بسیار نزدیک بریتانیا، مشهور بودند. اعضای این گروه به کلام الله مجید سوگند خورده بودند که همواره «برادران خود را» یاری کنند. این سازمان به رغم خصوصیات محافظه‌کارانه‌اش برای مقاصد سیاسی قرنی، بسیار ثمربخش بود.

دومین گروه «دوره» نام داشت؛ بیشتر اعضای آن نمایندگان مجلس و کارکنان دولت بودند. از جمله: هلاکو رامبد، پرویز خوانساری، ناصرقلی ذوالفقاری، حسن افشار، حسین پیرنیا و محمدعلی هدایتی.

قرنی، با ارسنجانی و چند تن دیگر از اعضای حزب آزادی بسیار نزدیک بود. گمان می‌رود در این موقع هنوز با [علی] امینی آشنا شده بود. اسفندیار بزرگمهر یکی از توظیه‌گران سیاسی بدنام نیز، از یاران نزدیک قرنی به شمار می‌رفت. بزرگمهر در حکومت رزم آراء و نیز [سپهبد فضل الله] زاهدی امور تبلیغات را اداره می‌کرد. با نخبگان سیاسی و نیز با مقامات آمریکایی ارتباط تنگاتنگ داشت.^{۱۹}

مهم‌ترین عنصر سیاسی جامعه که طی دهه ۱۹۵۰ (دهه ۱۳۳۰) قرنی با آن ارتباط نزدیک نداشت، سازمان نهضت مقاومت ملی و متعددان آن بود. هر چند قرنی با بسیاری از اقدامات نهضت مقاومت ملی توافق داشت

ولی نسبت به بسیاری از اعضای آن بدگمان بود و آنها را «ایدآلیستهای گمراه» می‌دانست. رهبران نهضت مقاومت ملی نیز قرنی را فردی ترقیخواه می‌دانستند و خشنود بودند که او در رأس مقام مهمی قرار دارد، با اینحال چون در عملیات علیه مصدق شرکت کرده بود، به او اعتماد نداشتند. با توجه به اینکه نهضت مقاومت ملی تنها سازمانی بود که در آن زمان موفق به بسیج قشراهی وسیعی از مردم ایران در پشتیبانی از نهضت شده بود، ناتوانی قرنی در برقراری ارتباط با آن سازمان، یکی از ناکامی‌های مهم او به شمار می‌رفت. چند سال بعد، هنگامیکه دوران زندان را می‌گذرانید و با چند تن از رهبران نهضت مقاومت در زندان مربوط و دوست شد، این نکته را درک کرد.^{۲۰}

فعالیتهاي سياسي قرنی

ظاهراً تصمیم قرنی به شرکت در فعالیتهاي سياسي که منجر به بازداشت او گردید، با فraigیر شدن فساد و درک ماهیت رژیم سرکوبگر پس از سقوط دولت مصدق، در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳ شمسی) آغاز می‌شود. محتمل است پس از گفتگو با ارسنجانی با توجه به نقطه‌نظرهای مشترکی که با او داشت، خطر بحث و مذاکرات محرومانه پیرامون اوضاع و چاره‌جویی را با او پذیرا شد.^{۲۱} هدف اساسی قرنی ایجاد دولت جدیدی بود که قدرت را از چنگ طبقه ستی بالا بیرون بیاورد و شاه را وادار سازد به عنوان یک پادشاه مشروطه سلطنت کند و برنامه رفورم جامعی به مورد اجرا گذارده شود.

برای ایجاد چنین حکومتی، قرنی با ارسنجانی و اسفندیار بزرگمهر، که شخصی فرصت طلب و بی‌پروا بود، ولی با آمریکاییها ارتباطات گسترده

ارزشمندی داشت، با دقت و هوشمندانه به فعالیت پرداخت. رئیس دولت مورد نظر [دکتر علی] امینی بود؛ وی در اواسط دهه ۱۹۵۰ شهرت زیادی کسب کرده بود و نظریات سیاسی او، با نقطه نظرهای قرنی و ارسنجانی، بسیار نزدیک بود. در دولت جدید، قرنی اداره وزارت کشور یا وزارت جنگ را به عهده می‌گرفت، ارسنجانی معاون نخست وزیر و بزرگمهر وزیر تبلیغات بود. چند تن دیگر از یارانشان عهده‌دار پستهایی در کابینه می‌شدند.^{۲۲}

کوشش‌های قرنی، برای ایجاد یک دولت هواخواه اصلاحات، مستلزم انجام فعالیتهای پنج‌گانه زیر بود:

۱) تماس و ارتباط گسترده از سوی قرنی و دو تن همکارانش با نخبگان سیاسی به منظور تشریع عقاید و نظریات آنها، مبنی بر لزوم ایجاد یک دولت جدید و کوشش در جلب پشتیبانی محافل و جوامع عمومی برای کمک به ایجاد دولت مورد نظر آنها و نیز پشتیبانی از دولت مزبور، پس از استقرار آن.

۲) تأسیس حزب آزادی به منظور ایجاد پایگاه پشتیبانی دولت جدید.

۳) تماس و مذاکره با مقامات دولت ایالات متحده آمریکا به منظور جلب پشتیبانی آمریکا و نیز فشار زیاد به شاه برای انجام اصلاحات.

۴) تهیه طرح‌های اضطراری در جهت تحریک نارضایی مردم و در صورت لزوم توسل به کودتا، برای برقراری دولت جدید.

۵) با توجه به نقش قرنی به عنوان یک افسر عالیرتبه و روشنفکر، باید با دقت و مهارت، طرح عملیات پنهانی را، به نحوی که شاه از منظور واقعی این عملیات آگاه نگردد، تهیه و تنظیم کند.

قرنی، ظاهراً تصمیم گرفت فعالیتهای خود را از سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳)

شروع کند، ولی چنین به نظر می‌رسد که تا نیمة سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) خورشیدی) در این کار پیشرفت قابل توجهی نداشته است.^{۲۳}

کوشش‌های قرنی و همکارانش در اشاعه افکار و نظریات سیاسی آنها و نیز ساختار فضای مناسب برای جذب طرفداران و بسط آن از طریق تماس با گروههای سیاسی از طریق جمعیت «برادران» شروع شد. ارسنجانی و بزرگمهر نیز از همان کانال در جذب افراد، در سازمانهای مختلف سیاسی (به استثنای حزب توده) و نخبگان گروههای دیگر، از قبیل سیاستگران افسران ارتش، کارمندان ادارات، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، بازرگانان و روحانیون به فعالیت پرداختند. قرنی از طریق شخصیتهای متنفذ جامعه چون امام جمعه تهران، عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات، با رهبران نهضت مقاومت ملی و دیگر سازمانهای اپوزیسیون، و نیز به وسیله احمد آرامش و دوستان مشترک او تماس گرفت و به‌طور خصوصی با آنها دیدار و مذاکره کرد.^{۲۴}

کوشش برای تشکیل حزب آزادی به وسیله ارسنجانی، که از مدتی پیش طرح آن را تهیه دیده بود و در تابستان ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) به نتیجه رسید، در راستای اقدامات قرنی بود. هدف از تأسیس این سازمان ایجاد حزب فراگیری بود در جهت جذب و بسیج توده‌ها و پشتیبانی از دولتی که قصد داشت طرح رiform‌های مورد نظر خود را اجرا کند. اگر ارسنجانی نیروی محرك و سازنده حزب آزادی به شمار می‌رفت، قرنی نیز با تشویق بسیاری از دوستانش به پیوستن در حزب و نیز بنا بر روایاتی، جلب موافقت شاه در ایجاد حزب مجبور، نقش عمده‌ای داشت.^{۲۵}

تماس با مقامات آمریکایی

در همین اوان، قرنی چند بار با مقامات دولت آمریکا، به طور مستقیم و یا به وسیله بزرگمهر تماس گرفت. این تماسها ظاهراً در اکتبر ۱۹۵۶ (پاییز ۱۳۳۵) در ملاقاتهایی که او، با جان بولینگ (John Bowling) مقام سیاسی سفارت آمریکا در تهران داشته است، شروع می‌شود؛ قرنی در مذاکره با بولینگ، ضمن ابراز نگرانی از «وضع موجود» در ایران، خواستار پشتیبانی دولت ایالات متحده می‌شود، وی همچنین به مقام سفارت آمریکا می‌گوید: با «گروهی از افسران وطن پرست» که مانند او فکر می‌کنند و در جستجوی راهی برای تغییر اوضاع می‌باشند، هم پیمان است. قرنی در ژانویه ۱۹۵۷ (زمستان ۱۳۳۵) بار دیگر با «بولینگ» ملاقات و در همین زمینه گفتگو می‌کند. در ماههای بعد نیز با حالتی «آشفته» با چند تن از کارکنان سفارت آمریکا ملاقات به عمل می‌آورد.^{۲۶} در همین اوان با یکی از کارکنان CIA چند بار تماس می‌گیرد و پیامون طرح عملیات مخفی خود به منظور انجام اصلاحات مذاکره می‌کند. وی با صراحة خاطرنشان می‌سازد که ایالات متحده شاه را به قدرت رسانده و ناگزیر باید راهگشای حکومت شاه باشد.^{۲۷}

قرنی با عنوان رئیس رکن دوم ستاد ارتش، به طور معمول با رئیس پایگاه CIA همچنین وابسته نظامی آمریکا و اعضای گروه مستشاری ایالات متحده در ایران (MAAG) ملاقات می‌کرد و محتملأ نظریات سیاسی خود را برای آنها توضیح می‌داد. وی به رغم اینگونه تماسها، ترجیح می‌داد از کanal بزرگمهر با مقامات آمریکایی ارتباط داشته باشد. در آن موقع بزرگمهر یکی از عوامل مهم و فعال CIA در ایران به شمار می‌رفت؛ با شبکه‌های دیگر اطلاعاتی از جمله شبکه نفوذی ارزنده حزب

توده مربوط بود. بدین ترتیب بزرگمهر نه تنها با مأمور CIA در تهران، بلکه رئیس پایگاه CIA و دیگر مقامات سفارت آمریکا، ارتباط تنگاتنگ داشت.^{۲۸}

در پاییز ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) بزرگمهر اطلاعات زیادی پیرامون فعالیتهای خود و قرنی از جمله کوشش‌هایشان برای ایجاد یک دولت جدید و ترکیب آن و احتمالاً اسمی همکاران و قدرت و امکانات آنها در اختیار مقام CIA قرار داد و در مورد جلب پشتیبانی و نظریات مشورتی او، گفتگو کرد. هرچند مقام مذبور با هوشیاری از بیان مطلبی که حاکی از تشویق‌گروه قرنی در اجرای عملیات خودداری کرد، ولی ظاهرآ اطلاعاتی در اختیار بزرگمهر قرار داد و در مورد امکانات همدستان و پشتیبانان آنها در آینده، نظریات خود را بیان کرد و در مجموع، قرنی و بزرگمهر را دلسرد نساخت. از سوی دیگر، با توجه به اینکه پایگاه «سیا» مجری دستورات صادره از سوی مقامات بلندپایه دولت آمریکا بود، رئیس پایگاه مذبور، نگران از اینکه به روابط و دوستی شاه و دولت آمریکا آسیب وارد شود، فعالیتهای قرنی را به شاه اطلاع نداد، بدین ترتیب کارکنان CIA ضمن حفظ این ارتباطات و تماسها، چنین استنباط کرده بودند که برداشت قرنی و بزرگمهر از این تماسها و مذاکرات، به نشانه پشتیبانی «بالفعل» (دوفاکتو) از عملیات آنها بوده است.^{۲۹}

به نظر می‌رسد که انگیزه قرنی و همکارانش در تماس با مقامات آمریکایی در راستای سه منظور کلی بوده است:

۱) دادن اطلاعات به مقامات آمریکایی، با این احتمال که آنها اطلاعات مذبور را به شاه منتقل کنند، در اینصورت قرنی و همکارانش از نظریه آمریکاییها درباره چگونگی موقفيت خود در عملیاتی که در پیش

داشتند، آگاه می شدند.

۲) محتمل است نه تنها ایالات متحده آمریکا آنها را تأیید نماید، بلکه با دادن اطلاعات و رایزنی و شاید با وارد ساختن فشار به شاه، برای بر سر کار آوردن دولت مورد نظر، آنها را یاری کند.

۳) در صورتی که ایالات متحده آمریکا از زیر فشار گذاشتن شاه به سود آنها خودداری کند، امید می رود که مقامات آمریکایی لاقل کوشش بیشتری برای تشویق شاه به انجام اصلاحات اجتماعی به عمل آورند. به هر صورت، انگیزه گروه قرنی هرچه بود، از اهمیت موضع آمریکا در ایران آگاهی داشت و جلب رضایت و یا پشتیبانی ایالات متحده، عامل مهمی در ادامه عملیات آنها به شمار می رفت.^{۳۰}

موضوع مهم دیگری که باید بدان توجه می شد، ایجاد شبکه های مخفی با متحдан مورد اعتمادی بود که موجبات برانگیختن مردم را فراهم سازند و در صورت اقدام به کودتا برای روی کار آوردن یک دولت جدید، از حمایت آنها بهره مند شوند، بدین منظور با برخی از سران بازار، رهبران روحانی و دانشگاهی که قادر به بسیج بخش عمده ای از طبقات پایین جامعه و دانشجویان بودند، ارتباط نزدیک برقرار کردند. این جماعت، برای مقابله با مخالفان و مروعوب ساختن آنها و به نشانه پشتیبانی وسیع مردم از آنها مورد استفاده قرار می گرفت و حتی دستاویزی برای کودتای [احتمالی] بود، این تاکتیک، بارها از سوی جبهه ملی و مخالفان آن در دوره حکومت مصدق به کار گرفته شده بود.

گروه قرنی، با چند تن از روزنامه نگاران نیز به منظور استفاده تبلیغاتی آنها به سود خود ارتباط نزدیک برقرار کرد. ارسنجانی و بزرگمهر که با قشرهایی از جامعه مربوط بودند و با روزنامه نگاران نیز ارتباط پیوسته

داشتند؛ محتمل است از کمک و یاری علی اکبر مهتدی، حسین قلی شاملو، سید جعفر بهبهانی، محمد باقر حجازی، توپثه گران سیاسی شناخته شده، که اعتبار چندانی نداشتند ولی همکاری با آنها سودمند بود، بهره بردن.^{۳۱}

قرنی، شبکه‌ای از افسران نیروهای مسلح «افسران میهن پرست» را در اختیار داشت، او بولینگ [مقام سفارت آمریکا] را از این موضوع آگاه ساخته بود. شبکه نظامی که اعضای آن در حدود هفتاد تن افسر بود، در حوزه‌های مختلف – شبیه سازمان نظامی حزب توده، که شبکه آن در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) کشف گردید – سازمان داده شده بود.^{۳۲} ژنرال غلامرضا یاوری، دریادار انوشیروانی (معاون قرنی در امور ضد جاسوسی) سرهنگ ژاندارمری اردوبادی و چند تن دیگر از افسران ارشد، در شبکه مزبور بودند. ولی بیشتر اعضای آن را افسران درجات پایین پادگان تهران تشکیل می‌دادند. قرنی از این شبکه برای عملیات گودتا، و یا علیه یگان نظامی مخالف، استفاده می‌کرد، همچنین می‌توانست از همکاری گروهی از افسران اصلاح طلب، در نیروهای امنیتی دولت مورد نظر خویش، بهره مند گردد.^{۳۳}

گفتنی است که در هریک از شبکه‌های [نظامی و غیرنظامی] تنها برخی از افراد و مقامات بالا از مقاصد واقعی قرنی و فعالیتهای او آگاه بودند. اعضای پایین شبکه‌ها فقط این را می‌دانستند که آنها و یارانشان در نوعی عملیات سیاسی مخفی شرکت دارند.

قرنی پیش‌بینی کرده بود که محتمل است شاه از فعالیتهای او آگاه شود، همچنین بختار، کیا و علوی مقدم از هر فرصتی برای بی‌اعتبار ساختن او استفاده خواهند کرد. با این حساب، برای پنهان نگاه داشتن فعالیتهای خود از شاه درخواست کرد به او اجازه دهد عملیات ظاهرآ تحریک آمیزی را

طرح ریزی کند. در این عملیات مخفی، فرنی در نقش یک عامل تحریک‌کننده که در صدد سازمان دادن کودتا علیه شاه می‌باشد، به منظور شناسایی توطئه‌گران و دشمنان «بالفعل» شاه عمل می‌کرد. شاه نیز به گزارش‌های «ساواک» و دیگر عناصر اطلاعاتی، در مورد فعالیتهای مخفی فرنی ترتیب اثر نمی‌داد. در این عملیات، هرچند دیر شده بود، فرنی دوسره بازی می‌کرد. به طوری که گفته شد، هدف از اجرای عملیات تحریک‌آمیز، شناسایی اعضای سازمانهای سیاسی بود که نسبت به شاه وفادار نبودند، و مشخص ترین این عناصر کسانی بودند که فرنی خواستار اتحاد با آنها شده و یا حامیان بالقوه وی محسوب می‌شدند. بدین ترتیب، سازمانهای سیاسی دیگر مانند نهضت مقاومت ملی و نیز حزب توده ایران را، که اعضای آن از پیش شناخته شده بودند، شامل نمی‌شدند. از آنجایی که حفظ اسرار در ایران دشوار است و نیز به دلیل اینکه فرنی فعالیتهای سیاسی خود را کاملاً مخفی نگاه داشته بود، محتمل است عملیات تحریک‌آمیز مورد نظر خود را پیش از آنکه آمادگی کافی داشته باشد شروع کرد.^{۳۴}

- فعالیت فرنی و همکاران او در این زمان، برای ایجاد یک دولت جدید، مستلزم توجه به دو تاسه عامل تعیین‌کننده به شرح زیر بود:
- ۱) کوشش در اشاعه افکار و اهداف خود، ایجاد طیف وسیع پشتیبانی و نیز تأمین دستیاری دولت ایالات متحده آمریکا. فرنی و همکاران او ظاهراً امیدوار بودند که فشار از سوی نخبگان سیاسی و مقامات آمریکا، شاه را قانع سازد که شخصاً حکومت [مورد نظر] آنها را منصوب کند.
 - ۲) در صورت عدم موقتیت این منظور، با برانگیختن آشوب و ناآرامی مردم، به شاه فشار بیاورند که در صورت بر سر کار نیامدن دولت

مورد نظر، ناگزیر به اقدامات قهرآمیز و کودتا متول خواهند شد.
 ۳) برای احالة قدرت به دولت جدید، طرح اضطراری کودتا را برای
 براندازی شاه، مورد بررسی قرار دهنده.^{۳۵}

بازداشت قرنی

در اوایل فوریه ۱۹۵۸ (استناد ۱۳۳۶) بزرگمهر از طریق بیروت به آتن پرواز کرد و با ویلیام روتنری (William Rountree) معاون وزیر خارجه آمریکا ملاقات نمود. روتنری چند سال قبل از مأموریت در تهران با بزرگمهر سابق آشنایی داشت و در سفر جان فوستر دالس (John Foster Dulles) [وزیر خارجه آمریکا] به تهران، همراه او بود. بزرگمهر در این دیدار به روتنری گفت که در نتیجه حکومت استبدادی شاه، اوضاع ایران به مرحله بسیار خطرناکی رسیده است. خواست او و «همکارانش» – بی آنکه نام آنها را فاش سازد – آگاه ساختن او، و دالس از این واقعیت است.

بزرگمهر ظاهراً پس از مشورت با قرنی و به منظور ایجاد یک کانال مستقیم ارتباطی دیگر، با مقامات بلندپایه آمریکا به آتن مسافت کرد. در این موقع «ساواک» که به طور حتم فعالیتهای قرنی را زیر نظر داشت، به یکی از کارمندان خود در بیروت که به وسیله یکی از منابع محلی از خبر ورود بزرگمهر در آن شهر آگاه شده بود، دستور داد بزرگمهر را در سفر به آتن تعقیب کند. بدین ترتیب ساواک از ملاقات محرمانه او و روتنری مطلع گردید. بزرگمهر پس از بازگشت به ایران بازداشت شد و مدت چند روز، ساواک از او بازجویی کرد، سپس آزاد شد و تحت مراقبت شدید قرار گرفت.^{۳۶}

مسافرت بزرگمهر به آتن شاه را متلاشی ساخت که قرنی و یارانش برای او تهدید جدی به شمار می‌روند. پس از بازداشت بزرگمهر، سواواک قرنی و چند تن از همدستان او را زیر نظر گرفت، شماری نیز تحت بازجویی قرار گرفتند. سرانجام قرنی در ۲۷ فوریه ۱۹۵۸ (زمستان ۱۳۳۶) بازداشت شد. در روزهای بعد، مهندی، شاملو، حجازی و حدود ۱۲ تن از نظامیان و غیرنظامیان دستگیر شدند و شماری دیگر مورد بازجویی قرار گرفتند. عوفر بهبهانی با شتاب از کشور خارج شد، امام جمعه (سید حسن امامی) تهدید به تبعید گردید. دکتر علی امینی سفیر ایران در واشنگتن در ۴ مارس احضار گشت و چندی بعد برکنار شد. احضار و برکناری امینی ظاهراً به علت اظهاراتش پیرامون طرفداری از تجدیدنظر در توزیع عواید نفت کشورهای خاورمیانه بود، ولی در حقیقت با قضیه قرنی ارتباط داشت.

در این موقع شاه خواستار کناره‌گیری خبررسانهای خود از حزب آزادی شد و این اقدام موجب متلاشی شدن حزب مزبور گردید. سرشکر یاوری مجبور به کناره‌گیری از ارتش شد. در اواسط مارس (اوخر اسفند) ارسنجانی نیز به زندان افتاد. در همین اوان در تهران شایع شد که افرادی چون امام جمعه، مسعودی، علوی‌کیا، اللهیار صالح، اسدالله علم، ابراهیم خواجه‌نوری، سرشکر اسماعیل ریاحی، سرتیپ نعمت‌الله نصیری و عباس فرزانگان و حتی منوچهر اقبال نخست وزیر با قرنی ارتباط داشته‌اند! هرچند بیشتر این شایعات پایه و اساس نداشت ولی به نشانه وسعت گروههای طرفدار قرنی و ادامه فعالیت وی تلقی گردید.^{۳۷}

چند روز پیش از بازداشت سرشکر قرنی، اخبار و گزارشهایی در مطبوعات ایران انتشار یافت که در آن به مداخله علنی سفارت آمریکا با قضیه قرنی و یارانش اشاره شده بود. کمی پس از اولین بازداشت بزرگمهر،

از سوی مقامات دولت ایران ترتیب انتشار یک سلسله مقالات هماهنگ شده در مطبوعات داده شد که در آن – بی‌آنکه نام کسی برده شده باشد – «ایرانیان خائنانی که اخبار و اطلاعات نادرست به بیگانگان داده‌اند» و با قضیه Brewer – خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز – که در آن موقع آن را از ناحیه سفارت آمریکا می‌دانستند – ارتباط داشته‌اند، تقبیح و نکوهش شده بودند.

این برنامه تبلیغاتی ظاهراً به منظور سرپوش گذاشتن روی تحقیقاتی بود که درباره فعالیتهای قرنی صورت می‌گرفت. پس از اعلام بازداشت او در ۲۸ فوریه، مطبوعات تهران مطالبی پیرامون ارتباط وی با سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس منتشر کردند، در روزهای بعد نیز اینگونه مطالب انتشار یافت. مجله تهران مصور در شماره ۷ مارس خود شرح مبسوطی درباره ملاقات شبانه بزرگمهر با دبیر سوم سفارت آمریکا در تهران منتشر کرد که در آن گفته شده بود بزرگمهر و دوستانش در صدد ایجاد یک دولت طرفدار اصلاحات بوده‌اند.^{۳۸}

انتشار نامه ساختگی از سوی آمریکاییها

بین روزهای ۲۷ فوریه و ۱ مارس، رونوشت نامه ساختگی، برای روزنامه‌های تهران و نیز به عنوان اعضای سنا ایران، بی‌آنکه فرستنده آن مشخص باشد، انتشار یافت. این نامه از سوی جان فوستر دالس، وزیر خارجه آمریکا به عنوان سلدین شاپین (Selden Chapin) سفیر آمریکا در تهران فرستاده و در آن گفته شده بود: «دولت آمریکا، هیچ نوع گمان و تردیدی درباره صلاحیت و شایستگی شهریار ایران به عنوان یک زمامدار ندارد» در این نامه شاه ایران «شخصیتی همانند داریوش [کبیر] که کوشش

می‌کند دوران نوینی را در ایران احیا کند و نیز یک سیاستمدار و شوهری در شرف موفقیت» (اشارة به جدایی قریب الوقوع از ملکه ثریا) توصیف شده بود.

مضمون این نامه ظاهراً جالب بود ولی از جنبه «تکنیکی» نارسانیهای در آن به چشم می‌خورد که «شایین» نمی‌توانست ساختگی نبودن آن را برای شاه توجیه کند. در همین اوان نامه‌های ساختگی دیگری از سوی آیت‌الله محمدحسین بروجردی و نیز از طرف پژشک برادر شاه انتشار یافت که در آن از رژیم شاه انتقاد شده بود.^{۳۹}

نامه ساختگی دالس و سپس تکذیب مصرانه مقامات آمریکا در پشتیبانی از قرنی، شاه را متلاعده ساخت که «دستی» در کار است که سعی دارد در روابط او و دولت ایالات متحده آمریکا اخلال ایجاد کند، شاه با درک این موضوع، همراه با شواهد مبنی بر فعالیتهای بسیار خطرناک قرنی در جلب پشتیبانی گروههای از مردم، بر آن شد که موضوع قرنی و عملیات او و نیز مداخله آمریکا را در آن، کم‌همیت جلوه دهد؛ روز ۲ مارس، سواک نامه‌های [ساختگی] دالس را که در مطبوعات ایران انتشار یافته بود، جمع آوری کرد. به مطبوعات نیز دستور داده شد که در خبرهای خود موضوع قرنی را ناقص جلوه دهند و «تأکید» گردد که «یگانگان» از پشتیبانی او خودداری کرده‌اند. در این راستا، بسیاری از بازداشت‌شدگان در ارتباط با عملیات قرنی در هفتنه‌های بعدی آزاد شدند. ارسنجانی حدود یک ماه بعد از زندان آزاد گردید، ولی بزرگمهر شش ماه در زندان ماند، قرنی نیز تسلیم دادگاه [نظمی] شد.

شاه طی ماههای بعد، برای ختی کردن آثار عملیات قرنی، به اقدامات دیگری مبادرت ورزید؛ چند تن از رهبران نهضت مقاومت ملی، از زندان

آزاد شدند، برای منحرف ساختن افکار عمومی مردم ایران به بخش ناسیونالیسم تندرو [حزب] پان ایرانیسم، کمک مالی شد. علی امینی و امام جمعه [تهران] در انتظار ظاهر گشتند، پرویز خوانساری دوست نزدیک قرنی در رأس وزارت کار گمارده شد. در همین اوان سازمان نوع دوستانه «بنیاد پهلوی» تأسیس گردید؛ طرح تجدید سازمان نیروهای ارتش به تصویب رسید، شاه اختیارات ستاد ارتش را کاهش داد و به قدرت فرماندهی کل نیروهای مسلح، که شخص شاه بود، افزوده شد؛ حقوق و مزایای افسران افزایش یافت. شاه به سوا اک دستور داد تحقیقات از قرنی را ادامه دهد؛ همه کسانی که با قرنی همدست بوده‌اند، تحت مراقبت مخفی قرار گرفتند.^{۴۰}

قرنی در دادگاه، به موجب مواد ۳۳۰ و ۳۴۴ آین دادرسی ارتش به اتهام مداخله در امور غیرنظامی و نافرمانی و مشارکت در فعالیتهای سیاسی و نیز خودداری از گزارش به شاه تحت تعقیب قرار گرفت. و در ۱۱ زوئن ۱۹۵۸ (اوایل تابستان ۱۳۳۶) در دادگاه نظامی به دو سال زندان محکوم شد. وی از رأی دادگاه تقاضای تجدیدنظر کرد. در تاریخ ۲۲ جولای، دادگاه تجدیدنظر او را مجرم شناخت و به سه سال زندان و اخراج از ارتش محکوم ساخت. بزرگمهر پس از آزاد شدن از زندان تبعید گردید، ولی هیچیک از دیگر همدستان قرنی تحت تعقیب قرار نگرفتند. ظاهراً، مجازات سبک قرنی، با توجه به متهم نشدن او در اقدام به توطئه کودتا، و محاکمه نشدن دیگر دستگیرشدگان برای توجیه کوچک جلوه دادن ماجرای قرنی بود.^{۴۱}

* * *

قرنی پس از طی بیشتر مدت محکومیت، از زندان آزاد گردید. او در

دوره زندان ضمن دوستی با چند تن از اعضای سازمان نهضت مقاومت ملی، که آنها نیز زندانی بودند بدین نتیجه رسید که آنها شایسته‌ترین امید برای آینده ایران هستند. پس از رهایی از زندان مدتی به کار ساختمان‌سازی پرداخت که چندان موفقیت آمیز نبود. هرچند از فعالیتهای سیاسی دست کشید، ولی با رهبران نهضت مقاومت و نیز جبهه ملی – که در تابستان ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) دوباره تأسیس شده بود – از جمله [مهندس] مهدی بازرگان، اللهیار صالح، [آیت‌الله] سید رضا زنجانی، کریم سنجانی، [آیت‌الله] سید محمود طالقانی ملاقاتهای داشت. با آیت‌الله سید هادی میلانی، که با بسیاری از سران نهضت مقاومت ملی مربوط بود، مراوده و دوستی برقرار کرد، در نتیجه اینگونه فعالیتها، بار دیگر در اوایل سال ۱۳۶۴ (۱۹۴۱ خورشیدی) دستگیر و به مدت سه سال محکوم شد. پس از آزادی دوره دوم زندان، از سیاست کناره گرفت ولی همچنان با بازرگان و دیگر سران و رهبران اپوزیسیون دوستی و مراوده داشت. قرنی در فعالیتهای انقلاب سال ۱۹۷۸-۷۹ (۱۳۵۶-۵۷) مداخله نداشت، ولی در انتصابات [نظمی] دولت پس از انقلاب مورد مشورت بازرگان [نخست‌وزیر] قرار گرفت و خود نیز به ریاست ستاد مشترک منصوب شد. این انتصاب او، بیشتر به خاطر شهرت و اعتباری بود که در عملیات سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) کسب کرد و به عنوان یک افسر شجاع و اصلاح طلب شناخته شده بود.

سرلشکر قرنی در اوایل آوریل ۱۹۷۹ ظاهراً به دلیل مخالفت با [تصمیمات] دولت اسلامی کناره گیری کرد و چند هفته بعد، به وسیله‌گروه «فرقان» به قتل رسید.^{۴۲}

چه کسی توطئه قرنی را فاش ساخت؟

دربارهٔ ماجرای قرنی این سؤال بدون پاسخ مانده است: چه کسی شاه را قانع کرد که توطئهٔ قرنی واقعیت داشته است؟ در برابر این سؤال سه پاسخ متصور است:^{۴۳}

(۱) [سپهبد تیمور] بختیار، [سپهبد حاج علی] کیا و [سپهبد مهدیقلی] علوی مقدم و یا یکی از وابستگان آنها شاه را دربارهٔ مقاصد قرنی قانع ساخته‌اند. این سه تن رقیب سرسخت قرنی بودند و از هر فرصتی برای بی اعتبار کردن او استفاده می‌کردند. افرون بر این، هریک از افسران مزبور در رأس یکی از سازمانهای اطلاعاتی بود و می‌توانست مانند قرنی به اخبار و اطلاعات مخفی دستیابی پیدا کند.

شاه می‌دانست که این سه تن، با قرنی رقابت دارند؛ قرنی [طبق قرار قبلی] دست به عملیات تحریک آمیزی زده بود و شاه انتظار داشت گزارش‌هایی از سوی آنها دربارهٔ توطئهٔ قرنی دریافت نماید. با توجه به اینکه قرار بود شاه هرگونه اطلاعاتی را مبنی بر متهم ساختن قرنی از سوی بختیار، کیا و علوی مقدم، نادیده بگیرد، گمان می‌رود آنها با ارائهٔ شواهد و مدارک قوی، توانسته‌اند شاه را به واقعیت توطئهٔ قرنی قانع کنند.

هرچند مسافرت بزرگمهر به آتن یقیناً سوء‌ظن ایجاد کرد، ولی چون ساواک قبلًا در جریان فعالیتهای قرنی بود، ارتباط دادن سفر بزرگمهر با قضیهٔ قرنی مورد نداشت. بدون تردید شاه از روابط نزدیک بزرگمهر با سفارت آمریکا آگاه بود. محتمل است گزارش‌های مربوط به مسافرت بزرگمهر به آتن و مذاکرات دیگر او با مقامات آمریکا، برای متهم ساختن قرنی کفايت نمی‌کرد. ولی هنگامی که بختیار، کیا و یا علوی مقدم با ارائهٔ دلایل دیگر او را مقصراً قلمداد کردند، استناد به شواهد دیگر ضرورت

نداشت.

(۲) محتمل است مقامات آمریکا که در عین حال با بختیار، کیا و علوی مقدم ارتباط و همکاری داشتند، شاه را از واقعیت توطئه قرنی آگاه کرده‌اند. ایالات متحده آمریکا به‌طور جدی خود را ملزم به حفظ و حراست رژیم شاه می‌دانست، محتمل است مقامات آمریکایی فعالیتهای قرنی را تهدیدی علیه این تعهد تلقی کردند. از سوی دیگر، شاه هشدار مقامات ایالات متحده را معتبرتر از هشدار افسران زیردست خود می‌دانست، با همه این احوال، لزوم حتمی حمایت از شاه و در عین حال هوای خواهی از اجرای برنامه اصلاحات مورد نظر قرنی و نیز عدم تمايل به مخاطره افتادن موقعیت امنی و ارسنجانی و شبکه بزرگمهر و شاید دیگر ایرانیان درگیر عملیات، از عواملی بودند که آمریکاییها را از آگاه ساختن شاه در مورد فعالیتهای قرنی بروحدار می‌داشت. افزون بر این مقامات آمریکایی، دست‌کم از اکتبر ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) با قرنی و بزرگمهر ارتباط نزدیک داشتند و می‌دانستند که آنها این ارتباط را به صورت پشتیبانی «بالفعل» *de facto* تلقی می‌کنند و حتی ظاهراً اطلاعاتی به بزرگمهر داده و توصیه‌هایی کرده بودند.

در ک این نکته دشوار است که چرا آمریکاییها ضمن حفظ تماسهای خود [با بزرگمهر و قرنی] درباره فعالیتهای قرنی به شاه هشدار دادند و توطئه‌ای را که اجازه داده بودند رشد و پیشرفت کند بی‌حفظ گذاشتند و همچنین موجب شدند تا شاه از چگونگی ارتباطشان با توطئه مزبور آگاه گردد. محتمل است «سناریو» به نحوی که پیاده شد، تهیه و تنظیم شده باشد و لی با تناقضاتی که در آن مشاهده می‌شود، تأیید آن را دشوار می‌سازد.^{۴۴}

(۳) ممکن است انگلیسیها ضمن ارتباطشان با بختیار، کیا و علوی مقدم،

شاه را از واقعیت عملیات قرنی آگاه کرده باشند. انگلیسیها نیز مایل به حفظ رژیم شاه بودند زیرا می‌خواستند ایران همچنان بازار عمده صادرات و سرمایه‌گذاری آنها باقی بماند. انگلیسیها با قرنی و یاران او، ارتباط چندانی نداشتند، زیرا قرنی برای آنها و متعددانشان چون [دکتر منوچهر] اقبال، بختیار، کیا و علوی مقدم، بخصوص مقامات ستی بالای کشور، که با برخی ارتباط تنگاتنگ داشتند، تهدید آشکاری بود. از سوی دیگر قرنی و شاپور ریپور特 عامل سازمان جاسوسی MI-6 سخت مخالف یکدیگر بودند. انگلیسیها از امکانات اطلاعات و جاسوسی گسترده‌ای در ایران برخوردار بودند و قطعاً از فعالیتهای مخفی قرنی آگاهی داشتند. بدین ترتیب شاه، برای هشدار انگلیسیها اعتبار زیادی قائل بود و به احتمال زیاد آنها توطئه قرنی را به شاه اطلاع داده‌اند. به بیان دیگر، با توجه به ارتباط نزدیک عوامل انگلیسی با بختیار، علوی مقدم، بخصوص با کیا و احتمال همکاری با یکی از آنها و یا با همگی از فعالیت قرنی آگاه شده بودند. بسیاری از ناظران رویدادهای آن زمان، طرفدار این نظریه می‌باشند.^{۴۵} با همه اینها، اینگونه اظهار نظرها مستدل نیست و هنوز دلیل استواری برای تأیید آن ارائه نشده است.

نتایج و پیامدهای قضیه قرنی در دیپلماسی آینده ایران

ماجرای قرنی یکی از سلسله رویدادهایی است که رژیم شاه را در پایان دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به طور جدی مورد تهدید قرار داده است. هرچند این تهدید به اهمیت کودتای جولای ۱۹۵۸ (تابستان ۱۳۳۷) عراق و یا قیام مردم ایران در اوایل سال ۱۹۶۰ (۱۳۴۲ شمسی) نبود، ولی اقدام قرنی نخستین و شاید تهدید آمیزترین آنها بود.

این رویدادها در مجموع بیانگر این حقیقت بود که در ایران مسائل و مشکلات مهمی وجود دارد و شاه را ناگزیر ساخت در مقابله با آنها به اقداماتی مبادرت نماید و تغییرات بنیادی در ماهیت رژیم خود، بخصوص در روند سیاستهای ایران به وجود آورد و رویدادهای دیگری را در سالهای بعد موجب گردد.

مهم‌ترین آثار ناشی از اقدام قرنی، پراکندگی نیروهای اپوزیسیون بود که سرانجام منجر به حاکمیت مطلقه شاه گردید. بیشتر متحдан قرنی افسران ارتش و افراد طبقه متوسط نوگرا بودند. این گروه عموماً شایسته، فعال، از جنبه سیاسی میانه‌رو، و اغلب درگذشته با سازمانهای سیاسی چون جبهه ملی و یا حزب توده همکاری کرده بودند. تکیه‌گاه فعالیتهای قرنی، همان بخش جامعه ایران بود که شاه نیز برای ایجاد پایگاه پشتیبانی رژیم خود و دستگاه اداری حکومت خویش بدان نیاز داشت. یاران قرنی در جمعیت «برادران» و نیز دوستانش در میان شخصیتهای معروف و شمار زیادی از افراد گروههای مختلف، که با او ارتباط داشتند و یا مظنون به همکاری با او بودند، می‌دانستند که قرنی در میان نخبگان سیاسی، طرفداران فراوان و مؤثری دارد. افزون بر این احتمال داشت که نهضت مقاومت ملی و بسیاری از هواخواهان آن و نیز افراد گروههای اپوزیسیون به‌طور دلخواه، از شخصی چون قرنی پشتیبانی کنند.

اقدام قرنی این نکته را نیز آشکار ساخت که رژیم شاه پایگاه اجتماعی واقعی ندارد و چهره‌های سیاسی میانه‌رو، چون قرنی – شاید هم امینی و ارسنجانی – می‌توانند بسیاری از نیروهای اپوزیسیون را به طرف خود بکشانند. واقعیت مهم دیگری در ماجراهای قرنی به ثبوت رسید و آن این موضوع بود که شاه نمی‌توانست روی پشتیبانی همه جانبه آمریکا چندان

حساب کند. بر فرض که مقامات ایالات متحده آمریکا شاه را از مقاصد واقعی قرنی آگاه کرده بودند، که غیر محتمل به نظر می‌رسد، در تماسهای پیوسته خود با بزرگ‌مهر و از طریق او، از تشویق قرنی به‌طور «بالفعل» فروگذار نکرده بودند. از سوی دیگر آمریکاییها به‌طور آشکار از طرح اصلاحات قرنی و نیز هم‌فکران او، بخصوص امینی، که به صورت تهدید جدی علیه شاه خودنمایی می‌نمودند، جانبداری می‌کردند. مهم‌تر از این، مداومت تماسهای قرنی با مقامات آمریکایی نشان می‌داد که هنوز برخی از اعضای اپوزیسیون، آمریکارا به صورت عاملی می‌نگرند که خواستار تغییراتی در راستای پیشرفت و ترقی ایران می‌باشد. نقش اساسی ایالات متحده آمریکا در براندازی مصدق و ساختار زیربنای رژیم بعدی (سپهبد فضل‌الله زاهدی) به منزله هشدار به شاه، و در عین حال دلگرم ساختن نیروهای اپوزیسیون بود.

اقدام قرنی در روند دیپلماسی ایران و نیز در رابطه با تحولات مهم آن دوران، تأثیر مهمی به جای گذاشت؛ مهم‌ترین اثر فوری آن – هرچند زودگذر – دفع تهدیدی بود که با مطرح شدن امینی، ارسنجانی و حزب آزادی، متوجه شاه گردید. این افراد قبل از سازمان اپوزیسیون ادر مقابله شاه] ایجاد نکرده بودند. اکنون با شروع فعالیت قرنی یک سازمان سیاسی پویا، به عنوان «الترناتیو» در کنار نهضت مقاومت ملی و حزب توده، برای به حرکت درآوردن نیروهای اپوزیسیون خودنمایی می‌کرد. با متلاشی شدن شبکه قرنی، ضربه سختی به حزب آزادی وارد شد و آن سازمان را از فعالیت در سالهای سرنوشت‌ساز آینده فلیج کرد. همچنین حزب مزبور را از داشتن یک رهبر قوی و فعال محروم ساخت.

هرچند امینی و ارسنجانی چندی بعد دوباره با شاه به مقابله برخاستند؛

امینی نخست وزیر شد و ارسنجانی در رأس وزارت کشاورزی قرار گرفت. دستگاه امنیتی شاه نیز قدر تندتر گردید، ولی از داشتن پایگاه پشتیبانی یک حزب سیاسی محروم ماند.

از دیگر نتایج مهم اقدام قرنی، تضعیف روابط شاه و آمریکا و نیز کاهش یافتن نفوذ ایالات متحده آمریکا در ایران بود، شاه تا حدود زیادی از تماسهای قرنی و بزرگمهر با مقامات آمریکایی مطلع شده بود و به طور حتم از روابط پیشین بزرگمهر و «سیا» اطلاع داشت. فاش شدن تماسهای پنهانی مقامات آمریکایی با قرنی، پس از قضیه «بریور» خبرنگار نیویورک تایمز، هم‌مان باشد یافتن فشار از سوی آمریکا برای اجرای اصلاحات در ایران، شاه را نسبت به آمریکا بسیار بدگمان ساخت. این موضوع در روابط شخصی او با ایالات متحده در سالهای بعد تأثیر گذاشت. از آن پس نسبت به شاپین (Chapin) و مقام CIA – که بریور را تشویق به نوشتن مقاله در نیویورک تایمز کرده بود – همچنین دیگر مقامات آمریکایی طرفدار اصلاحات، بسیار محظوظ شد، درنتیجه فعالیتهای آنها در ایران قرین اشکال گردید. در این موقع شاه برای کاستن فعالیتهای اطلاعاتی- جاسوسی «سیا» و تماس آنها با اپوزیسیون، مقامات آمریکا را زیر فشار گذاشت. چندی بعد حوزه عملیات «سیا» و «ساواک» را محدود کرد، در عوض، ساواک با سازمانهای اطلاعات غرب بخصوص «موساد» (Mossad) ارتباط و همکاری بیشتری پیدا کرد و شاه آشکارا، «лас» زدن با اتحاد جماهیر شوروی را شروع کرد.

بازداشت قرنی و یارانش، شبکه عوامل بزرگمهر را که به نفع CIA کار می‌کردند متلاشی ساخت. درنتیجه شاه را نسبت به امینی و دیگر هواخواه آمریکا، به شدت محظوظ و بدگمان کرد. ارسنجانی و احتمالاً دیگران باور

کرده بودند که مقامات ایالات متحده آمریکا شاه را از فعالیتهای قرنی آگاه ساخته‌اند، ارتباط خود را با مقامات مزبور کاهاش دادند. این رویدادها، که توأم با کاهاش چشمگیر کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا بود، وابستگی ایران را به آمریکا نیز کمتر کرد و در نهایت نفوذ ایالات متحده را از اواسط دهه ۱۹۶۰ در ایران پایین آورد.^{۴۶}

سراججام، موضوع قرنی، همزمان با کودتا در عراق و نیز نآرامیهای مردم، در اوایل دهه ۱۹۶۰ (دهه اول ۱۳۴۰) (قیام ۱۵ خرداد) شاه را وادار ساخت برای مقابله با اوضاعی که رژیم او را تهدید می‌کرد، به اقداماتی متولّ شود؛ بدین منظور نیروهای امنیتی، بخصوص سواک، را، که در آن موقع کارآبی بیشتری پیدا کرده بود و مسئولیت کنترل و مقابله با نآرامیها را به عهده داشت، بیش از پیش تقویت کرد. از آن پس نیروهای مسلح و امنیتی با مراقبت بیشتر و نفوذ در میان سازمانهای اپوزیسیون و سرکوب تظاهرات و اعتراضات، به صورت اهرم اصلی رژیم درآمدند. شاه نیز مقامات ارشد نیروهای مسلح و امنیتی را با دقت و هوشیاری بیشتری زیر نظر گرفت. در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) برای مراقبت عملیات دستگاههای امنیتی، سازمان بازرگانی شاهنشاهی را ایجاد کرد، بختیار، کیا و علوی مقدم را، که بیش از پیش قدر تمدن شده و به فساد آلوده بودند، برکنار ساخت.^{۴۷}

در همین اوان، شاه کوششهای هماهنگی را در جذب طبقه متوسط ترقیخواه و ناراضی قشراهای مختلف آغاز کرد. در پایان سال ۱۹۵۸ برنامه اصلاحات اجتماعی، به طور محدود ولی با تبلیغات پرس و صدا و نیز مبارزه علیه فساد و نیز برنامه اصلاحات ارضی را اعلام کرد. در آغاز دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) [دکتر علی] امنی را به نخست وزیری منصب

نمود. ارسنجانی، [احمد] آرامش و نیز چند تن از شخصیتهای میانه رو اپوزیسیون، با عهده‌داری مناصب بالا، مأمور اجرای برنامه اصلاحات، به نام «انقلاب سفید» شدند. شاه با شرکت و مداخله در اجرای این برنامه به تدریج آن را به عنوان «زیور درخشنان» رژیم خود تبلیغ کرد. با توسعه برنامه اصلاحات ارضی، قلمرو «انقلاب سفید» خود را افزایش داد. حزب ایران نوین، به نشانه نهاد اصلی این رفورم تشکیل گردید.^{۴۸} این اقدامات تا اوایل دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) ادامه یافت. فروکش کردن نآرامیهای مردم، برای شاه امید تازه‌ای در زمینه ادامه اجرای برنامه اصلاحات فراهم ساخت.

میراث اقدام قرنی، چندجانبه است؛ هرچند در تشویق شاه در انجام اصلاحات وسیعی مؤثر بود، ولی موقعیت امینی و ارسنجانی و گروههای اصلاح طلب را تضعیف کرد و به شاه امکان داد در سالهای بعد به سیزده خود ادامه دهد.

قرنی نیز در سالهای پس از آزادی ظاهراً این نکته را درک کرد که بزرگترین اشتباه او، ایجاد یک شبکه کوچک مخفی بود که سهل‌تر از یک جنبش ملی علنی نابود می‌شد، مانند جبهه ملی به رهبری مصدق که در اوایل دهه ۱۹۵۰ متلاشی گردید.^{۴۹} به دلیل چندجانبه بودن نتایج اقدامات قرنی، جر و بحث پیرامون آن دشوار است...

دانشگاه دولتی لوئیزانا

مارکدج گاریورووسکی

یادداشت‌های مؤلف

بدینوسیله مراتب امتحان خود را از: پیتر آوری (Peter Avery)، فخرالدین عظیمی (Fakhredin Azimi)، جیمز بیل (James Bill)، جان بولینگ (John Bouling)، ریچارد کاتام (Richard Cattam)، هوشنگ شهابی (Houchang Chehabi)، عزت حیدری (Jo-Ann-Hart)، هما کاتوزیان (Ezzat Heydari)، ابراهیم پورهادی (Habib Ladjvardi)، حبیب لاجوردی (Homa Katouzian)، ویلیام رونتری (William Rountree)، عباس سمیعی (Ibrahim Pourhadi)، دنیس عباسی (Andrew Weir)، حسین شهبازی (Samii)، اندربیو ویر (Hossein Shahbazi)، دنیس رایت (Dennis Wright) و افرادی که با آنها مصاحبه کرده و نامشان در زیر آمده است و نیز کسان دیگری که ترجیح داده شد از آنها نام نبرم و همچنین چهار تن منتقدان به خاطر ارائه نظریات و یا کمکهای ارزنده آنها ابراز می‌دارم.

۱. در منابع زیر نیز گزارش‌های کوتاهی پیرامون عملیات قرنی نقل شده است:

Peter Avery, *Modern Iran* (New York, Preager, 1985), 475; Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton: Princeton University Press, 1971), 54; Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran Updated Through 1978* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), 314-315, 362; Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism* (New York: New York University Press, 1981), 199,

209-210; James A. Bill, *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations* (New Haven: Yale University Press, 1988);

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات حسین فردوست، صفحات ۱۲۸-۱۲۷، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰)؛

Homa Katouzian, *Musaddiq and Struggle for Power in Iran* (London: I.B. Tauris, 1991), 214-215.

۲. این بررسی براساس مصاحبه‌های شخصی با شرکت‌کنندگان در فعالیتهای قرنی و یا ناظران نزدیک و نیز منابع زیر صورت گرفته است:

U.S. State Department and Defense Department documents from the U.S. National Archives (USNA), Record Group 59, Boxes 3811 and 1814, or obtained by the author under the Freedom in Information ACT (FOIA); on oral histories prepared by Harvard University Iranian oral History project (IOHP); and on British Embassy documents from the Public Records office (PRO) in London.

چند تن از کسانی که با آنها مصاحبه کرده‌اند خواسته‌اند نامشان فاش نشود. استناد مربوط به چهار منبع اخیر در ذیل یادداشت‌های «PRO»، «FOIA»، «USNA»، «IOHP» آمده است.

۳. درباره مصدق و سقوط دولت او رجوع کنید به:

Cottam, *Nationalism in Iran*; Mark J. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran" *International Journal of Middle East Studies* 19 (August 1987), 261-286; William Roger Louis and James A. Bill, eds., *Musaddiq, Iranian Nationalism and Oil* (London: I.B. Tauris, 1988); and Fakhredin Azimi, Iran: *The Crisis of Democracy, 1941-1953* (London: St. Martin's 1989).

۴. در مورد فعالیت نهضت مقاومت ملی و بازداشت رهبران و شماری از اعضای آن رجوع کنید به:

U.S. Embassy, 'Arrests of Nationalists,' September 24, 1957 (FOIA); Idem, "Further Developments in Recent Arrests of Nationalists," October 24, 1957. On the National Resistance Movement, see idem, "A Survey of the Nationalist Movement in Iran Since the Fall of Mosadeq" May 8, 1957 (FOIA); and H.E. Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini* (Ithaca: Cornell University Press, 1990).

۵. درباره حزب توده و سرکوب آن در سال ۱۳۳۳ رجوع کنید به:

Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), chs. 6-8; Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley: University of California Press, 1988).

۶. در مورد نقش مهم نیروهای امنیتی رژیم شاه، نگاه کنید به:

Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran*. (Ithaca: Cornell University Press, 1991), 151-158.

7. U.S. Embassy, "A Political Analysis of the Iranian Army," February 12, 1957 (FOIA).

8. Ibid., 12-17; Idem, "NIS 33 (IRAN), Key Personalities" May 14, 1959, 18 (FOIA); Idem, "The Qarani Affair: Recapitulation" March 25, 1958, 2 (FOIA).

[سپهبد تیمور] بختیار، پس از برکناری از ریاست ساواک، توطئه علیه شاه را شروع کرد. برای آگاهی از داستان جالب افسانه‌مانند این توطئه، نگاه کنید به:

Gérard de Villier, *SAS Contre CLA* (Paris: Librairie Plon, 1985).

9. U.S. Embassy, "Political Analysis of the Iranian Army, 8-10; Idem, Current Political Situation in Iran and Assessment of Future," September 4, 1985, 5 (FOIA); U.S. Embassy to Secretary of State, Airgram No: G-48, "Role of the Military-Iran" October 24, 1959, 4 (FOIA).

در سند بالا برآورد شده که بیش از بیست درصد افسران یکانهای ارتش در پایان سال

۱۹۵۹ (۱۳۵۸) خورشیدی) هواخواه جبهه ملی و حزب توده‌اند. (صفحه ۱۰)

۱۰. در مورد وابستگی شدید شاه به ایالات متحده آمریکا و میزان نفوذ قابل توجه سیاستمداران آمریکاروی شاه – هر چند نامحدود – رجوع کنید به:

Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah*, ch. 4.

۱۱. این بررسی براساس مصاحبه با چند تن از مقامات ایالات متحده آمریکا که در آن موقع در ایران خدمت می‌کردند تهیه شده است. برای آگاهی از چگونگی فشار به شاه برای انجام اصلاحات، نگاه کنید به:

U.S. National Security Council, *U.S. Policy Tward Iran*. NSC 5821/1, November 15, 1958 (USNA).

12. *The New York Times*, January 2, 1958, 5 and February 25, 1958, 2.
مصاحبه با یکی از مأموران بازنیسته CIA که در آن موقع مأمور خدمت در تهران بوده و این رویدادها را از نزدیک تعقیب می‌کرده است. به گفته این شخص، محتمل است عملیات مخفی مزبور بدون تصویب آلن دالس، رئیس CIA و ریچارد هلمز، رئیس عملیات CIA که تا حدودی طرفدار اصلاحات در ایران بود، بلکه با اجازه یکی از مقامات CIA در بخش خاورمیانه، صورت گرفته است. در مورد همکاری «بریور» (خبرنگار نیویورک تایمز) با CIA در آن زمان رجوع کنید به:

Said K. Aburish, *Beirut Spy: The St. George Hotel Bar* (London: Bloomsbury, 1989).

۱۳. حزب زحمتکشان مظفر بقائی، حزب پان ایرانیست و حزب نیروی سوم خلیل ملکی از جمله این سازمانها بودند. همچنین رجوع کنید به: «میتینگ حزب زحمتکشان» ۲۲ می ۱۹۵۷ (FOIA) و نیز «گزارش تشکیل حزب جدید در ایران» ۲ مارس ۱۹۵۸ (FOIA) و «بحran دولت ایران در رابطه با عملیات رهبران اپوزیسیون» ۸ فوریه ۱۹۶۰ (FOIA).

۱۴. همان مأخذ، «تشکیل جمعیت آزادی ایران» ۳ سپتامبر ۱۹۵۷ (FOIA) مصاحبه با کاظم جفروندی (پاریس ۲۶ زوئن ۱۹۶۱) سه تن نمایندگان وفادار به شاه در مجلس

شورای ملی عبارت بودند از: کاظم جفرو دی، محمد شاهکار و منوچهر تیمور تاش. به گفتهٔ جفرو دی، ارسنجانی در جلسهٔ حزب، پیرامون اقدامات خود با قرنی و یا موضوعی که شاه را تهدید کند، و نیز مذاکره با شاه پیرامون حزب [آزادی] چیزی نگفت.

۱۵. مصاحبه با هلاکو رامبد (نیس، فرانسه، ۲۹ می ۱۹۹۱)؛ (IOHP).

۱۶. سفارت آمریکا «نارضایتی و شکایت دو تن از افسران بلندپایه ارتش» ۱۵ نوامبر ۱۹۶۵ (FOIA) «موضوع قرنی» همان مأخذ؛ مصاحبه با رامبد و احمد مدنی (پاریس، ۶ ژوئن ۱۹۹۱) قرنی با [اسپهبد] رزم آرا سابقهٔ آشنائی داشت، ولی ارتباط تردیدک با هم نداشتند (مصاحبه با اسفندیار بزرگمهر، لندن، ۲۱-۲۲ ژوئن ۱۹۹۱) به گفتهٔ CIA که در یادداشت شماره ۱۲ به آن اشاره شد، توطئهٔ قرنی از جهاتی شیوه به عملیات [جمال] عبدالناصر بود. هنگام بازداشت قرنی تعداد زیادی مطالب چاپ شده دربارهٔ ناصر در منزل او پیدا شد.

۱۷. قرنی ظاهرًا گزارش مشروحی پیرامون فساد و انحراف مربوط به بختیار، کیا و علوی مقدم تهیه و تسلیم شاه کرد. و شاه آن گزارش را به افسران مذبور نشان داد. بی‌تر دید این گزارش حسن انتقامجویی آنها را برانگیخت. رجوع کنید به: Bill, *Eagle and the Lion*, 127.

18. U.S. Embassy to Secretary of State, Airgram No. G-48, 8-9; U.S. Department of Army, SANA Tehran to DEPTAR, C-44, April 14, 1958 (FOIA); "Army Officers Plot," March 4, 1958, FO/371/133009 (PRO); U.S. Embassy, "Qarani Affair" 7-8.

مصاحبه با [احمد] مدنی و یک مقام بلندپایهٔ ساواک در آن دوره. یکی از مقامات بلندپایهٔ امنیتی که نظریات سیاسی مشابهی با قرنی داشته، ژنرال حسن پاکروان بوده است. پاکروان در آن موقع معاون بختیار بود، چند سال بعد رئیس ساواک شد. به رغم تشابه نظریات سیاسی قرنی و پاکروان، آنها با یکدیگر به شدت رقابت می‌کردند و احتمال تداشت با یکدیگر کار کنند. رجوع کنید به:

U.S. Embassy "Complaints of two High Ranking Iranian Army Officer."

۱۹. یادداشت‌های ضمیمه مربوط به «فعالیتهای گذشته و حال احزاب سیاسی:

August 16, 1957, FO/371/127075 (PRO).

گفتگو با رامبد، جفرو دی و مقام ساواک، که در یادداشت شماره ۱۸ به آن اشاره شد، همچنین مصاحبه مؤلف با همان مقام ساواک درباره علی امینی. ۲۹ ژوئن ۱۹۹۱. جالب آنکه یکی از اعضای گروه «برادران وابسته به قرنی»، منوچهر اقبال نخست وزیر بود، که سیاست دولت او، مورد حمله و انتقاد گروه قرنی قرار می‌گرفت.

۲۰. مصاحبه با [احمد] مدنی و [حسن] نزیه.

U.S. Embassy, "Qarani Affair" 2; (Paris, June 13, 1991).

۲۱. مصاحبه با بزرگمهر: به احتمال زیاد این طرح ابتدا از سوی ارسنجانی عنوان شده است. ارسنجانی سالها از مخالفان شاه به شمار می‌رفت؛ نسبت به قرنی، برتری طلبی بیشتری داشت و دیدگاه استراتژیکی او نیز وسیع تر بود.

۲۲. مصاحبه با مدنی، جفرو دی و بزرگمهر. نورالدین الموتی، به گفته جفرو دی، نورالدین الموتی و شهاب فردوس از حزب آزادی و نیز محمد درخشش، پست‌هایی را در کابینه به دست آورده‌اند. همه منابع مورد بررسی من (مؤلف) تأکید دارد که در دولت جدید [دکتر علی] امینی عهددار نخست وزیری می‌شد، ولی قرنی، در صورت موفقیت این مقام را برای خود در نظر گرفته بود. ارسنجانی، بزرگمهر و ظاهرًا درخشش طرحی را برای برکنار ساختن اقبال ترتیب داده بودند، ولی امینی در مصاحبه با مؤلف، این موضوع را تأیید نکرد. از مجموع منابع مورد بررسی من (مؤلف) اینگونه استبطاط می‌شود که قرنی و متحдан او، درباره عملیات خود مطلبی به امینی نگفته و یا اندکی به آن اشاره کرده‌اند، تا در صورت کشف موضوع نام امینی پنهان بماند.

۲۳. این بررسی براساس ارزیابی اطلاعاتی است که جمع آوری کرده‌ام. بیشتر کسانی که با آنها مصاحبه شده معتقدند که همدستان قرنی در همه فعالیتها مداخله نداشته‌اند و اغلب در حاشیه بوده‌اند. درنتیجه به دلیل مخفی بودن این فعالیتها در کمک کامل طرح عملیات و وسعت آن ناممکن است.

۲۴. برای آگاهی بیشتر از کیفیت بالقوه پشتیبانان قرنی رجوع کنید به: "Qarani Affair" 2-3.

قرنی در سال ۱۹۵۵ (۱۳۴۴) از طریق حسن نزیه با نهضت مقاومت ملی و چند تن

دیگر از رهبران آن گفتگو کرد (مصاحبه با نزیه). قرنی با احمد مدنی و چند تن از افسران ارتش که شبکه مخفی تشکیل داده بودند و با نهضت مقاومت ملی مربوط بودند، ارتباط داشت (مصاحبه با مدنی). با خلیل ملکی رهبر نیروی سوم [اپوزیسیون] نیز ملاقات و گفتگو کرد (رجوع کنید به: کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، صفحه ۲۰۹). ظاهراً نهضت مقاومت ملی، پیش از بازداشت قرنی، به وسیله محمد ناصر قشقایی پیامی برای او فرستاد مبنی بر اینکه نهضت از او پشتیبانی نخواهد کرد (مصاحبه با قشقایی) (IOHP).

۲۵. مصاحبه با رامبد، جفرو دی و بزرگمهر.

۲۶. «شکایت دو تن از افسران بلندپایه ارتش» استناد سفارت آمریکا. «مذاکرات اخیر با سیاستمداران ایرانی از ۹ تا ۱۴ ژانویه ۱۹۵۷، و ۱۷ ژانویه ۱۹۵۸ (USNA) نامه فریزر ویلکیتز (Fraser Wilkins) به: اون ت. جانس (Owen T. Jones)، ۳ مارس ۱۹۵۸ (USNA).

قرنی در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) چند ماه در آمریکا بود و با مقامات مختلف آمریکا ملاقات و مذاکره کرد. محتمل است در این مذاکرات درباره فعالیتهای سیاسی خود، سخنی به میان نیاورده باشد، زیرا معتقد بود ایالات متحده آمریکا خود را ملزم به اجرای برنامه رفورم در ایران می‌داند. پس از بازگشت به ایران فعالیتهای خود را به شدت دنبال کرد (مصاحبه با رامبد و جفرو دی).

۲۷. مصاحبه با مقام CIA که در یادداشت شماره ۲ به آن اشاره شد. بنا به اظهار این منبع، مقام مزبور از فعالیتهای قرنی مطلع بود ولی اجازه نداشت با او مذاکره کند. فریزر ویلکیتز مقاوم دوم سفارت نیز چند ماه پیش از بازداشت قرنی با او ملاقات کردن. سلدن شاپین سفیر آمریکا، محتملاً بدون تأیید وزارت خارجه ویلکیتز را برای مذاکره با قرنی فرستاد. قرنی، شاید به این دلیل که ترجیح می‌داد از طریق بزرگمهر با آمریکا ارتباط داشته باشد اندکی از فعالیتهای خود را با ویلکیتز در میان نهاد. شاه چندی بعد از تماس قرنی با ویلکیتز آگاه شد و تهدید کرد که او را فاقد صلاحیت معرفی خواهد کرد (مصاحبه با ویلکیتز، ۹ جولای ۱۹۸۵).

۲۸. سه تن از مأموران بازنشسته CIA که در آن موقع در ایران کار می‌کرده‌اند، در یک

مصاحبه چگونگی روابط بزرگمهر را با CIA برای من شرح دادند. به گفته یکی از این سه مأمور، محتمل است بزرگمهر از طریق عوامل نفوذی در حزب توده، از محل اختفای خسرو روزبه آگاه شده و موضوع به اطلاع سواک رسانیده و موجب دستگیری و اعدام او شده است. بزرگمهر مدعا است که در این دوران به طور منظم با رئیس قرارگاه CIA یکی دیگر از مأموران CIA و سلدن شاین سفیر آمریکا ملاقات داشته است (مصاحبه با بزرگمهر).

محتمل است قرنی ترجیح می‌داد از طریق بزرگمهر با ایالات متحده مذاکره کند، زیرا با رابطه‌های آمریکایی اش بسیار تزدیک بوده است، از سوی دیگر اینگونه تماسهای غیر مستقیم را آسان‌تر می‌توان انکار کرد.

۲۹. مصاحبه با بزرگمهر و یکی از کارکنان CIA که در یادداشت شماره ۸ به آن اشاره شد؛ سفارت آمریکا، «قضیه قرنی». دلایل موجهی که نشان می‌دهد چرا مقامات آمریکا شاه را [از فعالیتهای مخفی قرنی] آگاه نکردن بدین قرار است:
 ۱) آنها قصد داشتند با زیر نظر گرفتن قرنی، از چگونگی اقدامات وی و نیز احتمال موفقیتش آگاه شوند.

۲) قطعی است که آمریکاییها نمی‌خواستند با مطلع ساختن شاه، روابط خود را با اینی، ارسنجانی، بزرگمهر و شاید دیگر همدستان قرنی را در معرض مخاطره قرار دهند.
 ۳) برخی از مقامات آمریکا در آن موقع خواستار موفقیت قرنی بودند و یا لائق می‌خواستند با اندک ترساندن شاه، او را وادرار به اجرای رفورم [مورد نظر] خود کنند. من به طور قطع نمی‌توانم بگویم کدامیک از موارد بالا و نیز چه کسی عامل این تصمیم‌گیری بوده است.

۳۰. قرنی با بزرگمهر، لاقل در یک مورد به منظور کسب «پشتیبانی و راهنمایی» با سفارت انگلستان تماس و مذاکره کرده‌اند. نگاه کنید به:

"Report on First Quarter of 1958," April 22, 1958, FO/371/133003 (PRO).

استدلال آنها در مورد این تماس گرفتن کاملاً برای من روشن نیست.
 ۳۱. مطالب این پاراگراف و پاراگراف بعدی بیشتر براساس مصاحبه با بزرگمهر تهیه

شده است. برای اطلاع بیشتر پیرامون این شبکه‌ها رجوع کنید به:

U.S. Embassy, "Qarani Affair," 3-4.

من به طور مشخص نمی‌توانم اظهارنظر کنم که [علی اکبر مهتدی] شاملو، [سید جعفر] بهبهانی و [محمدباقر] حجازی چه نقشی در این کار ایفا کرده‌اند، ولی از مجموع مصاحبه‌ها چنین استنباط می‌شود که این افراد به نحوی مداخله نداشته‌اند.

۳۲. در مورد شبکه نظامی حزب توده، رجوع کنید به:

Farhad Kazemi, "The Military and Politics in Iran: The uneasy Symbiosis," in Elie Kedurie and Sylvia G. Haim, eds., *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politic, and Society* (London: Frank Cass, 1980), 217-240; and U.S. Ambassy, "Government Anti-Tudeh Campaign" November 26, 1954 (USNII).

به گفته مقام «ساواک» که در یادداشت شماره ۱۸ به آن اشاره گردید، قرنی در [کشف] و متلاشی شدن شبکه نظامی حزب توده مداخله نداشته است، ولی به عنوان رئیس رکن دوم ستاد ارتش در مورد سازمان و شبکه‌های حزب مزبور اطلاعات زیادی کسب کرده بود.

۳۳. مصاحبه با بزرگمهر و رامبد؛ استاد سفارت آمریکا «قضیه قرنی» صفحات ۴-۳.

34. U.S. Ambassy, "Qarani Affair," 2;

و مصاحبه با [احمد] مدنی و مقام CIA که در یادداشت ۱۲ به آن اشاره شد. بزرگمهر در جریان عملیات تحریک و برانگیختن ا مردم اقرار نداشت. وی معتقد است که قرنی مایل بوده موضوع را از او مخفی نگاه دارد (مصاحبه با بزرگمهر). محتمل است قرنی به شاه گفته است به منظور اطلاع از توطئه [احتمالی] سفارت آمریکا و پایگاه CIA علیه شاه، قصد دارد با آنها تماس برقرار کند. حتی ممکن است به شاه پیشنهاد کرده باشد برای آزمایش وفاداری ارسنجانی و یارانش، حزب آزادی را در جریان فعالیتهای خود قرار دهد. توسل به چنین اقدامی با اطلاع شاه، تماس محترمانه قرنی را با مقامات دولت آمریکا و نیز بهره‌مندی از فعالیتهای حزب آزادی را در شرایط محترمانه بسیار خوبی تأمین می‌ساخت.

۳۵. در مصاحبه‌ای که با بزرگمهر داشتم، نظریه او درباره طرح مورد نظر کمی فرق داشت؛ نخست اینکه چند تن نمایندگان مجلس که محروم‌انه با قرنی مربوط بودند، سعی داشتند شاه را قانع کنند امینی را به نخست وزیری منصوب کند. اگر این طرح به موفقیت نمی‌انجامید، باید با ایجاد آشوب و بی‌نظمی عمومی شاه را ناگزیر به انتصاب امینی می‌کردند و چنانچه شاه مخالفت می‌کرد، برای بر سر کار آوردن امینی، دستاویز تهیه یک کودتا را فراهم می‌ساختند. پس از اینکه امینی به قدرت می‌رسید سعی می‌کرد شاه را وادار سازد مانند یک پادشاه مشروطه سلطنت کند. در صورتی که مقاومت می‌کرد مجبور به کناره‌گیری می‌شد. این عملیات در تعطیلات نوروز [سال جدید ایرانیان] مارس ۱۹۵۸ صورت می‌گرفت. به نظر من این موضوع تأثیر کوشش‌های قرنی را در زمینه جلب پشتیبانی ایالات متحده آمریکا، کمتر می‌کرد و در عین حال تمایل او را در براندازی شاه بیشتر می‌کرد.

36. U.S. Embassy, Athens to Secretary of State, February 3, 1958 (USNA); Bozorgmehr interview; Telephone interview with Rountree October 21, 1991.

رونتری و دالس (وزیر خارجه آمریکا) پیش از پرواز به آتن توقف کردند. بزرگمهر به من گفت دالس سعی کرد با او در تهران دیدار داشته باشد ولی موفق نگردید. سپس در تماس با سفارت آمریکا به او گفته شد برای ملاقات با دالس به آتن برود (این ملاقات نیز صورت نگرفت). تلاش بزرگمهر و قرنی برای ملاقات با دالس صرفاً در جهت کوشش بیشتر آنها در جلب حمایت آمریکا بود. به گفته بزرگمهر، یکی از منابع سفارت در بیروت پس از توقف بزرگمهر در آتن برای گرفتن ویزا، جریان را به مقام سواوک در بیروت خبر داد.

37. U.S. Embassy, "Qarani Affair" 7; Bozorgmehr and Jafroudi interviews; U.S. Department of Army, SANA Tehran to DEPART, March 9, 1958 (FOIA); U.S. Embassy to Secretary of State, Telegram No 1784, March 15, 1958 (USNA); U.S. Department of the Army, SANA Tehran to DEPTAR, C-33, March 1, 1958 (FOIA); idem, SANA Tehran to

DPTAR, March 2, 1958 (FOIA); U.S. Embassy, "Role of the Military," 9; U.S. Embassy to Secretary of State, Telegram No 1664, March 2, 1958 (FOIA); "Army Officers Plot" (PRO).

بررسی چند منبع موجود که در اختیار من می‌باشد، همچنین نظریه مقامات سفارت بریتانیا، نشان می‌دهد که بزرگمهر قرنی را تشویق به انجام عملیات کرده است. رجوع کنید به:

"Withdrawal of Amini from Washington", March 11, 1958, FO/371/133009 (PRO).

بزرگمهر در مصاحبه با من، این موضوع را تکذیب کرد.

38. U.S. Embassy to Secretary State, Telegram No 1586, ;March 20, 1958 (USNA); idem, Telegram No 1664, March 2, 1958 (USNA);

نامه یکی از کارکنان بازنشسته «سیا» به مؤلف (در مورد مقاله مجله تهران مصور) در این مقاله پیرامون مذاکرات با مقامات سفارت آمریکا، در داخل سفارت بحث شده بود. منع این خبر یکی از خبرسازهای بوده که با سفارت آمریکا کار می‌کرده و محتمل است یکی از اعضای ایرانی سفارت بوده که با ساواک نیز همکاری داشته است. مقام CIA که با بزرگمهر - زیر پوشش عنوان دیپلماتیک - کار می‌کرده، دیر سوم سفارت نبوده است.

39. U.S. Embassy to Secretary State, Telegram No 1673, March 3, 1958 (NSNA); idem, Telegram No 1702, March 8, 1958 (USNA); U.S. Department of the Army, SANA Tehran to DEPTAR, March 9, 1958 (FOIA).

برای بررسی متن نامه ساختگی دالس (وزیر خارجه آمریکا) رجوع کنید به: Fraser Wilkins to Owen T. Jones, March 3, 1958 (USNA).

40. U.S. Department of the Army, SANA Tehran to DEPTAR, March 9, 1958 (FOIA); U.S. Embassy, "Qarani Affair," 6; U.S. Embassy to Secretary of State. Telegram No 1728, March 13, 1958; Bozorgmehr

interview; U.S. Department of the Army, SANA Tehran to DEPTAR, May 18, 1958 (FOIA); idem, SANA Tehran to DEPTAR, April 27, 1958 (FOIA); "Military Attaché's Report on Iranian Army for 1958," January 29, 1959, FO/371/140841 (PRO).

عجیب آنکه قرنی نیز نظریه کمک مالی به بخش منشعب پان ایرانیسم را تشویق کرد.
نگاه کنید به:

U.S. Embassy, "Government Sponsored Extreme Nationalist Political Grouping", March 26, 1958 (USNA).

41. U.S. Department of the Army, USARMA Tehran to DEPTAR, June 13, 1958 (FOIA); idem, SANA Tehran to DEPTAR, July 237, 1958 (FOIA).

مصالحه با [سپهبد صادق] امیر عزیزی (رئیس دادگاه تجدیدنظر مأمور محکمه قرنی).
در مورد [سرلشکر] اسماعیل شفایی، مشاور دفاعی قرنی، که در اعتراض به غیرقانونی
بودن دادگاه تجدیدنظر، از حضور در دادگاه خودداری کرد، نگاه کنید به:

U.S. Department of Army, SANA Tehran to DEPTAR, July 19, 1958 (USNA).

بزرگمهر پس از آزاد شدن از زندان به ژنو رفت و چندی بعد عضو هیئت ایرانی دفتر
سازمان ملل در آن کشور گردید.

۴۲. مصاحبه با مقام CIA که در یادداشت شماره ۱۲ به آن اشاره شد؛ مصاحبه با مدنی
و نزیه؛ مصاحبه با طرح تاریخ شفاهی ایرانی (IOHP) با امیر عزیزی، علوی کیا و
حاج علی کیا؛ روزنامه لوموند، ۲۳-۲۴ فوریه ۱۹۶۴، صفحه ۲؛ روزنامه ایران تایمز،
۲۲ ژوئن ۱۹۷۹، صفحه ۲.

۴۳. به گفته کاتوزیان، امکان چهارم این است که مقامات شوروی شاه را قانع کرده
باشند؛ مصدق و نبرد قدرت، صفحه ۲۱۵. این نظریه بیشتر بدین لحاظ باورنکردنی
است که شاه به طور کلی نسبت به هر نوع اطلاعاتی از سوی شورویها قویاً ظنین بود.
۴۴. دو «سناریو»ی دیگر نیز متصور است: نخست اینکه محتمل است مقامات ایالات

متحده آمریکا قصد داشته‌اند فعالیتهای قرنی را زیر نظر بگیرند و هنگامی که این فعالیتها جنبه تهدید به خود گرفت، شاه را آگاه سازند. دوم؛ ممکن است رئیس پایگاه CIA که به روایت بسیاری، نسبت به انجام رفورم در ایران علاقمند بود و با [سپهبد] بختیار ارتباط بسیار نزدیک داشت، به گمان اینکه قرنی برای شاه و بختیار به صورت تهدید جدی درآمده است، بدون کسب اجازه از واشنگتن، موضوع را به شاه اطلاع داده است؛ در دو «ستاریو»ی مزبور این نکته مشهود است چنانچه شاه زودتر از فعالیتهای قرنی آگاه شود، به منافع ایالات متحده آمریکا زیان چندانی وارد نخواهد شد. به رغم این استدلال، برخی از ناظران [سیاسی] بر این باورند که مقامات دولت آمریکا، موضوع را به شاه خبر دادند. رجوع کنید به:

The Reminiscences of Peter Avery in an interview with Shusha Guppy, Feb. 9-10, 1985, 11, in the Oral History of Iran Collection of the Foundation for Iranian Studies.

۴۵. مصاحبه با رامبد (IOHP) و مصاحبه شخصی با جفرو دی، مدنی، بزرگمهر و مقام ساواک که در یادداشت شماره ۱۸ به آن اشاره شد. چنین به نظر می‌رسد که انگلیسیها به شاه اطلاع داده‌اند که قرنی، کیا یا بختیار نیز در این مورد نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند. به عقیده امیر عزیزی، کیا موضوع را به شاه خبر داده است (مصاحبه با IOHP) بزرگمهر و مقام ساواک هردو، در گفتگو با من (مؤلف) تأیید کردند که قرنی و [شاپور] ریپورتر نسبت به یکدیگر تنفر داشتند و درنتیجه ریپورتر، شاه را از فعالیتهای مخفی قرنی آگاه کرده است. کیا، در مصاحبه‌ای که قبل از مرگش با (IOHP) داشته، موضوع گزارش به شاه را تأیید نکرده ولی گفته است قرنی باید اعدام می‌شد. برای آگاهی بیشتر درباره اطلاع انگلیسیها از فعالیتهای قرنی، قبل از بازداشت او، نگاه کنید به یادداشت شماره ۳۰.

۴۶. مصاحبه با مقام CIA که در یادداشت شماره ۱۲ به آن اشاره شد، و نیز مصاحبه با چند تن دیگر از مقامات ایالات متحده آمریکا که در آن زمان در ایران کار می‌کرده‌اند، همچنین رجوع کنید به:

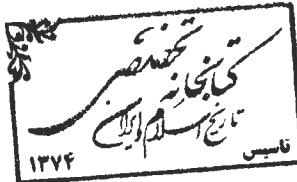
Gasiorowski, U.S. Foreign Policy and the Shah, 118-120; Rouhollah K.

Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University Press of Virginia, 1975) ch. 12.

۴۷. در مورد سازمان بازرسی شاهنشاهی، نگاه کنید به: U.S. Embassy, "New Critical Role for Three Official Groups," September 19, 1977 (FOIA).

48. *The New York Times*, October 29, 1958, 4; Rouhollah K. Ramazani, "Iran's White Revolution: A Study in Political Development," International Journal of Middle East Studies 5 (July 1974): 124-139; U.S. Embassy, "The New Iran Party's First Year" December 31, 1964 (FOIA).

۴۹. مصاحبه با مقام CIA که در یادداشت شماره ۱۲ به آن اشاره شده است.



گفتگو با سرهنگ طاهر قنبر^۱

سرهنگ توپخانه طاهر قنبر یکی از افسران اندیشمند و از آگاهان بی‌چون و چرای مسائل سیاسی ایران به‌شمار می‌رود. اگر سروان خسرو روزبه، برجسته‌ترین شخصیت نظامی در جریان جنبش چپ ایران، و از رهبران اصلی سازمان نظامی حزب توده ایران بود، سرهنگ قنبر، نامی‌ترین افسر جناح «ناسیونالیست» ایران است. با این تفاوت که روزبه، تا آخرین لحظه زندگی به حزب توده وفادار ماند و از ایدئولوژی مارکسیسم-لینینیسم هواداری کرد، ولی قنبر، با شکوفایی نهضت ضداستعماری ملت ایران، از سازمان نظامی حزب توده کناره‌گرفت؛ به نهضت ضداستعماری ایران پیوست و با همه توان خود از دکترین نهضت و رهبر آن، دکتر محمد مصدق دفاع کرد.

در سال ۱۳۲۱ گروه افسران «گارد نهضت ملی» را تشکیل داد. گارد نهضت ملی یک سازمان مخفی نظامی بود که در مبارزات ضداستعماری ملت ایران حضور فعال داشت و با گروه «افسران ناسیونالیست» همکاری

۱. این مصاحبه در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۷۲ در تهران صورت گرفت.

می‌کرد. قنبر پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با حفظ شالوده «گارد نهضت ملی» با «سازمان نهضت مقاومت ملی» و دیگر جمعیتهای سیاسی مخالف رژیم همکاری کرد. در زمستان ۱۳۳۲ به زاهدان تبعید شد و به نگارنده و سرگرد دکتر اسماعیل علمیه و سرگرد خلبان مرتضی اشانی، که پیش از او به آن دیار فرستاده شده بودیم، پیوست. من و دو تن دوستانم، در دوران تبعید دو سال و نیمه در مکران و سپس در تربت حیدریه، به رغم مشکلات ناشی از تحت نظر بودن، از مصاحب سرهنگ قنبر و نیز تجارب سیاسی او، بهره فراوان بردیم.^۱

سوابق آشنایی و دوستی با سرلشکر قرنی

ابتدا سوابق آشنایی و دوستی سرهنگ قنبر را با سرلشکر قرنی و شخصیت نظامی و سیاسی و نیز روابط او را با دیگر مقامات ارتشی جویا می‌شوم و می‌پرسم چگونه افسری که با کودتاقیان ۲۸ مرداد همکاری داشت، ناگهان اصلاح طلب شد و در صدد تغییر حکومت از طریق کودتای نظامی برآمده بود؟

— آشنایی من با آن مرحوم از سال ۱۳۱۹ شروع شد؛ در آن موقع ستاد ارتش برای تدریس عده‌ای از افسران ذخایر ارتش سه نفر افسر توپخانه برگزید که قرنی و من از جمله انتخاب شدگان بودیم و چند ماه با یکدیگر همکاری کردیم. بعدها، اغلب به مناسبات دوستی و خدمت نظامی یکدیگر را می‌دیدیم. در دوران حکومت دکتر مصدق ارتباطمان

۱. نگاه کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، چاپ ششم، قیام ۳۰ تیر، صفحات ۲۲۵-۲۲۸

کمتر شد. من سرگرم فعالیتهای سیاسی به طرفداری از نهضت ملی بودم و او، در جبهه مخالف، با هواخواهان شاه ارتباط داشت. پس از پیروزی کودتا، سرتیپ شد و به ریاست رکن دوم ستاد ارتش منصوب گردید. من نیز به زاهدان تبعید شدم. در آنجا شنیدم که او عامل این کار بوده است. در اوآخر سال ۱۳۳۴ به قصد معالجه به تهران آمدم. قرنی که متوجه حضور من در مرکز بود، از طریق دوستان مشترکمان پیغام داد که نیاز فوری به دیدنم دارد. بدیهی است این دیدار با موقعیت آن روز برای من الزامی بود. او رئیس مقندر رکن دوم ستاد ارتش بود و من تحت نظر و در حال تبعید. به هر حال وقتی وارد دفترش شدم، دیدم برخوردهش انصافاً دوستانه است و می‌کوشد آن سوء ظن موجود در خاطره مرا (از اینکه او را عامل تبعیدم می‌دانستم) برطرف سازد. می‌خواست به من بیاوراند که جریان تبعید، صرفاً به دستور شاه بوده و او در این واقعه نقشی نداشته است. قرنی ضمن صحبت گفت «خوب یا بد، اوامر اعلیحضرت به حکم مقررات نظامی مافق تام قوانین است و دستورات شاهنشاه غیرقابل تجدیدنظر می‌باشد، کما اینکه گزارش‌های من برای رفع تبعید شما به نتیجه نرسید» در اینجا، برای اثبات ادعای خود از من خواست تا پروندهٔ مرا که روی میز کارش بود مطالعه کنم که البته امتناع کردم. بعد گفت: در شرایط فعلی می‌توانم به شما اطمینان بدهم که تبعید را به هر قیمتی شده، لغو خواهم کرد که خوشبختانه این وعده بهزودی به نتیجه رسید و من به تهران بازگشتم.

منظور از بیان خاطرات گذشته، روشن کردن این مطلب است که بگوییم از سال ۱۳۳۵ در طرز تفکر تیمسار قرنی تغییر آشکاری به وجود آمده بود و گرایشی محسوس از جانب ایشان به سوی افسران ناسیونالیست و ضد رژیم شاهنشاهی پیدا شد و رابطه دوستانه و نزدیک خود را نسبت به

اینگونه افسران، تا زمان شروع انقلاب ادامه داد و معلوم بود که برای بازسازی ارتش و ایجاد نقش نوین انقلابی ایران می‌خواهد از پشتیبانی و همیاری این‌گونه افسران استفاده نماید. با این حال، این نکته درخور توجه است که تیمسار قرنی، هرگز حاضر به قبول تعهد تشکیلاتی با گروه افسران ضدرژیم سلطنتی یا افسران ملی‌گرا نشد.

خصوصیات اخلاقی

قرنی افسری بود فوق العاده زیرک، باهوش، خوش فکر، موقع شناس، مبتکر و نسبت به زیرستان خود صمیمی و وفادار و به آداب مذهبی سخت پای بند بود. دوستان و نزدیکانش او را مردی پاکدامن، منظم و وطن‌پرست می‌دانستند و برخلاف عده زیادی از مقامات ارتش، زندگی او به رغم مقام و موقعیت ممتازی که داشت بسیار محدود، بلکه محققرانه بود. او حتی قادر به تهیه یک اتومبیل پیکان که در آن موقع به طور قسطی ۱۷۰۰ تومان فروخته می‌شد، نبود. قرنی در دو دهه پس از محکومیت (از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۶) دائمًا تحت کنترل شدید ساواک به سر می‌برد. با توجه به فعالیتهای مداوم جنابعالی و دوستانان در مبارزه علیه رژیم استبدادی شاه، بخصوص در سالهای بعد از کودتا و ارتباط و دوستی که با تیمسار قرنی داشتید، چگونه از اقدامات پنهان ایشان آگاه شدید؟ این سوال نیز مطرح است؛ با وجود اینکه طرح و برنامه – نه هدف – مشترک داشتید، چرا برای ایجاد یک جبهه واحد با او ائتلاف نکردید؟

من، کند و کاو درباره طرز تفکر واقعی رهبران و شخصیتهای احزاب را یکی از وظایف تشکیلاتی خود می‌دانم و معتقدم این پژوهش هرچه کامل‌تر باشد، مارا از گزند اشتباهات و خطرات بهتر حفظ می‌کند،

هر چند پژوهش‌های آدم‌شناسی در بسیاری از موارد، در واقع یک فضولی بیجا و قابل ایراد و شماتت می‌باشد ولی در امور جزیی و آنجایی که مصالح میهن و مملکت در میان باشد، امری لازم و ضروری است. فعالیتهای مخفی گروه قرنی چیزی نبود که از نظر امثال من پوشیده بماند. پس از بازگشت از تبعید، برای دانستن اینکه شخصیتهای اصلی گروه قرنی از چه قماشی هستند و چگونه افراد طبقات مختلف جامعه را، با افکار و عقاید متفاوت، برای پیوستن به گروه خود انتخاب می‌کنند و به عنوان طرفداران اصلاحات اجتماعی، در صدد مقابله با شاه برآمده‌اند، به تحقیق و پیگیری پرداختم، بدین منظور با یکی از سران گروه مزبور – تیمسار غلامرضا یاوری – که سالها با هم دوستی و مراوده داشتیم و شخص متواضع و راز نگهداری به نظر می‌رسید، تماس گرفتم.

یاوری چند بار به منزل من آمد، ولی موضوع صحبت ما درباره خرابی وزارت‌خانه‌ها، فساد، دزدی، تبعیضات و بی‌عدالتی‌ها بود و هیچ راه حلی برای رفع معایب پیشنهاد نکرد. سرانجام به او گفتتم: شکایت و انتقاد کاری است آسان و بحثی است که در کوچه و بازار درباره آن حرف می‌زنند. انتظار مردم از شخصیتها و گروههای سیاسی مطلب دیگری است. یک رهبر متفکر سیاسی بایستی بتواند برای رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی طرحهای علمی ارائه کند..... بالاخره قرار شد تیمسار یاوری از آقایان آرامش و مهندی و سرلشکر حسن اخوی دعوت کند به منزلش بیایند و به من و سرلشکر علی زند اطلاع دهد تا در آن جلسه شرکت کنیم و در آنجا درباره مسائل مورد بحث گفتگو به عمل بیاوریم.

من و سرلشکر زند دو بار به منزل تیمسار یاوری رفتیم. در جلسه اول گفت: برای آقایان ارسنجانی و آرامش و مهندی گرفتاریهایی روی داده و

نمی توانند از منزلشان خارج شوند ولی آقای سرلشکر حسن اخوی خواهد آمد. پس از یک ساعت انتظار، از او هم خبری نشد. هفتة بعد، طبق قرار قبلی به منزل تیمسار یاوری رفتیم. این بار یاوری گفت: تیمسار اخوی پیامی داده اند که ابلاغ آن برای من خیلی سنگین است. گفتم: ما از این حرفها زیاد شنیده ایم، شما امانت را سالم تحويل دهید. جواب داد: اخوی گفته در هر محفلی که زند و قبر باشند، من شرکت نخواهم کرد. تعجب نداشت: من و اخوی از ۳۰ سال پیش با هم اختلاف داشتیم، راه و مسیر مان متفاوت بود. به هر حال با پیگیری که با کمک رفقا کردیم و نشانه هایی که به دست آوردیم، معلوم شد چند تن از امرا و افسران ارتش و شخصیتهاي غیرنظمي با او همکاري می کنند و در نظر دارند کابينه جدیدی روی کار بیاورند و مشاغل مهم را در اختیار دوستان و همکاران خود بگذارند. ارسنجانی رهبر سیاسی و قرنی رهبری نظامي گروه را عهده دار بودند. افراد زیر از جمله اعضای آن سازمان بودند: سرتیپ محمود امینی (برادر دکتر علی امینی) که در آن هنگام مقیم لندن بود و از افسران تحصیل کرده و بسیار خوشنام و باتدبیر شناخته می شد - سپهبد اسماعیل ریاحی، سرلشکر حسن اخوی [هرمديف] سرهنگ علی اکبر مهندی (از طرفداران سید ضياء الدین طباطبائي) سرتیپ غلامرضا یاوری، احمد آرامش، هلاکو رامبد، محمد درخشش، اسفندiar بزرگمهر (رابط قرنی با دипلماتهای آمریکایی، که به آتن رفت و با آنها مذاکره کرد) و نورالدین الموتی....

در پاسخ به این سوال که چرا با گروه قرنی ائتلاف نکردیم، دو مانع عمده سر راه ما وجود داشت، اول اینکه، همانطور که اشاره کردید، طرح و برنامه ما، یعنی مبارزه علیه رژیم کودتا، مشترک بود، ولی هدف ما و

آنها کاملاً تفاوت داشت، من و دوستانم با کل رژیم کودتا مخالف بودیم و عقیده داشتیم مادام که شاه بر سر کار است و مجری خواستهای انگلیس و آمریکاست وضع تغییر نخواهد کرد و آزادی و دموکراسی به وجود نخواهد آمد و هر نوع تحولی در زمینه اصلاحات اجتماعی ناممکن است. مطلب دوم ترکیب گروه قرنی بود؛ افرادی مانند سرلشکر حسن اخوی، احمد آرامش، علی اکبر مهتدی و سپهبد اسماعیل ریاحی از مهره‌های وابسته به انگلستان بودند و با سید ضیاء الدین طباطبایی ارتباط داشتند و از فعالان کودتای ۲۸ مرداد بودند. آنها می‌خواستند با برخورداری از حمایت آمریکا دولت مورد نظر خود را روی کار بیاورند و حکومت کنند. از طرف دیگر با ما، سنتیت فکری و اشتراک عقیده نداشتند و همانطور که سرلشکر حسن اخوی به یاوری گفته بود، حتی حاضر به ملاقات و مذاکره با ما نبودند، ما هم نمی‌توانستیم با آنها همکاری کنیم.

توطئه قرنی و همدستانش چگونه کشف شد؟

— به عقیده ناظران و مطلعین رکن دوم، کشف توطئه در درجه اول، به علت ساده‌اندیشی شخص قرنی بود که طرح کودتا را به وسیله یکی از عوامل سفارت انگلیس به سر دنیس رایت (Sir Denis Wright) سفیر بریتانیا در تهران اطلاع داد و با اظهار اینکه قبولی مقامات آمریکایی را برای اجرای طرح به دست آورده است، حمایت مقامات انگلیسی را هم خواستار شده بود، ولی انگلیسیها برخلاف انتظار، جریان را به شاه خبر دادند. به هر صورت قرنی در اوآخر سال ۱۳۳۶ دستگیر و تسلیم دادگاه نظامی گردید. در کیفرخواست دادستان (سرلشکر حسین آزموده) گفته شده بود که هدف قرنی در توطئه مجبور خلع دولت (یعنی دولت دکتر

اقبال) و تشکیل یک حکومت جدید بوده است، با این حال، برخلاف کیفرخواستهای بیرحمانه‌ای که در سالهای بعد از کودتا علیه متهمین سیاسی و نظامی صادر می‌شد، فرنی به سه سال زندان و اخراج از ارتش محکوم گردید. این ارفاق صرفاً به منظور مصلحت‌اندیشی مقامات سفارت انگلیس بود که می‌خواستند شایعه حمایت آمریکا را از کودتا کمنگ نشان دهند. برخی نیز عقیده داشتند که انگلیسیها می‌خواستند وانمود کنند که آنها افشاگر کودتای آمریکاییها نبوده‌اند. به هر صورت فرنی، شش ماه قبل از پایان دوره محکومیت سه ساله، مورد عفو قرار گرفت و در اوخر پاییز ۱۳۳۹ آزاد شد. پس از رهایی از زندان دوباره به فعالیتهای سیاسی روی آورد ولی این بار با شخصیت‌های برجسته و خوشنام ملی و مذهبی مورد قبول جامعه مانند آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی و رحیم عطایی حشر و نشر داشت و ادامه اینگونه تماسها، موجب دستگیری مجدد او در اوایل دی ماه ۱۳۴۲ گردید. در این دوره فرنی با آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان دکتر یدالله سحابی، مهندس عزت‌الله سحابی و شماری از فعالان نهضت آزادی که به حکم دادگاههای نظامی به زندانهای طولانی محکوم شده بودند، در زندان قصر همبند بود و از طریق قنادزاده (یکی از همکاران فرنی که دوره محکومیت خود را طی می‌کرد) ارتباط داشت و تحت تأثیر افکار و نظریات سیاسی و شیوه مبارزاتی آنها قرار گرفت. و چه‌بسا در این دوران متوجه گردید که مبارزه علیه یک رژیم استبدادی مستلزم برخورداری از پشتیبانی مردم است و با افرادی مانند حسن اخوی، اسماعیل ریاحی، علی‌اکبر مهتدی، احمد آرامش، سید‌احمد امامی و اسفندیار بزرگمهر، که از عاملان کودتای انگلیسی و آمریکایی ۲۸ مرداد

بودند و در استقرار رژیم شاه-زاهدی نقشی فعال داشتند، نمی‌توان علیه شاه اقدام کرد.

از فعالیتهای سیاسی قرنی، پس از پایان دوره دوم زندان بفرمایید.
 – قرنی در اواخر آذر ۱۳۴۵ از زندان آزاد شد. تا اواسط سال ۱۳۵۷ تحت کنترل شدید سواک بود و چون درآمدی نداشت وضع معیشت او دشوار گردید. در این دوران گرایش محسوسی نسبت به افسران ملی گرا و ضد رژیم پیدا کرده بود. وی سعی داشت با اینگونه افسران رابطه نزدیک داشته باشد و این روش را تا شروع انقلاب حفظ کرد (این افسران شامل: گروه افسران ناسیونالیست وابسته به سازمان نهضت مقاومت ملی و گروه X بود که من و دوستانم آن را ایجاد کرده بودیم). قرنی امیدوار بود در آینده برای بازسازی ارتش نوین انقلابی، از همیاری و پشتیبانی آنها استفاده نماید. با این حال، در مذاکراتی که با او داشتم متوجه شدم که متمایل به قبول تعهد تشکیلاتی با گروه افسران ضد رژیم سلطنتی و ملی گرا نیست. من در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ چند بار با تیمسار قرنی ملاقات و گفتگو کردم و لزوم یکپارچه کردن گروههای نظامی ضد رژیم را، در شرایطی که نهضت انقلابی شروع شده بود، خاطرنشان ساختم و پیشنهاد کردم به اتفاق هم‌فکرانشان با سازمانهای انقلابی ائتلاف کنند و یا موافقت نمایند که آن سازمانها با گروه ایشان مؤتلف شوند. قرنی ضمن تأیید اصولی نظریه من، از قبول این پیشنهاد شانه خالی کرد و اظهار داشت در فعالیتهای سیاسی مخفی بایستی نام اعضای هر سازمان مکتوم بماند، چه در غیر اینصورت نفوذ احتمالی افراد ظاهر الصلاح و ناباب باعث خواهد شد که دشمن تمامی سازمانها را نابود کند، وی معتقد بود بهتر است هر سازمانی فعالیت ضداستعماری و ضداستبدادی خود را به طور مستقل ولی

هماهنگ با دیگر گروهها ادامه دهد.

پس از پیروزی انقلاب، سرلشکر قرنی، با توجه به شهرت و صلاحیتش به ریاست ستاد کل برگزیده شد و این انتصاب مورد تأیید محافل نظامی – به استثنای امیرانی که در مقامات بالای ارتش بودند – قرار گرفت. روزی که قرار بود به ستاد کل برود، گروهی از دوستان و همکاران نظامی اش در منزل سرهنگ نصرالله توکلی جمع شدند و او را تا محل ستاد بدرقه کردند. قرنی در شرایط دشواری قبول مسئولیت کرده بود. او باید ارتضی را که بیشتر یکانهای آن متلاشی شده و اسلحه و مهمات آن غارت شده بود، سازمان می‌داد، از دستاوردهای انقلاب پاسداری می‌کرد، و نظم و امنیت را در نواحی آشوب‌زده کشور، بخصوص کردستان برقرار می‌ساخت و در عین حال با تحریکات آن دسته از افسران ارشد که یک شبکه انقلابی شده بودند و خواستار شغل و مقام بودند، مبارزه می‌کرد. دهها تن از امیران و افسران ارشد را که پستهای کلیدی ارتش را در اختیار داشتند، برکنار می‌ساخت.

فراموش نمی‌کنم روزی را که شماری از افسران ارشد ارتش، بدون اطلاع قبلی به ستاد کل آمده بودند و در راه را مجاورت دفتر سرلشکر قرنی اجتماع کرده و به عنوان «بازوی نیرومند انقلاب» با داد و فریاد از رئیس ستاد کل می‌خواستند در تصمیم‌گیریهای نظامی از نظریه آنها متابعت کند و کلیه انتصابات ارتش در مقامهای حساس باید به تصویب آنها برسد!^۱

۱. نگاه کنید به: روزنامه کیهان، تاریخ دوشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۷ (اسمی چند تن از افسران مزبور بدین شرح است: سرهنگ موسی مهران (فشارکی)، سرهنگ فهاری، سرهنگ محمد آهنگی، سرهنگ زرکش، سرهنگ حمید ایران‌زاد، سرهنگ قاسم فرضی....).

قرنی در جریان وقایع کردستان و سرکوب شورشیانی که قصد حمله به پادگان سنتنج را داشتند، با دولت اختلاف نظر پیدا کرد و در برابر پیام آفای صدر حاج سید جوادی وزیر کشور مبنی بر جلوگیری از پرواز هوایی جنگی بر فراز شهر سنتنج، که محل مذاکرات هیئت اعزامی دولت و نمایندگان مردم کردستان بود، مقاومت کرد و پاسخ داد: «تا زمانی که از طرف رهبر انقلاب، مسئولیت اداره ارتش را به عهده دارم و تازمانی که متجاوزین گمراه به قتل و غارت و هجوم به پادگان ادامه دهند، تسليم نخواهم شد...»^۱

سرلشکر قرنی در ۶ فروردین ۱۳۵۸ از ریاست ستاد کل برکنار شد و در تاریخ ۳ اردیبهشت خبر ترور او در داخل منزلش انتشار یافت. گفته شد که گروه «فرقان» عامل قتل او بوده است... یادش گرامی باد.

۱. کیهان، به تاریخ ۸ فروردین ۱۳۵۸.

خاطرات اسفندیار بزرگمهر

گزارش تحقیقاتی دکتر گازیورووسکی پیرامون کودتا، یا شبه کودتای سرلشکر قرنی و نقش اسفندیار بزرگمهر به تفصیل شرح داده شد. برای توضیع بیشتر پیرامون این ماجرا، بخش‌هایی از خاطرات بزرگمهر را از کتابی که به نام «کاروان عمر» تدوین و آماده چاپ کرده بود و چندی پس از مرگ او انتشار یافت در زیر نقل می‌کنیم.^۱

«.... قرنی، از سازمان امنیت و رکن دوم ستاد بزرگ ارتشتاران به ریاست [سپهبد] حاجیعلی کیا اطلاعات کافی داشت، چون می‌دانست هر دو نفر، یعنی بختیار [رئیس سازمان امنیت] و کیا مورد توجه اقبال [نخست وزیر] می‌باشند. روابطش با اقبال خوب نبود و یک روز هم که اقبال مانند زمان رزم آرا، اظهار علاقه می‌کند که ستاد ارتش را بازدید کند، قرنی مخالفت کرده و به هدایت [رئیس ستاد کل] می‌گوید زیر بار این کار نروید و اختیاراتتان را به دست نخست وزیر ندهید.

۱. این کتاب به وسیله انتشارات ساتراپ در لندن منتشر گردید و روزنامه کیهان، چاپ لندن نیز خلاصه آن را در سال ۱۳۷۱ در سه شماره منتشر کرد.

رفته رفته جلسات این گفتگوها، با حضور من و ارسنجانی از یک طرف و قرنی و هلاکو رامبد و چند نفر از دوستان نظامی قرنی، از جمله سرهنگ انوشیروانی افسر نیروی دریایی که مردی بسیار مطلع و با تدبیر بود و همچنین سرهنگ منصور پورکردستانی، که بعد معلوم شد مأمور سازمان امنیت است، برقرار بود. پرویز خوانساری که از زمان رزم آرا از مأموران رکن دوم ستاد بود و در آنجا سوابقی داشت، با قرنی دوستی خصوصی داشت ولی هیچ وقت راجع به مسائل مملکتی با او صحبت نمی کرد. من هم هیچ وقت جز با ارسنجانی و قرنی، با دیگران صحبت نمی کردم. خسرو اقبال هم که عادت داشت سرزده به خانه هر کس برود و خبری بگیرد، گاهی از این جلسات خبر می شد و با خوانساری دوستی خیلی نزدیکی داشت و می خواست او را به ریاست ییمه های اجتماعی تحییل کند. [حسین] پیرنیا هم گاهی از منزل من می آمد ولی صحبتی در حضور او نمی شد.

«قرنی همیشه شکایت داشت که شاه با مردم فاصله می گیرد [...] قرنی از دادن درجات بدون مناسبت به افسران ارتش، در حالی که افسران جزء سالها در یک درجه باقیمانده معتبرض بود و می گفت: صورت ترفیعات وقتی در ارتش تهیه می شود تابه دست شاه برسد، چندین بار زیر و رو شده و هزاران تشیث می شود که نام عده ای مستحق را حذف کرده و دسته نامستحق را به جای آنها بگذارند و تأثیر این کار در روحیه افسران بسیار بد است....

بزرگمهر ضمن بر شمردن مواردی از نارضایتی های سرلشکر قرنی پیرامون مداخلات مستشاران آمریکایی در ارتش، نابسامانی اوضاع کشور و جانبداری شاه از افسران رشوه خوار و فاسد در ارتش می گوید:

«یک روز قرنی در منزل من با حضور ارستجانی گفت: به این ترتیب که مملکت پیش می‌رود، ما با یک دیکتاتوری غیرمنظم رو برو می‌شویم که نتایج و خیمی برای کشور خواهد داشت، زیرا در این موقع سازمان امنیت دهان همه را بسته بود و به همه امور مملکتی دخالت می‌کرد. مطبوعات جرئت نوشتند اخبار عادی را بدون اجازه سازمان امنیت نداشتند [...] مجلس سنا و شورا هم تبدیل به یک بلندگوی دولت شده بودند و جرئت نداشتند که هیچ نطقی یا صحبتی درباره اوضاع مملکت و مخصوصاً ارتش ایراد کنند [...] هر دوی ما تصدیق کردیم. قرنی می‌گفت اقدامات در ارتش با من، ولی در مسائل کشوری، شما دو نفر باید جدیت کنید....»

قرنی به من گفت: با رؤسای مجلسین شورا و سنا، مذاکره‌ای بکنم و بیینم نظر آنها چیست. من با سردار فاخر [رئیس مجلس] از ایام گذشته آشنایی داشتم [...] فردای آنروز به منزل سردار فاخر رفتم، وقتی دوبدو شدیم. پس از ذکر مقدمه‌ای، بدون ذکر اسم کسی، جریان را گفتم [...] سردار فاخر گفت: هیچ کس به اندازه من نمی‌داند که اوضاع خوب نیست و من از داخل و خارج مجلس خبر دارم. دولت که اصلاً به فکر اصلاح نیست و شاه هم توجه به امور داخلی ندارد و خود را سرگرم سیاست خارجی کرده و با کسی مشورت نمی‌کند، وزراء هم احساس مسئولیت ندارند و اغلب ناوارد و بلکه مغرض هستند. گفتم صلاح می‌دانید با تقیزاده [رئیس مجلس سنا] هم مذاکره‌ای بشود؟ گفت عیب ندارد. گفتم پس خود شما قراری بگذارید [...] قرار شد یک روز جمعه به منزل سردار فاخر برویم. تقیزاده هم آمد. سردار فاخر شرح مشبعی از جریانات مملکتی و مخصوصاً اداره مجلس اظهار داشت. تقیزاده سراپا گوش بود، بدون اینکه اصلاً صحبتی بکند. وقتی حرف سردار فاخر تمام شد،

تقی زاده محافظه کار که نمی خواست مثل سردار فاخر علناً اشکالات آن روز را بیان کند، با احتیاط کامل گفت: البته نفائصی در کار است و اشاراتی به دستگاه ارتش و سازمان امنیت کرد و بدون اینکه مطلب را بشکافد. از جمله گفت: یک روز نزد شاه بودم، از عدم رضایت مردم گفتم، رسم شاه این است که وقتی نمی خواهد وارد صحبتی بشود، فوراً راجع به مسئله دیگری صحبت می کند.

تقی زاده گفت: آن روز شاه جواب مرا نداد، بار دیگر که عدم رضایت مردم را، از کسبه و تجار و کارمندان اداری بازگو کردم، عصبانی شد و گفت: «کدام مردم ناراضی هستند؟ همان مردمی که روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ می گفتند: مرده باد شاه و روز ۲۵ و ۲۷ مرداد که پول گرفتند گفتند: زنده باد! این مردم مال من نیستند [....] از تقی زاده جویا شدم که چه باید کرد؟ تقی زاده اینجا فقط گفت: شما باید به سیاست خارجی توجهی نکنید، زیرا من معتقدم که مقامات انگلیسی شاه را تقویت می کنند و دولت یکپارچه در اختیار انگلیسیها است. سردار فاخر هم صراحةً اظهار داشت که آمریکایها هم برای رقابت با سیاست انگلیس دخالتیابی به وسیله سازمان امنیت می کنند و به طور کلی از شاه حمایت کرده ولی از دولت راضی نیستند. من پیش خود گفتم: وقتی تقی زاده علناً می گوید انگلیسیها از شاه حمایت می کنند و رئیس مجلس سنا هم هست. دیگر جای گفتگو باقی نمی ماند. صحبت زیاد شد و بالاخره به این نتیجه رسیدیم که برای بار آخر، سردار و تقی زاده اقدامات شخصی خود را به عمل آورند و جلسه دیگری تشکیل شود. وقتی تقی زاده رفت، سردار فاخر گفت: تغییر این دولت کار یک جلسه مجلس است، ولی شاه را چه کنیم. بعد با خنده و به طور جدی گفت: اگر آمریکا در یک گوش و انگلیس در گوش دیگر به

من بگویند، دولت یک روزه خواهد رفت [...] وقتی گزارش ملاقات با رؤسای سنا و شورا را به قرنی دادم گفت: ارسنجانی هم پس از مذاکره با ارباب جراید به این نتیجه رسیده که آنها هم دل خوشی ندارند ولی دست و زبانشان بسته است.

تماس و گفتگو با مقامات آمریکایی

در جلسه دیگری که با قرنی و ارسنجانی داشتیم، مصادف بود با ورود هیأت تحقیق آمریکا به ایران «والتر لیپمن» نویسنده معروف روزنامه هرالد تریبیون به ایران آمده بود و قرار شد تماسی با آنها گرفته شود و از نظریات آنها اطلاع پیدا کنیم. با والتر لیپمن یک ملاقات دو ساعته داشتم و جریان ایران را با در نظر گرفتن اوضاع جغرافیایی و ترس از کمونیسم که در خلل و فرج سیاست آمریکا را سوخته بود خوب برایش تشریح کردم و گفتم: اینکه آمریکاییها اختیار کامل به شاه داده‌اند تصور نکنند که تمام کارها حل شده است. لیپمن هم تصدیق کرد و گفت: خطر دیکتاتوری از کمونیسم بیشتر است. او با شاه ملاقاتی کرد و بعد از این ملاقات گفت: این شاه حرف هیچکس را قبول ندارد و به کلی از مسیر اصلی خودش منحرف شده و پایه‌های دیکتاتوری را محکم می‌کند. لیپمن نظریات مخالف خود را در مقاله‌ای در هرالد تریبیون نوشت و مورد اعتراض واقع شد. هیئت تحقیقاتی آمریکایی که غالباً از مجلس و سنای آمریکا و روزنامه‌نویسان تشکیل می‌شد، واقعاً قصد تحقیق داشتند و از دسته‌های مخالف و موافق دولت استفاده می‌کردند. در همین ایام دعوتی از من شد که برای ملاقات این هیئت به سفارت آمریکا بروم. من پیغام دادم بهتر می‌دانم که با یک یا دو نفر از اعضای هیأت، که راجع به ایران علاقه

بیشتری دارند به طور خصوصی مذاکره کنم، موافقت شد؛ یک نفر از مجلس نمایندگان آمریکا، به اتفاق یکی دیگر از اعضای سفارت آمریکا به منزل من آمدند و به تفصیل مذاکره کردم که اگر شما را از خطر کمونیسم می‌ترسانند، حکومت فعلی و اختنافی که به وجود آورده‌اند، خود موجب اشاعه کمونیسم است. وقتی اشاره به شاه کردم صراحتاً گفتند که ما شاه را ضامن مملکت می‌دانیم و او قول داده است که کشور را با وضع دموکراسی اداره کند. گفتم آیا شما وضع مملکت را مطابق با دموکراسی دیدید؟ گفتند: نه، زیرا ما را از ملاقات بسیاری از مردم منع کردند و نتوانستیم با مردم کوچه و بازار، و حتی دولتیان آزادانه صحبت کنیم.

من که زمینه را مساعد دیدم و از من پرسیدند که چاره کار چیست، گفتم: حالاً که شما محکم پشت سرِ شاه ایستاده‌اید، باید دولتی را شاه سر کار بیاورد که قدرت کامل داشته و محبوب مردم باشد و خود [شاه] نظارتی بکند ولی دخالت ننماید. نماینده مجلس آمریکا تصدیق کرد، ولی آن عضو سفارت آمریکا گفت: با اطلاعاتی که ما در محل داریم شاه نمی‌خواهد یک دولت مقتدر بر سرِ کار باشد و ترجیح می‌دهد در تمام امور دخالت کند و مقامات انگلیسی هم همین را می‌خواهند. صحبت بسیار شد و بدون نتیجه از هم جدا شدیم. و عده کردند باز هم یکدیگر را ببینیم.

نکته‌ای را که باید در اینجا بازگو کنم این است که «جان فوستر دالس» وزیر خارجه آمریکا، که معروف به مبارزه با کمونیسم بود، برای دیداری به ایران وارد شد. دستگاه دولت و شاه برای اینکه او را از مردم دور نگاه دارند، در محل وزارت خارجه از او پذیرایی کردند و تمام دور محوطه

وزارت خارجه را با سربازان مسلح محافظت کردند.

از قرار معلوم مذاکرات دالس و دستگاه دولت، جز موضوع مبارزه با کمونیسم به جایی نمی‌رسد. آنها صورتی در دست داشتند که از ناراضیان دولت تشکیل شده بود. این صورت شامل نمایندگان مجلس شورا و سنا و مدیران جراید بود که هر که را خواستند بیینند، به یک بهانه‌ای او را رد کردند. آن نماینده مجلس که با من مذاکره می‌کرد به من گفت: اسم تو هم، برای اینکه نامه‌ای سابقًا به نیکسون نوشته بودی و شکایت کرده بودی در این صورت بود ولی به دالس گفتند که تو در تهران نیستی و در مسافت اروپا هستی، در صورتی که همانوقت در تهران بودم. به هر حال این گفتگوها ادامه داشت. آمریکاییها می‌خواستند با اغلب رجال و کسانی که دست اندرکار هستند، تماس داشته و تعاطی افکار کنند ولی اغلب سازمان امنیت مطلع و مانع می‌شد و گاهی اوقات اعضای هیأت تحقیق خودشان نام مخالفان را به سازمان امنیت می‌دادند....

یک روز جلسه مختلط از کشوری و لشکری داشتیم، که من و قرنی و ارسنجانی و سرهنگ انوشیروانی و سرتیپ یاوری شرکت کردیم و صحبت‌های زیادی شد. همه نظامیان می‌گفتند زمینه با تمام مشکلات و تضییقاتی که فراهم شده، آماده است که به وسیله ارتش اقدامی بشود و دولت مجبور به استعفا گردد ولی همه مصلحت دانستند که ابتدا از مجرای سیاسی این کار اقدام شود و اگر به نتیجه نرسیدیم، بعداً درباره اقدام نظامی طرح و بررسی شود.

به گفته قرنی، بالغ بر ۷۰ نفر افسر، از سرهنگ به پایین در این طرح قرار داشتند که بجز چند نفر که معلوم شد اطمینانی به آنها نیست، همگی مطمئن و مؤثر و آماده بودند. یکی از آنها که مشکوک به نظر می‌رسید،

سرهنگ منصور پورکردستانی بود [...] ولی پس از مدت کمی معلوم شد با سازمان امنیت مربوط است، ولی اطلاعی از جریان نداشت. بعداً به درجه سرتیپی رسید و رسماً وارد سازمان امنیت شد.

ادامه تماس با «سیا» در یونان

وزیر مختار آمریکا [در تهران] در آن موقع شخصی بود به نام «رون تری» که مرد فهمیده و مطمئنی بود. من با او آشنایی داشتم، ولی مطالب سیاسی را عربان با او در میان نمی‌گذاردم. هیچ وقت دعوت او و سایر آمریکاییها را قبول نمی‌کردم و لی اغلب آنها را شام یا ناهار در منزل خود دعوت می‌کردم. «رون تری» نظرش این بود که شاه باید یک پله از تخت طاووس پایین بیاید و دولت مورد توجه مردمی داشته باشد تا بتواند موفق شود. آمریکاییها راجع به حکومت مردم به وسیله مردم اصرار زیادی داشتند ولی شاه موافق نبود و به آنها می‌گفت که شمار وحیه ایرانیها را نمی‌دانید، من بهتر می‌دانم.

رون تری در همان موقع راجع به مذهبیون خیلی صحبت می‌کرد و می‌گفت: چون کمونیسم برخلاف شریعت اسلام است، با نفوذ مذهب به طور صحیح می‌توان از کمونیسم جلوگیری کرد. خودش سفری به شیراز و مشهد کرده بود و با علمای مذهبی این دو شهر ملاقاتهایی داشت. برحسب تصادف، رون تری، در تهران مأموریتش خاتمه یافت و به سمت سفیرکبیر آمریکا در یونان انتخاب شد.

در بحبوحه مذاکرات ما، درباره دولت و رفت و آمد، از سفارت آمریکا به من خبر دادند که دالس وزیر خارجه آمریکا که در کشورهای اروپایی مشغول مذاکره است، در پایان سفر خود به یونان خواهد رفت و

دو روز در آتن اقامت می‌نماید. «رونتری» پیغام داده بود که چون در تهران توانسته بودم با وزیر خارجه صحبت کنم، بهتر است از این فرصت استفاده شده و برای دیدار او به آتن بروم. با قرنی مشورت کردم، گفت: ضرر ندارد [...] چون در آن موقع یونان در ایران سفارتخانه نداشت. قرار شد از راه بیروت بروم و ویزای خود را از سفارت یونان در بیروت بگیرم. با هواپیمای «میدل ایست» به بیروت رفتم، وقتی برای ویزا به سفارت یونان رفتم، معرفی نامه‌ای از سفارت ایران خواستند. قدری تأمل کردم ولی فکر کردم که این کار عیبی ندارد. به سفارت ایران رفتم و معرفی نامه را گرفتم، ولی متأسفانه دیدم نماینده سازمان امنیت در بیروت از این کار خبردار شده است. نماینده سازمان امنیت در بیروت شخصی به نام «فرزانه» از بستگان نزدیک عباس مسعودی [مدیر روزنامه اطلاعات] و خانمش بود که زبان فرانسه می‌دانست و مأمور بیروت شده بود.

پس از گرفتن ویزا، جریان دیدن فرزانه را در سفارت به وسیله یکی از دوستان نزدیک که به تهران می‌رفت به اطلاع قرنی رساندم. البته فرزانه هم فوری این خبر را به تهران رسانده بود و با اطلاعاتی که مأمورین سازمان امنیت از فعالیتهای سیاسی من داشتند، مراقب بودند. فردای آن روز با هواپیما به آتن رفتم و در هتل «انگلتر» منزل کردم و به «رونتری» اطلاع دادم. روز بعد رونتری با اتومبیل سفارت و پرچم آمریکا برای دیدن من به هتل آمد (که البته صلاح نبود) و گفت: فردا، دالس وارد می‌شود و ناهار را در سفارت خواهد خورد و تا غروب روز بعد در آتن خواهد ماند. وقتی را تعیین می‌کنم که یکدیگر را بینند. من با در نظر گرفتن اطلاع فرزانه از مسافرتم و خطر اینکه این ملاقات فاش شود، به رونتری گفتم: آیا بهتر نیست من مطالب خود را به شما بگوییم یادداشت کنید و خود شما

به اطلاع وزیر خارجه برسانید. علت آن را پرسید، گفتم: علل زیادی دارد؛ یکی اینکه اگر این ملاقات فاش شود، برای من خطروناک خواهد بود و تمام کارهای ما را به هم خواهد زد.

او، رضایت داد و مدت یک ساعت مطالب را به او گفت و یادداشت کرد ولی قول داد اگر دالس خواست [من را] ببیند تا فردا شب در آن بمانم. قبول کردم. وقتی او را تا در هتل بدرقه کردم دیدم یک مرد یونانی که سالها قبل در بندر پهلوی هتل داشت، در پله‌های ورودی هتل ایستاده و مرا نگاه می‌کرد. من فوراً متوجه شدم که یا او از تهران آمده و یا در آن بوده و به او مأموریت داده‌اند و حتم کردم که فرزانه خبر را داده است.

فردا، دالس وارد آتن شد؛ صبح روز بعد، رون‌تری تلفن کرد که دیشب با دالس صحبت کرده و یادداشتهای مرا به او داده و توضیح خواسته است و اظهار داشته اگر ملاقات با او برای من خطروی دارد، یکی از همراهانش را امروز خواهد فرستاد تا توضیحات بیشتری بدهم. موافقت کردم و یک نفر از همراهان او که عضو وزارت خارجه به نام «کلارک» بود، به هتل نزد من آمد و مفصل با او صحبت کردم. دالس سوالاتی کرده بود که اگر شاه برود وضع کشور به چه صورتی خواهد بود، وضع ارتش چه خواهد شد؛ بعد از شاه در ارتش چه کسی صلاحیت‌بیشتر است؛ چند درصد مردم با شاه هستند؛ اگر دولت عوض شود، دولت بعدی را چه کسی باید تشکیل بدهد؟ و سوالات زیادی درباره وضع مردم و نفوذ مذهب در میان مردم (dalss خودش مذهبی بود).

همه را توضیح دادم، در پایان گفت: اگر مایل باشید هنگام عزیمت دالس به واشینگتن در فرودگاه معارفه‌ای به عمل آید. گفتم مصلحت نمی‌دانم. شما مطلب مرا کاملاً برای او تشریح کنید. گفت: در هوای پیما

فرصت خوبی است که مطالب را به او بگویم [...] یکی از پیشنهادهای من به وسیله رون تری به وزیر خارجه آمریکا این بود که اول دولت فعلی [اقبال] باید عوض شود، ما هیچ‌گونه کمکی از آنها نخواهیم خواست، فقط مانع نشوند. قدم بعدی این است که اگر شاه در تعویض دولت کارشکنی کرد، اقدام شدیدتری بشود.

من چند بار در این نوشته‌ها از اختلاف نظر میان دستگاه سفارت آمریکا و منابع اطلاعاتی و نظامی آنها ذکر کردم ولی در مورد گرفتاری ما، این اختلاف نظرها، به حد اعلای خود رسید. در سفارت آمریکا اعضای رسمی وزارت خارجه بودند و دستگاه اطلاعاتی تابع مرکز اطلاعات [CIA] و نظامیها، تابع وزارت دفاع، و تمامی آنها با هم اختلافات شخصی و سیاسی و یا هردو را داشتند.

در سال ۱۳۳۶ [اسپهبد] یغمورا بختیار، با شاخه نظامی کار می‌کرد و بعداً فهمیدم که او هم غالباً از شاه بدگویی می‌کند و او را بی‌تجربه و بی‌عرضه می‌خواند و شاخه نظامی سفارت آمریکا کمتر به اطلاعات سیاسی توجه می‌کردد [...] مأموران رسمی وزارت خارجه از همه آنها فهمیده‌تر و دارای سابقه بیشتری بودند. تمام توجهشان به مبارزه با کمونیسم صرف می‌شد، هرکس را با این مبارزه موافق می‌دیدند حمایت می‌کردند. شاه خود را مظہر این مبارزه به آمریکاییها معرفی کرده بود.

تمام مسافرت من پنج روز طول کشید، وقتی به تهران آمدم و قرنی را همان شب دیدم، فهمیدم اوضاع تغییر کرده است. قرنی گفت: یک هفته است شاه را ندیده‌ام. نمی‌دانم، گویا دوباره گزارشی داده‌اند و تفتینى کرده‌اند. من جریان مسافرت خود را گفتم؛ خوشحال شد، ولی گفت: کیا و بختیار دست به دست هم داده و مشغول فعالیت هستند....

فعالیت برای نخست وزیری دکتر علی امینی

برنامه کار ما، پس از مدت‌ها بررسی و تحقیق این بود که چون قرنی خودش ابدأ حس جاه طلبی نداشت و با در نظر گرفتن اطراف و جوانب به این نتیجه رسیدیم که برای نخست وزیری بعدی هیچ کس بهتر از دکتر علی امینی نیست (البته دکتر امینی سال ۱۳۳۶) به چند علت؛ اولاً او آدمی بود درستکار و تحصیل کرده، مخصوصاً در قسمت اقتصاد. خودش تمویی داشت و بیم نادرستی به او نمی‌رفت. از سیاست خارجی اطلاع داشت و در دوران مصدق وزیر دارایی بود و بعد در دوره زاهدی وزیر دارایی شد و با اینکه او را عاقد قرارداد نفت [کنسرسیوم] نامیدند و تهمت‌هایی به او زدند، به ثبوت نرسید [...] در حقیقت در سال ۱۳۳۶ که دکتر امینی امتحان بدی از خود نشان نداده بود برای نخست وزیری از سایرین جلو بود و با اقبال و شریف امامی قابل مقایسه نبود. صراحتاً بگوییم که دکتر امینی از این اقدامات کوچک‌ترین خبری نداشت. او همانطور که خودش در مراجعت به ایران گفت، اصلاً قرنی را نمی‌شناخت. هر چند بختیار فشار آورد تا او را از سفارت احضار کردن و بهانه دولت این بود که دکتر امینی بدون نظر دولت راجع به نفت نطقی ایجاد کرده بود که کشورهای نفت‌خیز بهتر است درآمدشان را در یک حساب جمع کنند و با مطالعه بیشتری صرف حواچن کشورهای ذینفع بنمایند، تقریباً گردد همایی نظیر «اوپک» که بعداً تشکیل شد، ولی دولت و شاه این نطق را به بهانه احضار او، بزرگ قلمداد کردند و او را به تهران خواستند...

واکنش محمدرضا شاه

ساعت ده صبح چهارشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۶ نمایندگان مجلس شورای

ملی به مناسبت عید مبعث با شاه دیدار کردند. در این ملاقات شاه بیانات مفصلی درباره اوضاع مملکت ایراد کرد و در پایان سوالی را مطرح کرد که از هر جهت برای شنوندگان تازگی داشت. شاه گفت «متأسفانه این اصلاحات اساسی عده‌ای را که منافع و اغراض خصوصیشان در خطر افتاده به کارهایی واداشته که واقعاً مشمئزکننده است. مثلاً کسانی هستند که در تاریکی و نیمه‌های شب، در کوچه‌ها و پس کوچه‌ها بالباس مبدل با خارجیها ملاقات می‌کنند. این تماسها اصولاً خیانت است. ثانیاً خارجیها چه حق مداخله در کارها دارند. ثالثاً چه می‌توانند بکنند؟

از صبح روز ۳۰ بهمن کلیه روزنامه‌های صبح و عصر تهران، سرمقاله و مقالات اساسی خود را طبق دستور سازمان امنیت به این موضوع اختصاص دادند و پیرامون اشخاصی که با خارجیها تماس گرفته‌اند، مطالبی نوشته و همگی تقاضا کردند اسامی خائنین منتشر شود.

از اوایل اسفند شایع شد که دولت عده زیادی را دستگیر ساخته و کودتا بی که در شرف تکوین بود کشف نموده است. شایعه این خبر، سرو صدای زیادی به وجود آورد و کنجکاوی درباره اطلاع از جریان قبضه و صحت و سقم آن در مردم ایجاد گردید. ولی مقامات دولتی این موضوع را به عنوان یک شایعه تلقی و از موضوع کشف توطئه و دستگیری عده‌ای به این اتهام اظهار بی اطلاعی کردند.

شاه نمی‌خواست این مطالب به عنوان کودتا فاش شود، زیرا مقام او را نزد خارجیان متزلزل می‌کرد و شکافی در سلطنتش ایجاد می‌شد. او که همیشه می‌گفت سکان مملکت در دست من است و کسی اختیاری ندارد با این وضع خارجیها را مشکوک می‌نمود. بنابراین نمی‌خواست این مطلب بیشتر منتشر شود.

مرحوم دکتر محمدعلی هدایتی، وزیر دادگستری وقت برای من تعریف کرد که وقتی شاه برای شرکت در جلسه هیأت دولت وارد شد، بدون اینکه بنشیند و به هیأت دولت اجازه نشستن بدهد، با حال عصبانی گفت «تحقیقات اولیه نشان داده که آنها (متصود قرنی و دوستانش) با من کاری نداشته‌اند. شما بی عرضه‌ها را می خواستند بردارند. چرا جریان را به مردم نمی گویید؟»

شاه می خواست مردم بدانند که توطئه علیه شاه نبوده و علیه دولت بوده، که به خارجیها بفهماند که دولت قصوری کرده است و شاه هنوز در میان مردم محبوبیت دارد [...] دولت بر حسب دستور شاه بیم آن را داشت که دخالت نظامی را یادآور نشود و هدف ما را فقط تعویض دولت تلقی کند و ثابت نماید که خارجیها توجهی نکرده‌اند. بعدها معلوم شد مذاکرات مفصلی بین دربار و وزارت خارجه از یک طرف و سفارت آمریکا و انگلیس از طرف دیگر جریان داشته و برای اینکه موضوع را جدی و مهم تلقی نکنند و به حیثیت شاه لطمه وارد نیاید و سفارت آمریکا هم متهم به همکاری با مخالفین نشود، این اعلامیه بی‌سر و ته را منتشر کردند. بعد از انتشار این اعلامیه، مع‌هذا سفیر آمریکا نزد شاه و وزیر دربار و نخست‌وزیر و وزیر خارجه شکایت برد که این چه طرز مملکت‌داری است؟ چرا مخالفین نمی‌توانند انتقادات خود را با وسائل ارتباطی در میان بگذارند. بالاخره هم سفیر آمریکا قانع نشد و بعد از خاتمه غائله استنادی را به من نشان دادند که چقدر شاه از این جریان ترسیده و اقبال را مورد فحش و ناسزا قرار داده و خود او و وزیرانش را ناقابل و بی‌عرضه خوانده بود.

بازداشت و بازپرسی متهمین

بزرگمهر پس از شرح چگونگی دستگیری خود، سرلشکر قرنی، دکتر ارسنجانی و دیگر متهمین توطئه از قبیل سرهنگ مهتدی، حسینقلی شاملو و سید محمدباقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه، همچنین نقل اخبار و شایعات مربوط به علل دستگیری بازداشت شدگان و ارتباط آنها با خارجیان می‌گوید:

«روز دهم اسفند خبرگزاری یونایتدپرس گزارش داد که آقای سلدن چپین سفیر آمریکا به ملاقات وزیر خارجه و وزیر دربار رفته و درباره مسائل مهمی مذاکره کرده است. به دنبال این خبر در پاره‌ای محافل با تردید سوال شد که آیا مقصود از یک دولت خارجی آمریکا است؟ [...] بعدها با علاء وزیر دربار وقت صحبت کردم و پرسیدم ملاقات سفیر آمریکا با شما چه بوده؟ گفت: سفیر آمریکا نزد شاه رفت و گفت اگر بخواهید دخالت دولت آمریکا را در این قضیه بزرگ جلوه داده و از آن بهره برداری کنید من هم مطالبی دارم که ناچار به اطلاع مدیران جراحت و خبرگزاریها می‌رسانم و اوضاع داخلی ایران و عدم موفقیت دولت و سوءاستفاده آنها و دخالت در انتخابات را کاملاً تشریح خواهم کرد [...] هنگامی که قرار شد محاکمه من و قرنی و ارسنجانی شروع شود، انگلیسیها به شاه اطلاع دادند که مصلحت نیست این محاکمه انجام شود زیرا ممکن است مطالبی افشا شود که به صلاح شاه و مملکت نباشد. آنها می‌خواستند از ارتباط ما با آمریکایها اطلاع حاصل کنند و گویا برای اولین بار «دنس رایت»، سفیر وقت انگلیس در ایران مطلب را در بازی اسکی در آعلیٰ به شاه می‌گوید....

روز دوشنبه ۱۲ اسفند به معیت چهار سرباز مسلح به دادرسی ارتش

رفتم. مرا به طبقه دوم به اطاق سرتیپ کیهان خدیو، رئیس دادرسی ارتش بردنده [...] چند دقیقه بعد به اطاق جنبی، یعنی اطاق سرتیپ آزموده وارد شدیم. آزموده با یک افسر دیگر در بالای میز نشسته بودند، سپهبد بختیار، سپهبد حاجعلی کیا، سرلشکر قرنی و ارسنجانی هم در طرف دیگر نشسته بودند [...] چند لحظه‌ای سکوت برقرار شد. سپس هدایت مشغول صحبت شد و گفت: آقایان می‌دانند پرونده‌ای تشکیل شده است و مقدمات کار از قبیل بازپرسی مقدماتی پایان یافته و اتهام آقایان معلوم گردیده. قرنی در میان حرف او دوید و گفت: هنوز قراری برای ما صادر نشده است. هدایت گفت امروز صادر می‌شود. تکلیف آقایان را قانون معین خواهد کرد و ما هم برای اجرای قانون به اینجا آمده‌ایم. سپس آزموده رو به افسری که در چپ او نشسته بود کرد و گفت مراتب اتهام آقایان را بخوانید. وقتی این افسر که بعداً فهمید سرتیپ سالم است به اسم سرلشکر قرنی رسید و او را ولی الله قرنی خواند. قرنی اعتراض شدیدی کرد و گفت: من هنوز سرلشکر هستم. هدایت تصدیق کرد و گفت آقای سرتیپ سالم؛ رعایت مراتب را بفرمایید. سرتیپ سالم ادامه داد که جلساتی برپا بوده و مذاکراتی شده است که دولت منصوب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را از کار برکنار سازند و برای این کار به خارجیان متولّ شده‌اند. بنابراین طبق ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش آقایان قابل تعقیب هستند، به همین دلیل قرار بازداشت رسمی صادر شده و ابلاغ می‌گردد.

بلافاصله، آزموده شروع به سوال از قرنی کرد. ارسنجانی در میان حرفش دوید و گفت: شما حق ندارید از متهم بازجویی کنید. شما دادستان ارتش هستید، نه بازپرس. آزموده عصبانی شد و گفت: این مطالب را شما از کجا می‌دانید. ارسنجانی گفت: من وکیل دادگستری هستم. حقوق

خوانده‌ام و می‌دانم این کار برخلاف قانون است. دادستان حق بازپرسی ندارد. آزموده رو به سرتیپ سالم کرد و گفت: من می‌خواهم به آقایان احترام بگذارم ولی خودشان نمی‌خواهند. شما سوال کنید و ادامه داد؛ ایشان بازپرس دادرسی ارتش هستند. مطالب را آزموده به سرتیپ سالم می‌گفت و سالم سوال می‌کرد.

از قرنی راجع به ملاقاتها با اشخاص مختلف پرسید و گفت: شما که نظامی و سرهنگ هستید چگونه وارد مسائل سیاسی شدید. قرنی جواب داد: من قبل از اینکه سرهنگ باشم، ایرانی هستم و حق دارم در کارهای مملکتی دخالت کنم و نظر بدhem تا آنجا که مغایر با قوانین موضوعه مملکت نباشد. این یکی از حقوق حقه من است و هیچ تخلفی در این موضوع نشده است.

از ملاقات با خارجیان پرسید: قرنی جواب داد با بسیاری از خارجیان به سبب شغل ارتباط و مراوده داشتم، حتی با شورویها و اغلب این مذاکرات را به رئیس ستاد و گاهی به شخص اعلیحضرت گزارش می‌دادم. از قرنی پرسیده شد آیا دستوری از اعلیحضرت و یا رئیس ستاد برای این ارتباطات داشتید. گفت: خیر، این از وظایف من بود، زیرا علاوه بر معاونت ستاد ارتش، رئیس رکن دوم هم بودم....

از ارسنجانی و من هم سوالاتی به همین نحو شد و چند بار بین من و ارسنجانی [از یک طرف] و سرتیپ سالم بگو و مگویی رخ داد که با وساطت هدایت رفع شد. ارسنجانی ضمن پاسخ به سرتیپ سالم که پرسید با دولت موافق یا مخالف است، گفت: رسماً بگویم که مخالفم زیرا این دولت را لایق برای اجرای طرحهای مملکتی نمی‌دانم. مجدداً موضوع عزل و نصب نخست وزیر پیش آمد. هردوی ما گفتیم که تمایل مجلس از

لوازم انتصاب هر نخست وزیر می باشد.

بخیار و کیا، هر دو ساکت بودند و به احترام هدایت حرفی نمی زدند. هدایت نمی دانست که چند سال بعد او را به جرم واهمی سوءاستفاده، فقط برای خاطر مستشاران آمریکایی محاکمه خواهند کرد و با بی آبرویی و نهایت وقاحت او را محکوم خواهند کرد [...] فردای آن روز، سه شنبه ۱۳ اسفند مرا مجدداً به دادرسی بردنم، قرنی را دیدم نشسته و منتظر من است. قرنی مثل بار اول احوالپرسی کرد، تا آزموده خواست حرف بزند و مانع شود، قرنی گفت: تیمسار، حَد خودتان نگاهدارید و نگذارید این پرده پاره شود. آزموده سکوت کرد. قرنی از محل زندان من پرسید، گفتم قرل قلعه است. آزموده گفت: پس می خواستید در هتل از ایشان پذیرایی شود؟ قرنی گفت: من با شما صحبت نکردم. من هم گفتم: بیایید و این هتل را از نزدیک ببینید.

به هر حال، آزموده شروع به صحبت کرد و ضمن تجدید سوالات سابق از قرنی پرسید: صورتی به دست آمده که تشکیل هیأت دولت را اعلام و نام وزراء را تعیین کرده است و در این کایینه شما سمت وزارت کشور را دارید. باید پرسم نخست وزیر این کایینه خیالی چه کسی بوده؟ قرنی گفت: هر آدم صالح و مطلعی می تواند نخست وزیر شود. پرسید آیا دکتر امینی را برای این سمت انتخاب کرده اید؟ قرنی گفت: من اصلاً دکتر امینی را نمی شناسم. از من پرسید، گفتم: دکتر امینی را خوب می شناسم، آدم تحصیل کرده و درستکار، مخصوصاً راجع به اقتصاد مطالعاتی دارد. آزموده پرسید با دکتر امینی مکاتباتی داشتید؟ گفتم: بله، هر هفته کاغذی داشتم و جواب می نوشتم ولی هیچ وقت درباره امور سیاسی چیزی رد و بدل نمی شد. از قرنی پرسید: آیا شما و بزرگمهر با مقامات

آمریکایی ملاقاتهایی داشتید؟ گفت: بله، چند بار، گفت برای چه مقصود؟ قرنی گفت: این دعوتها از طرف آنها بود و راجع به مسائل مملکتی صحبت می‌کردیم. از من پرسید، گفتم: همان که تیمسار قرنی گفته‌اند صحیح است. آزموده عصبانی شد و گفت: مگر بین زندان دژبان و قزل قلعه، سیم تلفن برقرار است؟ قرنی گفت: تلفن برقرار نیست ولی صحت جریان را می‌رساند. قرنی با کمال شهامت در جواب آزموده گفت: اگر آقای بزرگمهر با آنها تماسی داشته‌اند با اطلاع من بوده است [...] آزموده دوباره راجع به کاینه خیالی و دکتر امینی پرسید. جواب دادم. قرنی باشدت روی میز کویید و گفت: من به نام یک سرلشکر به تو اجازه نمی‌دهم که شرافت سربازی مرا زیر پا گذارد و مشغول پرونده‌سازی بشوی. من هم دنبال مطالب او گفتم: تمام مطالب شما، واهی و خیالی است و این پرونده ساخته و پرداخته کیا و بختار می‌باشد [...] آزموده لب‌هایش می‌لرزید و زیر لب چیزی می‌گفت و بالاخره خسته شد و گفت: من امروز تکلیف شما و خودم را تعیین می‌کنم. آقای تیمسار قرنی؛ شما از حدود خود تجاوز کرده‌اید، نه من، شما حق ندارید با مأمورین کشوری صحبت و جلسه بکنید. قرنی خنده بلندی کرد و گفت: کجای قانون چنین چیزی نوشته؟....

مواجهه با دکتر ارسنجانی

روز شنبه نهم فروردین، باز به دادستانی ارتش رفتم. مواجهه با دکتر ارسنجانی بود. قبل از [آمدن] من معلوم شد بین ارسنجانی و آزموده گفتگوی شدیدی شده بود، زیرا هردو عصبانی بودند. باور و دمن، آزموده گفت: به همین سهل و آسانی شما می‌خواستید دولت را عوض کنید و

هیأت دولت تشکیل بدھید. مگر مملکت صاحب ندارد؟ من گفتم: مسبوق به سابقه نیستم. اول توضیح بدھید موضوع چیست. آزموده گفت: این آقای دکتر حقوق خوانده می‌گوید از حقوق مسلم من است که درباره دولت وقت و معایب و نتائص آن گفتگو و بحث کنم و در هیچ قانونی این کار منع نشده است. ارسنجانی گفت: درست است؛ شما فقط قوانین دادرسی ارتش را، آنرا هم ناقص می‌دانید و اطلاعاتی از قانون اساسی ندارید. اگر خلافی شده بگویید و گرنه با این حرفها نمی‌شود ما را بازداشت کنند. آزموده آرام شد و گفت: البته شما نظامی نیستید ولی سرلشکر قرنی نظامی است. ارسنجانی گفت: کجای قانون نوشته شده که نظامی و افسر ارشد ارتش، آن هم معاون ستاد و رئیس رکن دوم نمی‌تواند در امور سیاسی دخالت کند؟ [...] از مسافرت من به یونان و ملاقات با وزیر خارجه آمریکا پرسیدند، گفتم: او را ندیده‌ام. گفتند: شکایت کرده‌ای که در ایران دموکراسی برقرار نیست. گفتم: این مطلب لزومی به گفتن ندارد، زیرا هر خارجی وارد ایران شود به محض رسیدن به فرودگاه این مطلب را خواهد فهمید. البته دموکراسی برقرار است و اگر این بگیر و بیندی در کار است، کار کمونیستها و طرفداران شوروی است. آزموده گفت: حرف شوروی در میان نیست. ارسنجانی در میان حرف ما دوید و گفت: پس تعیین کنید کدام دولت مطرح است. عراق، ترکیه یا افغانستان؟ و خنده‌ای کرد که خیلی معنی داشت. آزموده گفت: چرا خود را به نادانی می‌زنید، مقصرا دولت آمریکا است که دخالت کرده و با شما وارد مذاکره شده. من گفتم: با چه کسی و در کجا این مذاکرات واقع شده؟ آزموده گفت: ما دنبال همین مطلب هستیم که از جزییات این کار آگاه شویم. وقتی آزموده پرسید که آیا مذاکرات با اطلاع سرلشکر قرنی بوده، هردوی ما گفتیم:

مذاکراتی در میان نبوده، که با اطلاع یا بی اطلاع سرلشکر قرنی باشد. آزموده گفت: خود سرلشکر قرنی در حضور شما گفت که او دستور داده است. هم من، هم ارسنجانی گفتیم ایشان چنین اظهاری نکرده‌اند، هرچه ورق زدند چیزی [در این مورد] پیدا نکردند. آزموده به سرتیپ سالم تغیر کرد که این چه جور کار کردن است....

وقتی این بازجویی و صدها سوال بی‌سر و ته دیگر تمام شد، آزموده شروع به موقعه کرد و گفت: من با این پرونده به این قطوری چه کنم و جواب سوالات بالا را چه بدhem؟ باید گزارش شرعفرضی تهیه کنم. این سپهبدها که اینجا بودند هیچ‌کدام به اندازه‌من مسئولیت ندارند. سپس گفت: مذاکره برای امروز کافی است، باز یکدیگر را خواهیم دید. رویهمرفته از کلیه بازجوییها و مواجهه‌ها و پرونده قطوری که تشکیل شده بود، دستگاه دو موضوع را جست و جو می‌کرد: اولاً اینکه آیا من با وزیر خارجه آمریکا (دالس) ملاقات کرده‌ام یا خیر، ثانیاً اینکه به چه وسیله‌ای می‌خواستیم دولت را ساقط کنیم.....

گزارش دکتر حسن ارسنجانی

به شورای عالی حزب آزادی ایران^۱

آقایان محترم: روز سه شنبه اسفندماه، آقایان تصویب کردند گزارش مسروح و مفصل دبیر کل جمعیت، به انضمام نامه‌ای به حضور اعلیحضرت همایونی تقدیم شود. در آن نامه نوشته بودم که بنا بر دستور شورای عالی و مأموریتی که به اینجانب واگذار کرده‌اند، استدعا دارم اعلیحضرت همایونی امر به رسیدگی نسبت به شایعات بدھند تا معلوم شود آنچه کرده‌ایم در راه خدمت به مملکت و جلب توجه اعلیحضرت بوده است.

مضمون نامه را عیناً به خاطر ندارم، زیرا فقط یک نسخه بود که به

۱. دکتر حسن ارسنجانی، حقوقدان، نویسنده و روزنامه‌نگار، یکی از سیاستمداران جوان و برجسته دوران خود بود. برای گرفتن امتیاز روزنامه سیاسی «داریا» کبر سن گرفت. در ۲۷ سالگی مشاور نزدیک احمد قوام (قوام‌السلطنه) نخست وزیر کهنه کار ایران بود. در کابینه دکتر علی امینی وزیر کشاورزی شد و مرحله اول اصلاحات ارضی را باشتاب و ثابتگی اجرا کرد. پس از سقوط دولت امینی، حدود هفت ماه در دولت علم به کار اصلاحات ارضی ادامه داد. مدتها سفیر کبیر ایران در ایتالیا بود و سرانجام در سال ۱۳۴۸ به طور مرموزی درگذشت. (برای شناسایی بیشتر ارسنجانی و نقش او در برنامه اصلاحات ارضی رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، بخش چهارم، صفحات ۱۸۷-۱۸۲).

وسیله آقای علم [اسدالله] فرستادم. روز چهارشنبه گزارش خود را به انصمام نامه به آقای علم دادم و ایشان همان روز به حضور اعلیحضرت تقدیم کردند.

به طوری که آقای علم اظهار کردند، گزارش را با اجازه اعلیحضرت قرائت کرده بودند و اعلیحضرت به تمام مطالب آن توجه داشتند و فرموده بودند که نسبت به درخواست رسیدگی که شده است، دستور خواهم داد.

روز پنجشنبه آقای علم به مسافت آمریکارفت و از فروگاه تلفن کرد و خدا حافظی نمود. روز چهارشنبه در تعقیب مطالبی که ارزوزنامه [کیهان] از قول من راجع به استعفای وکلای مجلس از جمعیت نوشته بود، آقای مهندس [کاظم] جفرودی^۱ آقای شهاب [فردوس]^۲ را در خیابان دیده بود و گفته بود که فردا در مجلس به «فلانکس» حمله خواهم کرد. روز جمعه مهندس ظفر [قباد]^۳ را ملاقات کردم. قرار ما با ایشان و آقای علم این بود که تا مراجعت آقای علم از آمریکا قضیه ائتلاف به تأخیر بیفتند. به ایشان گفتم که از پیشگاه اعلیحضرت استدعا کنند که تکلیف مانسبت به شایعات معلوم شود زیرا از گوش و کنار باز می‌شنیدم که استعفای آقایان به امر اعلیحضرت بوده است، در اینصورت معلوم می‌شد که نظر اعلیحضرت نسبت به «جمعیت» خوب نیست.

۱. مهندس کاظم جفرودی در دوره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ مجلس شورای ملی، از رشت به نمایندگی انتخاب شده بود.

۲. شهاب فردوس (ولی الله) در دوره ۱۴ مجلس شورای ملی از تون و طبس به نمایندگی انتخاب شد و با فراکسیون حزب توده در مجلس همکاری می‌کرد. در حکومت دکتر امینی معاون الموتی وزیر دادگستری شد.

۳. قباد ظفر در دوره‌های ۱۸ و ۱۹ نماینده گلپایگان در مجلس بود و با دربار ارتباط داشت.

روز شنبه با آقای مهندس ظفر قرار ملاقات داشتم. صبح شنبه آقای ابوالقاسم تفضلی از یک دوست خود شنیده بود که مهندس جفرو دی روز پنج شنبه شرفیاب بوده و اعلیحضرت دستور داده‌اند به کسانی که وکلاء جمعیت معرفی کرده‌اند بگویند جمعیت را ترک کنند، زیرا جمعیت باید منحل شود.

روز جمعه به آقای مهندس ظفر گفته بودم که مجدداً از اعلیحضرت استفسار کنند که اگر میل ندارند جمعیت به حیات خود ادامه دهد تا آن را منحل کنیم. وقتی که آقای تفضلی مسموعات خودشان را گفتند، شنبه عصر به دیدار آقای مهندس ظفر رفتم. این مطالب را عیناً اظهار کردند:

«اعلیحضرت پرسیدند کی جمعیت به حزب مردم ملحق می‌شود. من که همیشه گفته‌ام باید به حزب مردم ملحق شوند، با ائتلاف هم به این شرط موافقت کردم.»

قباد عرض کرده است که آنها با من و علم قرار ملاقات دارند و منتظریم علم از آمریکا مراجعت کنند. بعد از آنکه قباد مطالب مرا به عرض می‌رساند که تکلیف جمعیت چه خواهد شد، مخصوصاً به نام من عرض می‌کند که اگر من مقصرم تعقیب بشوم و اگر دیگری مقصراست، او تعقیب شود و در هر حال جمعیت فدای اغراض اشخاص نشود، اعلیحضرت فرموده بودند:

«همانطور که اقدام قرنی در ارتش موجب سلب اعتماد از ارتش نمی‌شود، بر فرض که یکی یا دو نفر در جمعیت مظنون باشند، کار آنها تأثیری نباید در کار جمعیت داشته باشد و جمعیت می‌تواند به کار خود ادامه بدهد. البته اگر اشخاصی مقصراشند تعقیب می‌شوند.»

اینها مطالبی بود که آقای مهندس ظفر به عنوان فرمایشات اعلیحضرت تکرار کرد و با این ترتیب استنباط من این شد که نظر مخالفی نسبت به جمعیت نیست. اگر هم من یا دیگری مورد اعتماد نباشیم، کار جمعیت با کار فرد مربوط به هم نخواهد شد.

از مهندس ظفر پرسیدم که جفرومدی از قرار روز پنج شنبه شرفیاب بوده و اظهار کرده است که اعلیحضرت امر کرده‌اند کسانی که با او دوست هستند از جمعیت کنار بروند. آیا این مطالب صحیح است. مهندس ظفر گفت جفرومدی روز پنج شنبه شرفیاب بود ولی مسلمًا این حرفهای او درست نیست، زیرا اگر مطلبی بود اعلیحضرت به من می‌فرمودند.

به مهندس ظفر پیشنهاد کردم حالا که مطلب اینطور است بهتر است چند نفر از دوستان ما که با تو دوستی و آشنایی دارند با تو ملاقات کنند و خودت این مطلب را به آنها بگویی تا از تردید خلاص شوند. ظفر پیشنهاد مرا پذیرفت؛ قرار شد روز یکشنبه ۲۵ اسفند ماه ساعت ۶ بعدازظهر آقایان الموتی، شهاب، نعیمی، بهارلو^۱ و زاوشن^۲ به منزل آقای ظفر بروند و خود من هم حضور داشته باشم. من مطلب را به وسیله تلفن به آقایان اطلاع دادم.

روز شنبه ساعت ۶ بعدازظهر دو نفر در کلوب به ملاقات من آمدند. یکی از آنها را دفعه اول بود می‌دیدم و یکی را می‌شناختم که با اداره امنیت ارتباط دارد. گفتم عیی ندارد، بهتر است بیایند و مراقبت کنند و

۱. دکتر بهارلو، سابق عضویت در حزب توده داشت ولی بعدها به مخالفین حزب مزبور پیوست و با ارسنجانی همکاری می‌کرد.

۲. محمد زاوشن، استاد دانشگاه از اشخاصیون حزب توده در سال ۱۳۲۶ بود، آشنایانش او را مردی شریف و درستکار می‌شناستند.

بیینند که خبری نیست. به من گفتند که به روزنامه کیهان دستور داده‌اند که راجع به جمعیت دیگر چیزی ننویسند و اظهار داشتند هر اندازه سر و صدا در اطراف جمعیت کمتر باشد بهتر است.

من به وسیله آقایی که می‌شناختم پیغام دادم و گفتم به رؤسای اداره امنیت بگو که جمعیت با رفتن و کلای [مجلس] از هم نخواهد پاشید و جنگ اعصاب هم نتیجه ندارد. اگر غرض این است که جمعیت منحل شود باید صریح و صاف و پوست کنده به من بگویید. آن هم امر شاه باید باشد. در اینصورت من مراجع مسئول جمعیت را برای تصمیم دعوت خواهم کرد، والا با این موشکشی‌هایی که می‌کنند من مقاومت می‌کنم. آن شخص ضمن حرفهای خود گفت که من پرسیده‌ام آیا آقای ارسنجانی جزو کسانی است که باید توقيف شود؟ به من صریحاً گفتند به هیچ وجه با ایشان کاری نداریم.

این حرف را آقای علم پیش از مسافرت خود به من گفته بود، به اینصورت که برای هیچیک از افراد جمعیت از طرف اداره امنیت و سایر دستگاهها مزاحمتی نخواهد بود. از آن تاریخ یازده روز می‌گذشت و در این مدت تراب سلطانپور توقيف شد که آن هم به عنوان آشناei و خصوصیت با قرنی بود که بعد از دو سه روز آزاد شد.

بنده جزئیات را ذکر می‌کنم تا آقایان با توجه به گزارش مشروح و مفصل قبلی که در جلسه اول شورای عالی تقدیم کردم بتوانند نسبت به آنچه بر ما گذشته است قضاوت کنند.

روز یکشنبه ۲۵ اسفند [۱۳۳۶] ساعت نه و ربع شخصی به من تلفن کرد که کار قضایی فوری دارد و می‌خواهد مرا بییند، گفتم ساعت یازده به کلوب بیاید. نیم ساعت بعد شخص دیگری تلفن کرد و بدون اینکه خود را

معرفی کند گفت که بسته‌ای به آدرس من دارد. به شوخی گفت اگر نارنجک نیست به کلوب بیاورد.

ساعت نه و نیم بود که شخصی مرا در خانه خواست. مستخدم به او گفته بود داخل خانه شود. او قبول نکرده و گفته بود من همینجا منتظر می‌مانم. وقتی به من گفت، من درک کردم که برای توقیف من آمده است. ترتیب کار خانه را دادم و لباس پوشیدم. دم در خانه، سه نفر سویل و یک سرگرد نظامی گفتند که تیمسار آزموده با من کار دارد. خواهش کرده است به ملاقات او بروم.

گفتم به شمادستور داده، به من هم امکان بدھید که رختخواب بیاورند. سرگرد گفت: نه قربان، مطلبی نیست، به علاوه اگر لازم باشد همانجا اجازه خواهند داد.

اتومبیل فولکس واگن آقای سرگرد را که عضو اداره امنیت بود سوار شدیم و ساعت ده و نیم به دادرسی ارتش رفتیم. در اطاق رئیس دفتر آقای آزموده تا ساعت یک بعداز ظهر منتظر ماندم. ایشان مرا خواستند، در حضور سرتیپ عبدالی و سرهنگ پارسا مطالبی اظهار داشت که به طور خلاصه اتهامات متنسبه بود.

سرلشکر آزموده گفتند که شما متهم هستید که می‌خواستید دولت دکتر اقبال را ساقط کنید و دکتر امینی را به جای او بیاورید. در این کار با سرلشکر قرنی و عده‌دیگری همکاری داشته‌اید. من خواهش می‌کنم تمام مطالب را آنطور که حقیقت است بیان کنید که اسباب زحمت شما نشود، والا ما تکلیف قانونی داریم که به آن عمل خواهیم کرد.

من گفتم: هم توقیف خودم را پیش‌بینی می‌کردم و هم خوشحالم که رسیدگی به این شایعات به دادرسی ارتش مراجعه شده است، نه یک

دستگاهی که با ما طرفیت داشته و دارد. مطالبی که حقیقت داشته باشد خواهم گفت ولی بدانید من محال است وسیله پرونده‌سازی علیه کسی بشوم و اگر غرض دسیسه‌سازی علیه اشخاصی باشد انتخاب من اشتباه بوده است.

سرلشکر آزموده اطمینان داد که مقصود دسیسه‌سازی علیه کسی نیست. بعد مطالبی در زمینه اتهام میان ما به میان آمد، که خلاصتاً آزموده گفت: اینکه شما به عنوان یک جمعیت، نامزدی را برای ریاست وزراء داشته باشید به هیچ وجه به نظر من اشکالی ندارد. مطالبی که به نظر ما دارای اهمیت است دخالت نظامی ها در این جریان بوده. بعد از مذاکراتی در این زمینه به وسیله ایشان، به اطاق دیگری راهنمایی شدم. بعد از یک ساعت بازپرسی از من شروع شد. سرلشکر آزموده، سرتیپ عبدالی (بازپرس) و سرهنگ پارسا حضور داشتند. سوالات به وسیله سرلشکر آزموده تقریر می‌شد و سرتیپ عبدالی می‌نوشت و از من جواب می‌خواستند، که می‌نوشتم.

سرتیپ عبدالی اتهام مرا نوشت و اعلام کرد. او نوشت: شما متهم به اقدامات مضره علیه مصالح عالیه کشور هستید. آیا اعتراف دارید؟ در جواب نوشت: اگر اطاعت از امر اعلیحضرت برای متشكل کردن روشنفکران نخبه و شایسته مملکت اقدام مضر علیه مصالح عالیه کشور است، اعتراف می‌کنم. سوال بعدی راجع به آشنایی من با سرلشکر قرنی بود. همان مطالبی را که در گزارش خود به شورای عالی به حضور آقایان عرض کرده بودم، نوشتم و جلساتی که داشتیم بیان کردم و توضیح دادم که غرض آن اشخاص این بود که اگر احزاب با شرکت عده‌ای افراد خوب و شایسته با هم آشنا باشند و برنامه مطالعه شده‌ای داشته باشند تا یک دولت

اصلاح طلب بتواند از وجودشان استفاده کند.

من چون عضو جمعیت آزادی بودم به آقایان اعلام کردم که قبول این حرف برای من میسر نیست زیرا من معتقدم کار احزاب و اجتماعات به جایی خواهد رسید و بهترین دلیل این عقیده من تشکیل جمعیت است، بنابراین در دوستی خصوصی اگر راهنمایی بخواهید خواهم کرد ولی نمی توانم با شما هم عقیده باشم. ضمناً توضیح دادم که اینطور مذاکرات و گفتگوها در یک حکومت مشروطه امر عادی است و هر دسته‌ای (ناخوانان) می‌تواند که اگر یک روز تکلیفی به آن شد آمده باشد و این طرز و سابقه عمل به دلیل آن است که در ایران حکومت حزبی وجود ندارد تا تکلیف مردم روشن باشد، از جمله دکتر اقبال مدتها پیش از زمامداری خود در منزل اشخاص متعدد، از جمله خود سرهنگ مهندی حاضر می‌شد و با عده‌ای درباره اشخاص و برنامه کار خود مذاکره می‌کرد و مسلمانأ عمل خلافی هم انجام نمی‌داد.

بعد اکه مذاکرات آقایان در محور تهیه صورت اسامی چرخ می‌زد، من از آقای علم، که باید با هم همکاری می‌کردیم راجع به سرشکر فرنی پرسیدم، ایشان نظر خوبی نداشت و من بلاfacله تماس خود را با این آقایان قطع کردم، بنابراین مجموعاً سه مرتبه ما همدیگر را در تابستان دیده‌ایم و بعد از آن هم ابدأ یکدیگر را ملاقات نکردیم، جز سرشکر فرنی را که با من دوست بود و گاهی در میهمانی‌ها همدیگر را می‌دیدیم. از من پرسیدند که چرا این مذاکرات را گزارش ندادم. نوشتم برای اینکه وظیفه‌دار گزارش مذاکرات مردم نبودم. بعد از این سوال و جوابها، آقایان قرار توقیف مرا برای جلوگیری از تبانی صادر کردند. ساعت سه و نیم بعد از ظهر، یک گروهبان مرا به زندان دژبان راهنمایی کرد و متصدی

زندان به عنوان محبوس مجرد بدون ملاقات، در یک اطاقی را باز کردند و بعد هم به روی من بستند. تا وقتی که چند ساعت بعد از آن برای من رختخواب آوردند.

پانزده روز در آنجا بودم، بدون اینکه سوالی از من بشود. بعد از پانزده روز، مجدداً مرا خواستند. آن روز اسفندیار بزرگمهر هم آمد و در حضور من از او باز پرسی شد. غالب مطالبی که می‌گفت ربطی به کار من نداشت و فقط گفت: به خیال اینکه دکتر امینی رئیس وزراء خواهد شد، با فلانکس که دوست او بود تماس گرفتم و به او گفتم که دکتر امینی نخست وزیر می‌شود. آقای ارسنجانی گفت که دکتر امینی زمینه ندارد، بعد هم مطالب دیگری گفت.

بعد از یک ساعت او رفت و سرلشکر آزموده صحبت‌هایی کرد. من گفتم از شما فقط می‌خواهم که وقتی در نتیجه تحقیقات به این نتیجه رسیدید که من دخالتی در کارهایی که می‌گویند نداشته‌ام، به اعلیحضرت گزارش بدهید. ایشان قول دادند. گفتم خواهش من این است که از قول من هم مطالبی را به اعلیحضرت عرض کنید.

پرسید چه عرض کنم. گفتم بگویید که چهارده سال من در جریان موافق اعلیحضرت نبودم و شاید اعلیحضرت خیلی از فعالیتهای من ناراضی بودید ولی در تمام این مدت که کارهای مهم و پرمسؤلیتی داشتم، حتی یک ساعت توقيف نشدم ولی اینک دو سال است که در جریان موافق با منویات اعلیحضرت کار می‌کنم و از آن بابت عجالتاً پانزده روز است که زندانی هستم.

سرلشکر آزموده ضمن گزارش خود پیغام مرا به اعلیحضرت عرض کرده بود.

روز هفدهم زندان، باز مرا خواستند. از نو، در زمینه سوالات روز اول، سوالاتی کردند و در خاتمه سوالات، آخرین سوال از من این بود: «شما چه اختلافی با مهندس جفرو داشتید؟»

وقتی این سوال را کردن، واقعاً باری از دوش من برداشته شد؛ زیرا تا آن ساعت نمی‌دانستم که چرا من توقيف شده‌ام ولی این سوال پرده از روی یک عمل پست و کثیف و جاسوس‌مانانه یک عنصری که لیاقت ندارد حتی مورد (ناخوان) ما قرار بگیرد و آقایان باشرفی که در اینجا هستید، حتی کینه‌ای از این فاجر و بداخل‌الاق در دل بگیرد برداشته شد. آنوقت من فهمیدم که تمام این خرابکاریها و تمام این تهمت‌های بی‌جهة، نسبت به من و نسبت به جمعیت بر اثر گزارش‌های مجموع و خلاف حقیقت این کسی است که به عنوان وکیل مردم رشت و با آن سوابق معلوم، بنا بر معرفی مهندس ظفر، در میان ما بوده است.....

روز نوزدهم زندان، به وسیله رئیس زندان از آزموده وقت ملاقات خواستم. همان روز ایشان مرا خواستند. گفتم قرار است جمعیت ما، بعد از سیزدهم فروردین فعالیت خود را شروع کند، شما هم نسبت به جمعیت نظر خاصی ندارید. چون من در زندان هستم نمی‌توانم نظریات خودم را به آنها بگویم. شما از مهندس ظفر بخواهید در اینجا اورا ملاقات کنم، چون او با اعضای هیئت ما دوست است، مطالب مرا به آنها بگوید.

آقای آزموده اظهار داشت این کار راه دیگری هم دارد که خود شما آزاد شوید. گفتم هیچ اصراری ندارم. گفت نه، من این راه حل را می‌گویم و شما روز شنبه آزاد خواهید شد. روز شنبه مرا خواستند و قرار بازداشت را تبدیل به قرار وجه التزام به مبلغ سیصد هزار ریال و عدم خروج از حوزه قضایی تهران کردند و من بیرون آمدم.....

در بخش پایان گزارش گفته شده است:

«... من به هیچ وجه از مدتی که بدون دلیل زندانی بودم، گله مند نیستم. شاه مملکت با وضعی که کشور ما دارد، با شنیدن گزارش کسانی که مدعی بوده‌اند در داخل جمعیت ما فعالیت می‌کردند و از توطئه‌های ما خبر داشته‌اند، مسلمانًا سوء ظن پیدا کرده‌اند و دستور تعقیب و تحقیق دادند و منجر به زندانی شدن من، ولی روشن شدن حقایق گردید.

تنها نگرانی من از این است که وقتی معلوم شد کسانی با این عبارت به شاه مملکت دروغ می‌گویند و گزارش مجعلو می‌دهند و مخصوصاً وقتی حقیقت امر آشکار شد و تقلب آنها ظاهر گردید، با این قبیل اشخاص چه معامله‌ای می‌شود که موجب تشویق سایر دروغ‌گویان نشود.

اگر اساس کار بر این باشد که هر کسی توانست دروغ بگوید و شاه مملکت را در امور مشتبه کند، طرف اتهام بدون گناه زندانی و مجازات شود و وقتی دروغ آشکار شد، دروغگو کیفر نبیند، آقایان بداید که هیچ امیدی به انجام خدمت به مملکت از طرف هیچ مرد شریف و جوانمردی نخواهد ماند. زیرا هیچ‌کس مصونیت و تأمین ندارد و معلوم می‌شود با تقلب و دروغ و تزویر، بهتر می‌توان در این محیط پیشرفت کرد، زیرا پاداش صداقت و شرافت، زندان است و سزا دروغ و جعل و مشتبه کردن شخص اول مملکت، وکالت و مقاطعه و امتیازات است.

به خدا قسم، این مطالب را نه از روی کینه نسبت به جفرو دی می‌گویم و نه از روی تأثیر نسبت به پاداش خدمات خودم زیرا من انتظار پاداشی نداشم و بارها این مطلب را به همه آقایان عرض کردم. من مثل شما فکر می‌کردم و فکر می‌کنم که برای پیشرفت کارهای مملکت، باید مرکزیتی که به وجود آمده است، با نیروی صادقانه افکار مترقی و روشن راهنمایی

شود و کسانی که در صف اول قرار می‌گیرند باید منتظر همه گونه اشکالات باشند. من با علم و اطلاع از کلیه مشکلات و امکان اینگونه پرونده‌سازیها از طرف اشخاص مترقبی به میدان آمدم و به شاه قول همکاری دادم و پای قول خودم ایستادم و وقتی هم که پای زندان پیش آمد، ابدأً متأثر نشدم و حالا هم متأثر نیستم. کینه‌ای هم نسبت به جفرودی و امثال او ندارم، زیرا همیشه این کرم‌های کثیف در اجتماعات هستند....».

سپس موضوع انحلال جمعیت آزادی، به دستور شاه بدین شرح مطرح می‌شود:

«روزی که از زندان بیرون آمدم آقای مهندس ظفر به ملاقات من آمد و گفت که در نتیجه مذاکره آقایان الموتی و شهاب و دو نفر دیگر از رفقا که از توقيف من ناراحت شده بودند و کسب تکلیف کرده بودند، مهندس ظفر از اعلیحضرت کسب تکلیف کرده و ایشان امر فرموده‌اند که جمعیت منحل شود، و چون دوستان ما اظهار داشته بودند که انحلال جمعیت باید بعد از آزادی من باشد، اعلیحضرت موافقت فرموده بودند. بنابراین مهندس ظفر امر اعلیحضرت را دائر به انحلال جمعیت به من ابلاغ کرد. البته این کسب تکلیف پیش از فروردین انجام شد، و هنگامی بوده است که نتیجه تحقیقات به وسیله تیمسار آزموده شاید به عرض نرسیده بوده است. من جلسه جمعیت را دعوت کردم. مذاکراتی کردیم و قرار شد شورای عالی جمعیت دعوت شود تا نسبت به انحلال تصمیم بگیرد و هیئت مؤسس را دعوت کند، زیرا انحلال جمعیت در صلاحیت هیئت مؤسس است، که قائم مقام کنگره می‌باشد. این است که من پیشنهاد می‌کنم فرمول انحلال را چند نفر از آقایان تهیه کنند و تاریخ دعوت هیئت

مؤسس را هرچه زودتر اعلام بفرمایند که انحلال جمعیت عملی شود.^۱

* * *

با مطالعه گزارش تحقیقی گازیورو-سکی، گزارش دکتر ارسنجانی و مصاحبه با سرهنگ قنبر و بررسی نقش کسانی که در قضیه کودتا فرنی دست داشته‌اند، این نکات نیز روشن می‌شود:

۱) تشکیل «جمعیت آزادی» با موافقت شاه و در راستای فشار آمریکاییها به محمد رضا شاه، به منظور و اనمود ساختن ایجاد فضای آزاد سیاسی در ایران و در مقابله با نا-آرامیهای دوران بعد از کودتا بوده است. با اینحال چون شاه نسبت به مقاصد رهبران آن بدگمان بوده، به سه تن نمایندگان مجلس که با دربار ارتباط پنهانی داشته‌اند دستور داده است در نقش «خبرچین» به جمعیت آزادی بپوئندند. این سه تن: کاظم جفروندی، دکتر محمد شاهکار^۲ و منوچهر تمورتاش^۳ بوده‌اند.

۲) اسدالله علم، دوست مورد اعتماد شاه و رابط جمعیت آزادی و دربار بود و از کلیه وقایع پشت پرده آگاه بوده است.

۳) بیشتر اعضای شورای عالی جمعیت آزادی ایران، از روش‌تفکران دوران خود بوده و سابقه عضویت در حزب توده داشته‌اند.

۴) در گزارش گازیورو-سکی (یادداشت ۲۴) مدنی مدعی است با فرنی

۱. متن کتبی گزارش دکتر حسن ارسنجانی دیرکل جمعیت آزادی به وسیله آقای مهندس نورالدین ارسنجانی برادر آن مرحوم در اختیار نویسنده گذاشته شد. از همکاری ایشان تشکر می‌کنم.

۲. محمد شاهکار در ادوار ۱۸ و ۱۹ مجلس شورای ملی از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

۳. منوچهر تمورتاش در دوره‌های ۱۶، ۱۴ و ۱۸ مجلس شورا، از کاشمر و قوچان انتخاب گردید.

و شبکه‌ای از افسران ارتش که با نهضت مقاومت ملی ارتباط داشته‌اند، مربوط بوده است. این ادعا ناموجه به نظر می‌رسد و سرهنگ قنبر نیز آن را تأیید نکرد. مدتی در نیمه دهه ۱۳۳۰ یک افسر جزء نیروی دریایی بوده و معمولاً در یگان‌های دریایی خدمت می‌کرده و رابطه‌ای با قرنی نداشته است. مدنی در سالهای دهه دوم ۱۳۵۰ با جبهه ملی مربوط شد و احتمالاً از همان موقع و به‌طور قطع از اوایل سال ۱۳۵۹ با سازمان CIA ارتباط و همکاری برقرار ساخت.^۱

(۵) آزادی متهمان همکاری با قرنی به منظور بی‌اهمیت جلوه دادن توطئه بوده است.

(۶) در جمع‌بندی عملیات قرنی، این حقیقت به وضوح آشکار می‌شود که در یک نظام مستبد، قطع پیوندهای دیکتاتور با مردم، غیرقابل اجتناب است؛ در چنین رژیمی، حاکم مستبد برای حفظ فرمانروایی خود به یگان‌گان روی می‌آورد؛ مدعیان دیگری برای رسیدن به قدرت سر بلند می‌کنند و با خارجیان به بند و بست می‌پردازند؛ در این میان سرنوشت کشور و مردم آن در گروی معامله‌ای است که سرانجام آن به بهای از دست رفتن استقلال مملکت و آزادی مردم تمام می‌شود....

۱. برای اطلاع بیشتر پیرامون ارتباط CIA با دریادار احمد مدنی، رجوع کنید به: تهاجم، نوشته غلامرضا نجاتی، از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲، صفحه ۲۲.

فهرست اعلام

الف	آ
امامی، دکتر سید حسن؛ ۴۸، ۴۵، ۲۴، ۲۳، ۲۶، ۴۳، ۵۵، ۱۲۲، ۹۵، ۹۰، ۷۳، ۶۲	آرامش، احمد؛ ۴۸، ۶۷، ۸۷ - ۹۰
امینی، دکتر علی؛ ۲۴، ۲۷، ۲۵، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۴۷، ۷۷، ۷۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۰۶	آزموده، سپهد حسین؛ ۸۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۱۱
انشائی، سر هنگ مرتضی؛ ۸۴	آهنگی، سر هنگ محمد؛ ۹۳
انو شیر وانی، دریادار؛ ۵۲، ۱۰۱	آینه اور، زنال دوایت؛ ۲۵
افشار، حسن؛ ۴۵	
اقبال، خسرو؛ ۹۶	
اقبال، دکتر منوچهر؛ ۲۶، ۴۳، ۵۵	
الموتی، نورالدین؛ ۷۳، ۸۸، ۱۲۰	
امامی، دکتر سید حسن؛ ۴۸، ۴۵	
امینی، سرتیپ محمود؛ ۸۸	
امیر عزیزی، سپهد صادق؛ ۷۹، ۸۰	
اسفندیاری، ثریا (همسر دوم محمدرضا شاه)؛ ۵۷	
افشار، رضا؛ ۲۴	
آردوبادی، سر هنگ؛ ۵۲	
استخر، محمد حسین؛ ۲۴	
ارسانجانی، دکتر حسن؛ در بیشتر صفحات	
ارسانجانی، مهندس نورالدین؛ ۱۲۹	
ارباب، مهدی؛ ۲۴	
اخوی، سر لشکر حسن؛ ۸۷ - ۹۰	
اسفندیاری، ثریا (همسر دوم محمدرضا شاه)؛ ۵۷	
اشتخار، محمد حسین؛ ۲۴	
آرمانش، احمد؛ ۴۸، ۶۷، ۸۷ - ۹۰	
آزموده، سپهد حسین؛ ۸۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۱۱	
آهنگی، سر هنگ محمد؛ ۹۳	
آینه اور، زنال دوایت؛ ۲۵	
آیینه اور، زنال دوایت؛ ۲۵	

- ت**
- اورنگ، عبدالحسین؛ ۲۴
ایرانژاد، سرهنگ حمید؛ ۹۳
- تریتی، عمال الدین؛ ۲۴
تفضلی، ابوالقاسم؛ ۱۱۱
- تقی زاده، ساتور حسن؛ ۹۸، ۹۶
توکلی، سرهنگ نصرالله؛ ۹۲
- تیمورتاش، منوچهر؛ ۱۲۹، ۷۴، ۲۴
تیمورتاش، منوچهر؛ ۱۲۹، ۷۴، ۲۴
- ب**
- بازرگان، مهندس مهدی؛ ۹۰، ۷۲، ۵۹
بختیار، سپهبد تیمور؛ ۴۳، ۳۸، ۳۷، ۹
- بازرگان، مهندس مهدی؛ ۹۰، ۷۲، ۵۹
بختیار، سپهبد تیمور؛ ۴۳، ۳۸، ۳۷، ۹
- بریور (خبرنگار نیویورک تایمز)؛ ۴۰
بزرگمهر، اسفندیار؛ ۴۵ - ۴۹، ۴۷
- بریور (خبرنگار نیویورک تایمز)؛ ۴۰
بزرگمهر، اسفندیار؛ ۴۵ - ۴۹، ۴۷
- بنائی، دکتر مظفر؛ ۷۱، ۶۵، ۵۶
بهادری، احمد؛ ۲۴
- بهارلو؛ ۱۲۰
بهبهانی، سید جعفر؛ ۲۴، ۵۵، ۵۲
- بولینگ، جان؛ ۶۸، ۵۲، ۴۹
بیل، جیمز؛ ۶۸
- ج**
- جانس، اون؛ ۷۴
جفرو دی، مهندس کاظم؛ ۲۴، ۲۴، ۷۱
جفرو دی، مهندس کاظم؛ ۲۴، ۲۴ - ۱۲۶، ۱۲۰ - ۱۱۸، ۸۰
جعفری، شعبان (شعبان بی مخ)؛ ۱۹، ۲۲، ۲۰
- ح**
- حاج سید جوادی، صدر؛ ۹۳
حجازی، محمد باقر؛ ۵۲، ۵۵، ۷۲
حکمت، سردار فاخر؛ ۲۴، ۹۷، ۹۸
حیدری، عزت؛ ۶۸
- پ**
- پارسا، سرهنگ؛ ۱۲۳، ۱۲۲
پرشکپور، محسن؛ ۷۹
- پورسرتیپ، فتح‌الله؛ ۲۴
پورهادی، ابراهیم؛ ۶۸
- پیرنیا، حسین؛ ۴۵
- خ**
- خرازی، محمدرضا؛ ۲۴
خریمه علم، امیرحسین؛ ۲۴
خلعت بری، ارسلان؛ ۲۴

ز

خوانساری، پرویز؛ ۲۴، ۴۵، ۵۸، ۹۶

زاوش، محمد؛ ۱۲۰
 Zahedi, Saeed Fazlollah; ۹ - ۲۶، ۲۹

خواجه‌نوری، ابراهیم؛ ۵

Zahedi, Saeed Fazlollah; ۸۷، ۶۴، ۴۵، ۴۲، ۳۶

د

زاهدی، اردشیر؛ ۱۸

دادستان، فرهاد؛ ۸

زرکش، سرهنگ؛ ۹۳

دالس، جان فوستر؛ ۲۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸

زنجانی، آیت‌الله حاج رضا؛ ۵۹

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۱، ۷۷

زند، سرلشکر علی؛ ۷۸

۱۱۵

دیوان بیگی، سناتور رضاعلی؛ ۲۵

س

سالم (سرتیپ)؛ ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵

ذ

صحابی، مهندس عزت‌الله؛ ۹۰

ذوالفقاری، ناصر؛ ۴۵

صحابی، دکتر یدالله؛ ۹۰

سلطان‌پور، تراب؛ ۱۲۱

ر

سمیعی، عباس؛ ۶۸

رامبد، هلاکو؛ ۴۵، ۷۲ - ۷۶

سنجابی، دکتر کریم؛ ۵۹

۹۶، ۸۰

رایت، دنیس؛ ۶۸، ۸۹

رزم‌آرا، سپهبد حاجعلی؛ ۴۴

شاپلین، سلدن؛ ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۷۴

رونتری، ویلیام؛ ۵۴، ۶۸ - ۱۰۲

۷۵

۱۰۴

شاملو، حسین قلی؛ ۵۲، ۵۵، ۷۶، ۱۰۸

روزبه، سروان خسرو؛ ۳۶، ۸۳

شاهکار، دکتر محمد؛ ۲۴، ۷۲، ۷۹

ریاحی، سپهبد اسماعیل؛ ۴۴، ۵۵

۱۲۹

۸۸ - ۹۰

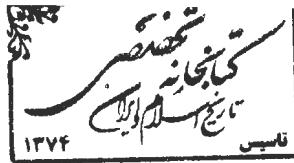
شفاقی، سرلشکر اسماعیل؛ ۷۹

ریاحی، سرتیپ تقی؛ ۴۲

شهاب فردوس، ولی‌الله؛ ۱۱۸، ۱۲۰

ریپورتر، شاپور؛ ۶۲، ۸۰

۱۲۸



۶۶، ۶۲، ۶۰، ۵۲، ۴۵

شهابی، هوشنگ؛ ۶۸

عییدی نوری، ابوالحسن؛ ۲۴

شوستری، محمدعلی؛ ۲۴

ف

فردوست، سپهد حسین؛ ۶۹

صالح، الهیار؛ ۵۹، ۵۵

فردوس، شهاب؛ ۷۳

صفاری، سرتیپ محمدعلی؛ ۲۴

فرزانه؛ ۱۰۳

فرزانگان، سرهنگ عباس؛ ۵۵

فرضی، سرهنگ هاشم؛ ۹۳

طباطبائی، سید ضیاءالدین؛ ۸۹، ۸۸

طالقانی، آیت‌الله سید محمود؛ ۹۰، ۵۹

ق

قوام، احمد (قوم‌السلطنه)؛ ۱۱۵، ۴۲

ظفر، قاد؛ ۱۱۸ - ۱۲۰

قرنی، سرلشکر محمدولی؛ در بیشتر صفحات

ظفر، قاد؛ ۱۲۸، ۱۲۰ -

شقائقی، محمدناصر؛ ۷۴

عبدالکریم قاسم (رئیس جمهور عراق)؛

قات آبادی؛ ۱۸

۲۷

قات زاده؛ ۹۰

قبیر، سرهنگ طاهر؛ ۲۱، ۸۳، ۸۴.

عبدی (سرتیپ)؛ ۱۲۳، ۱۲۲

۱۳۰، ۸۸

عبدالناصر، جمال (رئیس جمهوری فقید مصر)؛ ۴۴

ك

کاتوزیان، دکتر محمدعلی (هما)؛ ۶۸، ۱۲۱، ۱۱۸، ۵۵، ۱۶

عظمی، فخرالدین؛ ۶۸

۷۹

۱۲۴

کاتم، ریچارد؛ ۶۸

علا، حسین؛ ۲۱، ۱۶ - ۲۲، ۲۶

کاشانیان، حسن؛ ۲۴

علوی‌کیا، سرتیپ حسن؛ ۷۹، ۵۵، ۴۴

کاشانی، سید مصطفی؛ ۲۴، ۱۸، ۱۸

علوی‌مقدم، سپهد مهدیقلی؛ ۴۲، ۳۸

ط

ظ

ع

۲۷

عبدی (سرتیپ)؛ ۱۲۳، ۱۲۲

عبدالناصر، جمال (رئیس جمهوری فقید مصر)؛ ۴۴

۴۴

عظمی، فخرالدین؛ ۶۸

۱۲۴

- مهران (فشارکی)، سرهنگ موسی؛ ۹۳
- میراشرافی، سید مهدی؛ ۱۸، ۲۴
- میلانی، آیت الله سید هادی؛ ۵۹
- محمد رضا شاه^۶ شاه؛ در اغلب صفحات
- کیا، سپهبد حاج علی؛ ۳۸، ۴۵، ۵۲، ۵۵
- میراشرافی، سید مهدی؛ ۱۱۰، ۱۱۲، ۶۸، ۶۶، ۶۰
- کوششی، سرلشکر فریدون؛ ۴۴، ۴۵
- گازیورووسکی، دکتر مارک؛ ۲۸ - ۳۰، ۱۲۹، ۶۷
- نریه، حسن؛ ۷۳، ۷۴، ۷۹
- نصیری، سرتیپ نعمت‌الله؛ ۵۵
- نعمی؛ ۱۲۰
- نیکی، کدی؛ ۲۹
- لاجوردی، حبیب؛ ۶۸
- لاو، کنت؛ ۲۰
- لیمن، والتر؛ ۹۹
- وایر، اندریو؛ ۶۸
- ویکیتر، فریزر؛ ۷۴
- مدنی، دریادار احمد؛ ۷۲، ۷۴، ۷۶
- مسعودی، عباس؛ ۴۸، ۶۸
- مسعودی، محمد علی؛ ۲۴
- شاپیخی، مهدی؛ ۲۴
- مصطفی، دکتر محمد؛ ۸، ۲۰، ۲۶، ۷۶، ۱۳۰، ۸۰
- هارت، جو-آن؛ ۶۸
- هدایت، سپهبد عبدالله؛ ۱۱۰
- هدایتی، محمد علی؛ ۴۵، ۱۰۸
- Helmز، ریچارد؛ ۷۱
- هندرسن، لوی؛ ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵
- مکی، حسین؛ ۱۷
- ملکی، خلیل؛ ۷۴، ۷۱
- منصور پور (سرهنگ)؛ ۹۶، ۱۰۲
- یاوری، سرلشکر غلام رضا؛ ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۷۶، ۷۸
- مهدی، علی اکبر؛ ۵۲، ۱۰۸ - ۹۰، ۸۸
- ی
- یاوری، سرلشکر غلام رضا؛ ۴۴، ۵۲، ۵۵
- یاوردی، علی اکبر؛ ۵۲، ۱۰۱، ۸۷، ۸۸